Adab. Kabul
Vol.22, No.2, Sartan-Sumbulah 1353
(June-August 1974)

ادب

سال بیست ودوم
۱۳۵۳

Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

مضامین و نویسندگان

صفحه	مضمون	نویسنده ـ مترجم
اول	قدردانی از دانشمندان	مدیر مسؤل
۳	تاریخ روشهای دستورنویسی	پوهاند رحیم الهام
۳۷	رقص «شعر»	بنا غلی سیدداودالحسینی
۳۸	علم ، تحقیق علمی و ترقی ملی	بناغلی غلام علی آیین
۴۹	بهارستان و شهرت آن	گزارنده : پوهنوال نگهت
۵۵	تحقیق مقایسوی . . .	پوهندوی محمد امین
۶۳	اقسام و مدارس روانشناسی	پوهاند انصاری
۷۶	طرز اداره ولایات . . .	پوهندوی محمدحسن ضمیر
۹۱	سیر انکشاف جامعه شناسی	پوهنوال محمد عظیم زائر
۱۰۰	سخن خوب	میرزا اسماعیل بینش
۱۰۰	همدردی	ملاطاهر اشایی غنی
۱۰۱	بیبلیوگرافی	پوهنمل رسول رهین
۱۰۶	یاد صدمین سال مستغنی	ع . اکبر شهرستانی
۱۱۲	اندیشه های ترقیخواهانه در اشعار مستغنی	پوهاند الهام
۱۱۸	شایق جمال ...	دکتور رهین
۱۲۱	طریق التحقیق	ع . ا . ش
۱۲۵	خبر هاي پوهنځی	اداره
۱۲۶	سازهستی « شعر »	پوهنمل عبیدالله ایثار

قسمت لاتین

L'Amour dans...	1	Dr. Ravan Farhadi
generalite.....	13	Mr. M. Zarif T.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

نشریهٔ سه ماههٔ پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل

سال بیست ودوم　　شمارهٔ دوم　　سنبله ۱۳۵۳

قدردانی ازدانشمندان

ار سطو آموزگار نخستین در کتاب (سیاست) خویش میگوید: «شناخت و نگهداشت حق بنیاد یک جامعه سیاسی است».

براستی در یک جامعه بیکه پاداش و یاد افراه وجود داشته باشد در واقع آنجا میزان ومعیاری برای خوبی و بدی موجود میباشد. بر روی همین پایه واساس است که دولت جمهوری ما برای این مساله اهمیت سزاواری قایل است. به پیروی از آرزوهای قاید ملی ما که در بیانیه «خطاب به مردم» خویش فرمودند:

«دولت جمهوری برای امحای بیسوادی عمومی وایجاد تحول فرهنگی درمملکت براساس فرهنگ ملی و مترقی مبارزه خواهد نمود. ونسل جوان را باتقوی وبا روحیهٔ وطن پرستی وخدمت بمردم پرورش خواهدداد.

«دولت جمهوری برای بسط وتوسعه مطبوعات وانتشارات دیموکراتیک بمنظور بیداری مردم، کمک مؤثر خواهد کرد.

«دولت بمنظور توسعهٔ تحقیقات علمی وتاریخی... اقدام لازم را مرعی خواهدداشت».

برای قدرشناسی از دانشمندان کشور تا کنون اقدامات موثر بعمل آمده واینگونه تقدیر کردن ها بردوگونه صورت گرفته است:

۱- برای ترغیب وتشویق دانشمندان ونویسندگانیکه آثار وتراجم شان از نوع طراز اول باشدنسبت گذشته صددرصد حق الزحمه بیشتر پرداخته میشود. میدانیم که تأمین عالمان ونویسندگان ازگناه رفاه مادی در پیشبرد سویه دانش وارتقای کشور خیلی موثر است واین کار از اعمال بسیار پسندیده همه کسانیست که در راه نشر علم توجه کافی مبذول داشته اند. شواهد تاریخی نشان میدهد که نه تنها

در وطن ما بلکه درتمام گوشه های دنیاقدردانی از دانشمندان و نویسندگان از اسباب مهمه پیشرفت علم وارتقاء مملکت بوده است. وچنانکه گفته اند: «وخاوی البطن ببطش بالفرار» از شکم گرسنه و ذهن مصروف بامور معاش هرگز اختراع و ابتکار پدید نمی آید.

بادرك همین نکته اقدامی به جهت آرامی دانشمندان و نویسندگان صورت گرفت.

۲ـ قدردانی از گذشتگان:

دولت جمهوری برای قدرشناسی از دانشمندانیکه خدمات علمی و فرهنگی شان نه تنها برای همو طنان شان بلکه برای دنیای بشریت مفید و آفتابی بوده است، به برگزاری محافلی یاد بود پرداخته وبدینو سیله باذکر خیر آنان در راه زنده نگهداشتن نام آن بزرگ مردان قدم های مفید برداشته است و این اقدام دولت از نگاههای گوناگون برای کشور سودمند است:

۱ـ احیای نام بزرگان مفاخر ملی ما که نبایست در گوشه های گمنامی باقی میماندند، برای آیندگان از هرنگاه مفید است بدین معنی که سبب ترغیب و تشویق اخلاف بکار نیکو، وعطف توجه شان بعلم وامور علمی میگردد.

۲ـ در برگزاری چنین محافل نه تنها مردم به نام آن بزرگان آشنا می شوند بلکه باآثار وافکارشان معرفت می یابند ونتیجه آن می شود که جوانان کشور از آثار مفید وخدمات اسلاف خود بی خبر نمانده وآگاه می شوند که در بن بیشه هم شیرمردان کار آگاه ودانشمند زیاد بوده اند و هستند.

۳ـ کشور ما از نگاه ثقافت ودانش ومدنیت واقعی بدنیای دیگر شناسانده می شود ودیگران دانسته می شوند که اگر چه ما تاامروز از کاروان ترقیات و تکنالوژی بعقب بودیم مگر از لحاظ سویه ذهن وطرز تفکر مقام در خور تذکر را احراز کرده بودیم درواقع در یك کشور ارتقای سویه ذهن و ادراك افراد آن از ارتقای سویه تکنالوژی فراتر است زیراچون ذهن آماده و مستعد بود هرامر مترقیانه ومفیدرا بخوبی و آسانی میتوان پذیرفت و به حقایق و فوایدآن پی توان برد.

۴ـ این هم یك واقعیت است که هر قدر در یك کشور دانشمند و نویسنده واقعی وباسواد بیشتر باشد بهمان پیمانه طرز تفکر افراد آن به حقایق نزدیك تر میگردد وامر مفیدرا زودتر از ناسودمند تشخیص کرده به سوی سودمند راغب و از ناسودمند روگردان میگردند.

۵ـ آنچه در معرفی و برگزاری محافل یادبود آن اسلاف دانشمند مهم و درخور توجه است آن است که تاکنون بسیاری از علمای کشور ما را به دیگران منسوب کرده اند واگرچه دانشمند و اندیشه های دانشمندانه از آن همه انسانان است باآنهم بفحوای کل شیء یرجع الی اصله، افتخار آنان به کشور ما بازمیگردد.

درآخر به امید آنکه هردم از این باغ بری میرسد ✿ تازه تر از تازه تری میرسد، این اقدامات را درخور تمجید واستحسان میدانیم.

والسلام

شاه علی اکبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند در حیم الهام

تاریخ روشهای دستور نویسی

در زبان دری

-۳-

سیبویه

اسم این دانشمند رابدان جهت دراینجاعنوان قرار داده‌ایم که« کتاب» مهم و ضخیمی ازوی دردست است‌وتوقف وتفحص دران‌تعریفات ،مباحث ومطالبی‌را که‌تازمان وی‌در دستورنویسی‌زبان عربی پدیدار شده‌بود ،باروشی که‌دراینگونه‌تحقیقات بکارمیرفت ،روشن خواهد کرد .

باید دانست که‌سیبویه ازاهل فارس‌بوده درشیراز متولد گردیده است . نامش رابعضی‌عمرو ابن قنبر و بعضی دیگر عمروبن عثمان بن‌قنبر وکنیتش را ابوبشرو ابوالحسین نوشته اند . تاریخ تولدش رانیافتم . وفاتش به‌قول محمدابوالفضل ابراهیم درحواشي‌مراتب النحویین(۱) ازابوطیب عبدالواحدبن علی اللغوی(متوفی ۳۵۱ ه)به‌سال ۱۶۱ وبه‌قول‌دا کترذبیح الله‌صفادر« تاریخ ادبیات‌ایران (۲) به‌سال ۱۸۳ وبه‌قول‌دکتورشوقی درکتاب المدارس النحویه به‌سال ۱۸۰ اتفاق‌افتاده که مرجح است(۳) . شرح حالش راچنانکه‌شوقی‌فهرست کرده‌است‌دراکثر کتب تراجم میتوان‌یافت . همو شرح نسبتاً مفصلی ازاحوالش‌آورده است، که بسیارجالب‌وآموزنده است‌ومطالب‌عمدهٔ‌آن‌رادر اینجا بر میگزینیم (۴) .سیبویه‌تحصیلات‌ابتدایی‌را درمولدخود شیرازبه پایان‌رسانید وهنوزجوان‌بود که به جهت‌آگاهی یافتن برعلوم دینی به‌بصره شتافت وبه‌حلقه های‌فقهاء‌ومحدثین‌از ان‌جمله‌به‌محضر محدث مشهور حماد بن سلمه ابن‌دینار پیوست.درانجا گاهی درایراداحادیث‌نبوي‌دچارلحن‌میشد از آنرو تصمیم گرفت تابه غرض تقویت زبان عربی وآگاهی بیشتر به شؤون لغت و نحو به

---

۱ - ص ۶۵ . ۲ - ص ۵۹ .

۳ .داکتر خانلری‌درترجمه مخارج الحروف ابن‌سیناازانتشارات‌بنیادفرهنگ‌ایران، ۱۳۴۸ ،ص ۹۹ ،تاریخ وفات سیبویه را ۱۷۷ میداند .وعلی اصغر حکمت آنرا به (امام نحو و ادب) یعنی ۱۹۴ منظوم ساخته است(مجله یغما شماره ۳۱۱ سال ۲۷)

۴ - ص ۵۷ -۵۹ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

جرگه های نحو یان و لغو یان د اخل شود و به عیسی بن عمر وا خفش بز رگ ویونس ابن حبیب وعلی الخصوص به خلیل بن احمد پیوست وازهمین استاد همه معلوماتی را که درصرف و نحو داشت به هردو طریق استملاء وبدون کسب کرد. وی درین راه ازدو روش استفاضه میکرد: ازروش استملای معمول وعادی وازروش سؤال واستفسار. از زبان عربی هرآنچه را که می شنید وهرجوابی را که می یافت وهر رایی را که سمع میکرد همه رامینوشت وحفظ میکرد وبدینصورت تمام آراء ونظر یات خلیل رادر باب صرف ونحو یاد گرفت .

سیبویه علاوه براین به طلب لغت وسماع ازعرب به باد یه میرفت وبامردم محشورمیشدوحتی مثل استاد خود خلیل به بوادی نجد وحجاز نیز سفر کرد .

پس از وفات خلیل بن احمد ، مدتی به شاگردان خویش ازجمله اخفش الاوسط وقطرب تد ریس کردودرعین حال به تصنیف (الکتاب) پرداخت. سپس به بغداد رفت وبا کسائی مقری کوفه واستاد امین بن هارون الرشیدویحیای برمکی بلخی وهارون الرشیددیدار کرد . درانجا بریکی ازموضوعات نحوی با کسائی نحوی معروف بحث کرد و بر وی غا لب شد و یحیای برمکی و ز یر بلخی د ا نشمند و دانش پرور هارون ده هزار درهم به وی صله داد. ولی اقامت د ربغداد بزودی خاطرش را گرفت وبه سوی وطن خودشتافت ود رشیراز یا همدان باساوه به سال ۱۸۰ هجری چشم ازجهان پوشیدوائرسهم و درشت تر را از خود بیا دگار گذاشت .

الکتاب سیبویه که مردم آن را «قرآن النحو» خوانند ، اولین اثربزرگ وجامع درنحوعربی است. همیشه منظور فصحاء و بلغاء وادبا وامیران ووزیران وفرمانروا یان بوده است وبزرگان آن را بحیث شریف ترین هدیه یی به یکدیگر اهداسیکر ده اند .

این اثربه این عبارت آغاز میشود ، «فالکلم اسم وفعل وحرف جاء لمعنی لیس باسم ولا فعل » که ازجهتی تقسیم کلام ارسطو را وازجهتی دیگرتقسیم کلام منسوب به علی (ک) بن ابی طالب را بخا طر خواننده میآورد ، ولی فرقی که باآنها دارد این است که اصطلاحات اسم وفعل راتعریف نمیکند . اگر چنین پنداشته شود که گویاعربها اصول وروش تحقیقات نحوی را ازسریانیها ، که پیرواصول یو نانیها بو د ند ، اقتباس کرده باشند بسا چیزهای د یگر راباتفحص وتأمل درخود زبان ابداع واختراع کرده اند. سیبویه درباب مجاری اواخر کلمهٔ عربی چهار نوع اعراب ر ابه نامهای : نصب ، جر ، رفع ، جزم وسه حرکت فتح ، کسر ، ضم وحالت د یگر حرف را که عبارت ازسکون باشدبرمیشمارد که چنین حرکات وسمیزات درزبان یونانی وجودنداشته وبنابر ان هم وضع اصطلاحات وهم متشا هدهٔ دقیق این سمیزات ازابد اعات سهم وی به شمارمیرود. یونانیان ، مثلاً ارسطو ، هرقسم جمله راتنها به دو رکن مسند الیه ومسند تقسیم میکردند .ولی سیبویه درپهلوی جملات فعلیهٔ عربی ، جمله اسمیهٔ این زبان را که

(c) ketabton.com: The Digital Library

فعل درا ن مذکور نیست شرح واجزای آنرابه مبتد ا وخبر تجزیه نمود .تفکیك بین این دونوع جمله ووضع اصطلاحات مبتدا وخبر نیزازجملهٔ ابتکارات دستورنویسی عربی است . وقتی کتاب سیبویه به دقت مطالعه شود دیده میشود که وي درایراد امثله از اشعار فصحای عر ب وگفتار عوام هردو شا هد میآورد ودر مو ار دیکه زبان شعربازبان نثراختلافا تی بدارد آن اختلا فا ت ر اتو ضیح می کند . همچنان درایراد شواهد به لهجهٔ یك طا یفه یا محل ا کتفا نمی کند وبـرای تـو ضیح مطلب خویش ازلهجات ومحالات مختلف عرب مثال میآورد، درحالیکه دستور نویسان ارو پایی تنها زبان نویسندگان وشاعران بزرگ رامعیاری میدانستند وتنها ازهمین آثار شوا هدمیآوردندوزبان عوام راغیر معیاری میدانستند. دراین مورد روش و نظر سیبویه ودیگر نحاة عصرو ی درجهت کاملا آضد نظرار وپاییان قراردارد . زیراسیبویه واستادان وشاگردانش برای آشنایی بهتر بزبان عرب و وقوف کامل برآن به بوادی سفرمیکردند وغالباً زبان اهل بوا دی را نظربه زبان مردم شهر ها که درآ نها هرگروه مردم از عجمیا ن و متعر با ن و عر بها آمیز ش یا فته و در زبا ن شا ن نیز ا ختلا لها و اختـلا طـهـا پـد یـد ا ر گشته بـو د ا صیلتر و ثـقـه تـر مـیـد ا نستندو ا رو پـا یـیا ن زبان عوام و مرد مان روستا ها را مختل و منحط میشمر د ند و تنها زبا ن نصو ص معتبر د ینی وادبی خودراسعیاری وقابل تقلیدمی پنداشتند . به اینصورت مشاهده میشود که سیبو یه در تحقیق خو یش از سماع و تعلیل وقیاس، هرسه روش ، ودرهرمورد که هریك از این روشها وارد ولازم باشد استفاده کرده است . درحالیکه یونانیان دراینگونه تحقیقات تنها از روش قیاس استفاده میکر دند . همچنان سیبو یه کوشیده است تا هرگونه مسموعات خودرا از اهل ز بان تحلیل و تشر یح کند وصحت و سقم عبارت ، جملات وتلفظ مجاری اواخر کلمات را بمعیارآنچه که خود « صورت شایع » نامیده ، بسنجد . وی باتشخیص چنین محك، درستی ونادرستی گفتار عرب را به درجا تی از قبیل « صورت شایع وضعیف وشاذو قبیح وغلط» شرح میکند . وازمسموعات خود ونصوص موجود در نظم ونثرشاهدمی آور د .

ازمباحث الکتاب بحیث مجموع ثابت میشود که نحا ة عرب در این عصر از تما م « مر تبه » ها ی ساختمان ز بان اگهی داشتند و سیبو یه د و « مرتبه » را که طبق نظر یات ز با نشنا سان معاصر ازساختمان واحد های صوتی (phonemics) تعد یل واحدهای صو تی درساختما نهای و احدها ی لفظی (morphophonemics) ، یا علم الصرف (morphemics)وسا ختمان واحد های نحوي (Syntax) تقسیم میشود به تفصیل و اشباع شرح کرده است. ولی به شر ح علم واحدهای لفظی (صرف) بصورت مستقل نپرداخته است .

شرح واحدهای صوتی عربی :

این موضوع که سیبویه آنرا در باب « هذا باب الا دغام » و با شرح « هذا باب عدد الحروف العربیه ومخارجها ومهموسها و مجهورها (۱) واحوال مجهورها و مهموسها و اختلافها » تشریح کرده است خیلی جالب وشایستهٔ فحص ونقد است . سیبویه تعداد حروف عربی را بیست ونه واستادش خلیل بیست وهشت میداند. وترتیب فهرست هردو نیز باهم اختلاف دارد ، بدین نهج :

خلیل : - ع ح ه خ غ ق ك ج ش ض ص س

سیبویه : - ء ا ه ع ح غ خ ك ق ض ج ش

خلیل : ز ط د ت ظ ذ ث ر ل ن ف ب

سیبویه : - ی ل ر ن ط د ت ص ز س ظ ذ

خلیل : م ی و ا

سیبویه : ث ف ب م و

از این مقایسه استنباط میتوان کرد که خلیل همزه را از حروف اصلی نمیداند ولی سیبویه میداند و دیگر اینکه سیبویه حروف رابترتیب مراحل مخارج آنها فهرست نکرده است . سیبویه در پایان فهرست آنچه که حروف اصلی داند ، هفت حرف دیگررابر مجموعهٔ حروف اصلی میافزاید ودر حالیکه این هفت حرف را حروف فرعی میخواند وتلفظ آنهارادرقرائت قرآن و خواندن اشعار مستحسن میداند، آنهارا بدینگونه شرح میکند : نون خفیفه ، همزهٔ بین البین ، الفی که امالهٔ شدید دارد ، شینی که مانند جیم است ، ضادی که به زای تبدیل میشود ، و الف تفخیم . سپس باز هفت حرف دیگر واکه تلفظ آنها رادرگفتار وقرائت قرآن واشعار غیر مستحسن ودرلغات عرب غیر مرضی میداند بدینصورت بیان میکند وتعداد حروف عرب را به چهل ود و میرساند : کافی که بین جیم و کاف گفته میشود ، وجیمی که مانند کاف است ، و جیمی که مانند شین است ، وضادضعیف، صادي که مانندسین است، وطائی که مانندتاءاست وظائی که مثل ثا گفته شود، وبائی که چون فا گفته شود. سپس افزاید که مخارج این حروف راجز باسشا فهه بیان نتوان کرد. نگارنده چنان میپندارد که مراد سیبویه ازهفت حرف مستحسن زایدتغییرتلفظ اصوات به هنگام قرائت قرآن است که به قواعد تجوید مربوط است ولی مقصود وی از هفت حرف زایدغیر مستحسن قسماً تلفظ غیرمعیاری بعضی ازلهجه ها وقسماً تلفظ بالحن متعارف میان است چنانکه غالب عجمیان اکنون نیز «ض» را چون « ز » و « ظ » را مانند « ت » تلفظ کنند و « ص ث » هر دو را مانند « س » گویند گویا

---

۱ - مهموس حروف تنفسی ومجهور حروف غیرتنفسی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بااین‌شرح دقیق‌سیبو یه تصویرجامعی ازساختمان‌صوتی‌ز بان عرب‌را بحیث مجموع و با بد یلهای عجمی ولهجوی وزواید قبیلوی ولهجوي تجسم میدهد واصالت حروف‌بیست و هشتگانهٔ عر بی‌را در عین‌حال به‌مراتب‌تأ ییدمیکند ، درحالیکه یونانیان ، ورومیان‌وحتی ز بانشنا سان‌قرون وسطی ودورهٔ رنسا نس‌اروپاازاینگونه‌تحقیقات رادر بارهٔ ا صوات ز با ن معین‌انجام نـداده اند . چنانچه دستوریکه‌حاو ی‌بیان‌قوا عدصوتی‌وصرفی ونحو ی‌لهجه های‌گوناگون یك‌ز بان‌باشد در روز گا رما به نام «د ستور جا مع» یاد میشود و چنین‌دستور برا ی‌هیچ ز بان‌بز رگی که سخنگو یان آن متفرق‌المحل وازنظر تعداد به‌اندازهٔ‌عر بی‌ز بانان‌روزگار سیبو یه‌باشد،نوشته‌نشده است . دراروپا فونولوژی (تحقیق ساختمان‌اصوا ت‌ز بان) دراوایل‌قر ن‌بیستم صبغهٔ‌علمی گرفت‌واصول مشخصهٔ تشر یح اصوات رایج‌ومعمول‌گر دید ، حال‌آنکه سیبو یه درقرن‌نهم میلا دی به تشر یح علمی ساختمان‌اصوات ز بان‌عرب توفیق‌حاصل‌نمود ه‌وبنابرآن به‌نزدساپس‌از پا نی نی و دستور نو یسان مکتب گـند هار ای آر یـا نـا (ا فغا نستا ن قدیم)ا حیا کنـندهٔ این علم بشما ر میرو د . وازهموست که قوا نین د قیق تأثیر ات متقابلهٔ ا صو ا ت ز بان درسا ختما نها ي لـغوی ، صر فی و نحـوی‌ز بـا ن عـر بی از ا ظهـا ر و اقـــلاب و اد غـا م وا خـفأ و تمـد یـد و اشمام و امثالها بصو رت مدو ن بدستر س آ ینده‌گان وی‌ر سیده است . (۱)

باید دانست که‌سیبویه‌درتحقیقات‌فو نو لوژیك زبان‌عربی‌تنهاا زاصوات کانسونانت‌بحث‌میکند واصوات واول آن زبان راشرح نمیکند،زیرادرنظر دستورنویسان عربی اصوات واول‌از قبیل فتح و کسر وضم ازجملهٔ حرکات بوده‌شامل‌اصوات‌اساسی زبان‌نبودندوبنابران حتی‌در رسم الخطعر بی‌نیز حروف مستقل ندا رند وبشکل اعراب‌وعلایم‌فرعی گاهی‌برسرو زیرحروف کانسونانت‌نوشته‌میشوند، ولی اصوات کانسو نانت‌رابدودستهٔ‌مهم به‌نامهای‌حروف‌صحیح وحروف‌علت تقسیم نموده‌حروف«وای» راحروف علت‌وباقی راحروف صحیح نامیدند که‌بزعم مادر زبان عرب حر وف‌علت، به شمول‌همزه، اصوا ت شبه واول(گاهی‌و اول و گاهی کانسو نا نت)اند .متأسفانه‌این سنت‌همچنانکه در دستور

---

۱ ـ هرچند دانشمندان دیگرهمین‌دوره،ازقبیل خلف بن هشام وابن سعدان وابن‌مجاهدوابو حاتم سجستانی وابن قتیبه وابن الطیب وفضل بن‌شاذان وابوعمروبن العلا نیزدرمباحث فونولوژی تاحدی‌مشغول گردیده وهریك کتابی‌درعلم قرائت‌قرآن پرداخته است ولی‌بحث‌سیبویه دراین‌زمینه ازنظر تلفظ گوینده گان لهجات مختلف ازنظم ونثروآیات قرآني اهمیت‌خاص دارد .

نویسی عربی تا روزگار ما پایدار مانده است در دستور نویسی زبان دری نیز سرایت کرده و رسم مستمر دستورنویسان گردیده است.

چنانکه دیدیم دستورنویسی درعرب واسلام اساساً دربصره نشأت کرده است وبانام چندتن ازنحاة این مرکز علمی را یاد کرده برسیبویه اند کی توقف وقسمت های عمدهٔ روش دستورنویسی او را با استفاده از متن الکتاب شرح کردیم. البته نقد دقیق، مفصل و کامل الکتاب و شرح نوآوریهای سیبویه در دستورنویسی ازحوصله رسالهٔ ما خارج است ولی ازانجا که این دانشمند صاحب نخستین کتاب کامل دراین علم است و اسلاف وی خواهی نخواهی از شیوهٔ تحقیق اوتاثر شده انداجمالی ازبیان رؤوس مطالب او بشکل خیلی ناقص بسنده کردیم.

درزمانیکه نحویان معروفی، همچون ابوعمرو بن العلا وخلیل بن احمدوسیبویه واخفش والزجاج ودیگران، دربصره به تدریس وتحقیق وتألیف مشغول بودنددر کوفه نیزدانشمندانی مانند ابومسلم معاذ بن مسلم الهراء (متوفی ۱۸۷) علم صرف عربی راازنحوجدا کردوواضع این علم شناخته شدونحاة دیگری، چون ابو جعفر محمد بن الحسن الرواسی و شاگرد اوعلی بن حمزه کسائی خراسانی (متوفی ۱۹۸) معلم ومربی فرزندان خلیفه هارون الرشدویحیی بن زیاد بن عبدالله فراء دیلمی (۱۴۴-۲۰۷) معلم فرزندان مأمون الرشد به تدریس وتحقیق وتألیف درعلم نحوی پرداختند.

دانشمندان مدرسهٔ کوفه هرچندازاخلاف وتلامیذنحاة بصره هستنددربسا موارداز مسایل نحو بااسلاف خود اختلاف داشتند وچنانکه درترجمهٔ حال سیبویه ازجدال اوبا کسایی متذکر شدیم به مناقشه ومباحثه می پرداختند. ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد انباری کتاب ضخیمی پرداخته ودران مسایل متنازع فیهابین نحاة بصره وکوفه راکه بالغ بر یکصدوبیست ویک مسأله میشود به تفصیل شرح کرده است. (۱).

گمان ما این است که این اختلافات از لحاظ اصولی که متکی برنظر خاص راجع به زبان یا روش تحقیق زبان باشد نیست بلکه بیشتر از ناحیهٔ اختلاف سبک و لهجه های باشنده گان مردم حوزهٔ علمی بصره و کوفه وشیوهٔ گفتار مردمانیکه نحاة این دومدرسه گفتارشان راسمع میکردندنشأت کرده است. آنچه نزد ما اهمیت دارد اختلاف این دو مدرسه در موضوع مصطلحات علم نحو وسهمگیری کوفیان در افزودن به این مصطلحات است. زیرا متعلمان زبانشناسی در کشور ما

---

(۱) المدارس النحویه، دوکتور شوقی، ص ۱۰۵، والانصاف عبدالرحمن بن محمد بن عبیدالله بن ابی سعید الانباری، مطبعهٔ حجازی قاهرهٔ ۱۹۵۳ م که ۶۱ مسأله رادرجزء اول و ۶۰ مسأله دیگر ادر جزء دوم شرح کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ودانشمندانی که این علم رادر کشور ها ی غربی فرا گرفته اند ،یافرامیگیرند ،از انتقا ل مفا هیم ومصطلحات معاصر عربی به زبانهای ما عاجز میمانندوچه نابجای است که توجهی به متون علمي اسلاف خود ازمدنیت مشر قز مین ندارند .من قصدندارم دراینجا تمام اصطلاحات ز با نشناسی را ازنصوص زبانشناسی عربی استخراج وفهرست کنم بلکه میکوشم برخی ازاصطلا حات مهم را از الکتاب سیبویه بر گزینم وسپس برخی ازمصطلحات نحاة کوفه رابران بیفزایم .

درالکتاب این اصطلاحات بکثرت بکار رفته است :

کلمه ،اسم ،فعل ؛حرف،مجار،نصب،جر، رفع،جزم ،فتح ، کسر، ضم، وقف، لفظ، ضرب ،اعراب، حروف الا عراب ،تنوین ،معرفه ،نکره، مبني ،معرب ،منصوب ،مجرور، مرفوع ، مجزوم ،مفتوح ، مکسور،مضموم ،معروف ،مفرد،جمع ،تثنیه ،مذ کر ،مؤنث،اضمار ،علامه ،مضارعت، بدل،شد ت، خفت،منصرف،صرف ،نحو،مسند،مسندالیه،مبتدا،خبر؛معنی،اعراض ،معتل،مهموز، لا زم؛ متعد ی، مصدر ،صفت ،فاعل،مفعول ،احداث،قصر ،متکلم ،مخاطب،غایب،اسم فاعل ،اسم مفعول،استفهام، امر،نهی ،ابدال ،صفت مشبهه،ایجاز ،اختصار ،ظرف،تأ کید، مضاف ،معطوف،اظهار،ترك،منادي، نداء،ندبه ،مندوب ،حر کت،نفی ،وصف منفی ،استثناء،عامل ،مضمر، اخوات،صله،موصول،شرط، جزاء،اسم الفعل ،اسم المبهم ،ظرف المبهم،نسبت،اضافت،تصغیر،ترخیم ،حرف ثقیل،حرف خفیف جمع الجمع ،الحاق،اشتقاق ،سکون ،حذف،اشباع ،الحرف الزائد ،قلب،تضعیف،مخرج،مهموس، مجهور،اطباق ،ازاله ،اقصی ،غنه،الحرف الشد ید،الحرف المنفصل ،الحرف المتحرك،الحرف السا کن، محذوف ،مطول ،مدغم ،الحرف المعجم ،الحرف المتقارب,حروف الفم،حروف اللسان،حروف الطرفین، تلخیص الحرف ،همس،رخاوه ،حرف الحلق...وازهمین قبیل صدها اصطلاح دیگر درالکتا ب مو جود است که اکثر آنها مطابقت تمام با اصطلاحات یونانی ولاتین که در ز بانشنا سی غرب معمول شده است ،دارند . اما نحاة کوفه براشال این اصطلاحت تعداد د یگری ا فزو دند که قسمتی ازآنها راد کتور شوقی د رالمدارس النحویه جمع وسفا هیم وتعریفات آنهارا از آثار نحاة کوفه فرا هم کرده است (ص ص ۱۶۵-۱۷۱) وما آن اصطلاحات رابدون ذ کرتعر یفات واشلهٔ آنها بغرض سقا یسه بااصطلا حاتی که کوفیان بکا ر میبرد ه اند ،و نیز بغرض استفا د هٔ خو ا نندگا ن،اقتباس میکنیم: الخلاف (عامل معنوی نصب)،التقریب ،الفعل الدائم(برای اسم فاعل)،المکني والکنا یه(برای ضمیر)،مفعول(بر ای مفعول به)،اشبا ه مفاعیل (برای مفعول فیه،مفعو ل مطلق، مفعول لا جله) الصفت والمحل (برای ظرف)الترجمه (برای بدل)،تفسیر(برای تمییز)،لاالتبرئه(برای لاء النافیه) نعت(برای صفت)،عطف النسق (برای عطف بالحروف)،حروف الجحد (برای حروف ا لنفي)، حرو ف

الصله والحشو (برای حروف الزوائد)، مایجری (برای مصروف)، مالا یجری (برای ممنوع) وغیره.

ازجملهٔ نحاة بصره در باب سیبویه واثربزرگ او الکتاب اند کی سخن گفتیم در اینجا از جمله نحاة کوفه بر کسائی توقف نموده بذکر ترجمهٔ حال وبخشی ازنظر اتش درباب دستور زبان عربی بحث میکنیم.

کسائی

ابوالحسن علی بن حمزهٔ کسائی اصلاً ازمروخراسان است. اودر سال ۱۱۹ در کوفه متولد گردیده، از واضعین نحو درکوفه وافضل واقدم آنهاست. از قراء معروف کوفه سلیمان بن ارقم و ابو بکرشعبة بن عیاش وسفیان بن عیینه استفاده نموده وبه جرگهٔ تلامیذ حمزة بن حبیب الزیات (متوفی ۱۵۶) در آمد ودر قرائت به حذاقت رسیده بود. وی نیز مانند سایر نحاة زمان خویش از برای سمع گفتار مردمان وورود کامل به زبان عرب به بادیه رفت. سرانجام از کوفه به بصره شتافت ومجالس عمرو بن العلاء ویونس بن حبیب ودیگر نحاة بصره را در یافت و نزد خلیل بن احمد شاگرد شد وبرای سمع لغت مردم آن حوزه به بوادی نجد وحجاز رفت وباانده وخته های علمی فراوان وصحایف مدونه در بابت زبان آن دیار به کوفه بازگشت، به تدریس قرآن پرداخت تا اینکه صیت شهرتش به سمع المهدی رسید وبرای تعلیم فرزند خود هارون بدار الخلافتش فرا خواند. و چون هارون بخلافت رسید تعلیم فرزندان خود امین ومأمون را به وی سپرد. در آغاز قرآن را به قرائت استاد خود حمزه تدریس میکرد. تا اینکه خود صاحب مکتب شد. قرآن را در محلی مرتفع تلاوت میکرد ومردم در اطرافش قرآن را به قرائت وی مینوشتند و علامه گذاری میکردند و آغاز وانجام آیات را نشانه میگذاشتند. کسائی آثار زیادی نوشته است واز آن جمله است «مختصر النحو» و «الحدود فی النحو» وکتابی در باب اغلاط عامه بنام «ما تلحن فیه العوام» که این کتاب آخر به طبع رسیده است. کسائی در سال ۱۸۹ باهارون الرشید عزیمت سفر خراسان کرد ودر راه درحوالی ری بیمار شد ووفات یافت. چون درهمان وقت وهمانجا فقیه معروف محمد بن حسن شیبانی هم وفات یافت رشید اندوهناك گشت وگفت «فقه ونحو را در ری دفن کردیم» نگارنده متأسفانه از آثار کسائی درنحو چیزی به دسترس نداشت تا آرای اورا درباب دستور عربی بازگویدو روش اورا باسراجعه به نصوص خود اوشرح کند. ابوطیب عبدالواحد بن علی اللغوی (متوفی ۳۵۱) درمراتب النحویین (۱)

(۱) ص ۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

اورا بحیث « عالم‌وامام‌اهل کوفه »می‌ستایدوگوید که‌علم کوفیان‌وروایت‌آنان همه‌بوی‌بازمیگردد. همو ازابو حاتم سجستانی(متوفی ۲۵۴ یا ۲۴۸)رو ایت میکند که گفته است کسا ئی پیشوا و اعلم کو فیا ن‌د ر زبان عربی‌وقرائت‌قرآن‌بود . (۱) کسائی را عقیده بر این‌بود که«نحو قیاس است» ودر این باب گفته است :

انما النحو قیاس یتبع وبه فی کل‌امر ینتفع (۲)

کسائی دربسا موارد ازتلاوت قرآن‌وقواعد نحوی‌بانحا ة بصره،ازجمله‌سیبویه وخلیل بن‌احمد خلاف کرده‌است. واحمدشوقی‌قسمتی‌رادرمدارس‌النحویه ذ کر کرده‌است.سیبویه‌د راستخراج‌قواعدنحوی دراستشهاد ازشعر محتاط بود وگاهی استعمال جمله ها ی‌شعری‌راخاص‌شعردانسته ا یر ادآن‌را در نثر جا یـز نه‌میشمرد, چـانچه درالکتاب‌درباب« هذا بـاب مـا یحتمل‌الشعر ا علم‌انه یجوزفی الشعر مالا یحـو زفی الکـلا م »(۳) باایـر ا دا مثلهٔ گـو نـا گـو ن از ا شعـا ر، مقـصود خود راشرح میکند واختلال زبان شعر راضرورت شعری میداند ولی کسا یی در این امر با وي مخالف است .اختلاف مهم بین‌سیبویه‌و کسائی‌در این است که‌سیبویه در کلام به« صورشا یع» استنادنموده، کلیه ها ی نحوی‌را با استشهاد از آنچه‌مردم‌میگفتند ،به‌اصول استقراء،و ضع و تفسیر میکرد ،ولی کسائی درتحقیقات خویش بیشتر ازروش قیاس استفاده میکرد و بد ین‌ا ساس هر گاه محاورات واشعا ری‌راسی‌یافت ، که‌هر چند درمحاورهٔ مر دم وجودمیدا شت یاد ر شعر بر حسب ضرورت شعری ایرادمیشد، آنها راخلاف قیا س وغلط میدانست.

اختلافات اسا سی نحاة بصره و کوفه

درشرح اختلافات‌اساسی نحاة بصره و کوفه کتبی پرداخته‌شده است که‌ا زآن‌جمله قبلا کتا ب ابوالبرکات‌عبدالرحمن بن محمد انبار ی رانام‌گرفته‌ایم .محمدشوقی‌متذکرمیگرد د که بصریان با کو فیان ازلحاظ اصول درچهارمسألهٔ‌خلاف داشتند (۴) مسأله‌اول این‌بود که‌بصریان‌بین‌القاب اعراب وبنا فرقی نمی گذاشتند ،درحالیکه علمای کوفه به‌تفریق‌آنهاقایل بودند . مساله‌دوم‌این بود که نحاة کوفه‌معتقد بودند که‌مصدر ازفعل‌مشتق میگردد،مگردستورنو یسا ن بصره مصد ر

---

(۱) ا یضاً ص ۷۵ .

(۲) مدارس النحویه،ص ۱۷۶ .

(۳) الکتاب ، مطبعه امیر یه ، ۱۳۱۶ ه، جلد اول، ص ۸ .

(۴) ـ مدار س‌النحویه ،ص ۱۹۶ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

رااصل وفعل راامشتق ازآن میدانستند وهر کدام ازجانبین دراثبات عقیدهٔ خودوردنظر جانب مقابل دلایل ظریف ولطیف میآوردند .

ذکراین مطلب دراینجا درنزدماا همیت خاص دارد زیرا دستور نویسان زبان دري بدون اینکه درساختمان زبان خودغورودقت کنندعلی الاکثرازروش مدرسهٔ بصره پیروی نموده وافعال زبان دری رابه غلط از مصدر مشتق دانسته اند در حالیکه درمورد زبان دری نظر پیروان مدرسهٔ کوفه صادق بوده، دراین زبان مصادر ازافعال مشتق میشوندومادر محل آن به تفصیل مطلب خواهیم پرداخت.

اختلاف اساسی سوم برسرمسألهٔ اعراب افعال بود بدین معنی که سیبویه و بصریان اعراب را در اسماء اصل ودرافعال فرع ،میدانستنداما کوفیان اعراب را در اسماوافعال هردواصل میدانستند.

موضوع چهارم که برسرآن اختلاف داشتند عبارت ازاقسام فعل است. دانشمندان بصره فعل رابه اقسام معروف ماضی ومضارع وامرتقسیم میکردندواما دانشمند ان کوفه فعل رابه ماضی و مضارع ودائم تقسیم میکردند .ومرادشان ازدائم فعل امر نبود ،بلکه اسم فاعل بود،وفعل امر را مضارع مجزوم به لام امرمیدانستند . دستور نویسان زبان دری نیزفعل امر رادراین زبان از فعل مضارع مشتق میدانند که درست نیست ومادر جای آن ذکرخواهیم کرد .

مدارس دیگر

درمباحث پیش گفتیم که علم نحو دربصره ایجاد گردیدوسپس در کوفه توسعه وکمال یافت. درهردو مدرسه نحاة بزرگی ظهور کردندوآثار متعددی نوشتند،حتی اختلاف کتب اسلاف خودرا شرح وتنقیح نمودندو ما ازهرمدرسه درباب یك تن ازبزرگان آنان بحث کردیم وسپس اختلاف آرای نحاة بصره وکوفه رابه اجمال یاد کردیم ولی بایددانست که در عین حال مدارس دیگر نحوی نیزوجود داشت که ازآنجمله یکی مدرسه بغداد ودیگرمدرسه اندلس است .

ازآنجا که بغداد درآن روزگاردارالخلافه اسلامی بود غالب دستورنویسان ازبصره وکوفه باری به آنجا میرفتند وحتی خلفاء غالباً اعاظم نحاة وقراءاین دومدرسه راجهت تدریس فرزندان خود به بغداد فرامیخواندند . اختلاط واستزاج آرای بصریان وکوفیان درمرکز خلافت اسلامی باعث ایجاد مدرسهٔ سومین گردید که ازترکیب آراءونظریات پیروان هردو مدرسه تشکیل شده بود.

نحاة بغداد،از آنجمله ابن کیسان که اقدم همه به شمار میرود،نظریات مورد پسند خودرا از هردومکتب برگزیدومکتب استزاجی بغدادراایجاد کرد که ذکررؤوس مطالب وی در روشن ساختن روش دستور نویسان زبان دری لازم به نظرمیرسد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن کیسان

ابوالحسن محمد بن احمد بن کیسان (متوفی به سال ۲۹۹ هـ)(۱) مؤلف چندین کتاب به عناوین اختلاف البصریین والکوفیین ، الکافی فی النحو، التصاریف والمختار فی علل النحو (درسه جلد) است. که بحیث اول واقدم ائمه نحو مدرسهٔ بغداد شناخته شده است . درآغاز از پیروان مدرسهٔ بصره بود ولی سرانجام تعصب را یک سو گذاشت و هر چه را که از آراء مدرسه بصره مدرسهٔ کوفه پسندید مزج کرد وابداعات خویش را بران بیفزود وروش امتزاجی تازه یی به وجود آورد. وی ازنخستین مؤلفان عرب است که درتعریف بعضی ازاصطلاحات دستوری به شیوهٔ ارباب منطق رفته ومثلا اسم راچنین تعریف نموده است: (اسم صوتیست موضوع ، دلالت کننده به اتفاق ، بر معنای غیرمقرون به زمان)(۲) این تعریف باتغییری اندك توسط دستور دانان زبان دری اقتباس و رایج گردیده است ومادرجای آن در این باب بحث خواهیم کرد .

علم مخارج الحروف ابو علی سینای بلخی

حجة الحق، شیخ الرئیس، شرف الملك، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا یکی ازبزرگترین مفاخر افغانستان وجهان است (۳۷۰-۴۲۸). این دانشمند وفیلسوف عالیمقدار بلخی باوصف اشتغال به علوم طب و ریاضی وفلسفه ودانشهای دیگر به بحث درباب مخارج حروف عربی نیز پرداخته ورساله یی بنام «مخارج الحروف» یا « اسباب حدوث الحروف » نوشته است که درفونولوژی عربی ازلحاظ روش علمی ودقت در تشریح وتصنیف اصوات زبان عربی ازلحاظ قدامت زمانی شاهکار بی نظیری بشمار میرود . (۳)

ابوعلی سینا دراین رساله نخست از « سبب پدیدآمدن آواز » بحث میکند و گمان دارد که « سبب قریب آواز موج زدن ناگهانی هواست به تندی ونیرو و به هرسبب که باشد » سپس در بخش دوم از « سبب پدیدآمدن » اصوات زبان سخن میگوید ومعتقداست که « تموج ازجهت وابستگی و پیوستگی یاشکافتگی و پراگندگی اجزای آن زیری وبمی پدید میآورد. دوصفت نخستین موجب زیری است ودوصفت دومی مایهٔ بمی » این دانشمند پس از ایراد این مقدمه گوید: « موج ازجهت هیئت هایی که درگذرگاه خوداز محبسها وسخرجها می پذیرد حرف را بوجود می آورد . وسرانجام

---

(۱) مراتب النحویین، ص ۸۷ ج ۲ والمدارس النحویه ، ص ۲۴۸ .

(۲) المدارس النحویه ص ۱۴۹ .

(۳) این رساله راد اکتر پرویز ناتل خانلری ازدونسخه متفاوت که بدست آمده ازمتن عربی به دری برگردانده و بامقابله وتصحیح وی از انتشارات بنیادفرهنگ ایران چاپ شده است ، ۱۳۴۸ چاپخانه های علمی وزر.

حرف رابدینگو نه تعر یف میکند » پس حرف هیئتی است که به آواز عارض میگردد و بدان از آ وا ز دیگر که در زیری وبمی بدان مانندامت بازشناخته میشود واین تفاوت درشنوده شدن است . » ابن سینا سپس بطور کلی حرفها را بدونوع « مفرد » و « مرکب » تقسیم می نماید . وی پدید آمدن حروف مفرده را « ازحبس تام آواز ـ یا هوای موجب آواز ـ ورها کردن نا گهانی آن » میداند ، ولی حروف مرکب راحاصل از حبسهایی میداند که « تام نیستند بلکه هوا پیاپی رها کرده میشو د » ومطابق به این شرح حروف با ، تا ، جیم ، دال ، ضاد ، طاء ، قاف ، کاف ، لام ، میم ونون راحرفها ی مفر دو باقی تمام حرفهای عر بی ر امرکب میداند . دربخش سوم شرح جامعی ازحنجره و ز بان می آورد که منبع یونانی دارد ز یرا بعضی ازاصطلاحات را که یونانیان برا ي اعضای گفتار از قبیل (Thureos) یکی ازغضرو فهای حنجره بکار می برده اند با تعر یب بصورت « ترسی » آورده است . (۱)

یونانیان دردستور ها ی خو یش به توصیف صوت و تشر یح اعضا ی نطق توجهی ند اشته اند بنا برآن میتوان گفت که مأخذ ابن سینا دراین قسمت کتب دستور ز بان یونانی نیست وشاید ازمباحث طبی یا اصطلاحات ز یست شناسی استفاده کرده باشد . بعضی راچون دکتور خانلری (۲) عقید ه بر این است که گو یا ابن سینا دراین بخش ازرسالهٔ خویش به آثاردستورنو یسان ز بان سنسکر یت نظرداشته است ولی گمان ما این است که چون شیخ ز بان سنسکر یت نمیدانست ازدستور نو یسان مکتب کند هارانیز متأ ثر نگردیده ، ولی چون طبیب وز یست شنا س بوده ودرطب وز یست شناسی ازاصول یو نانیان پیرو ی میکرده تنها اصطلاحات ز یست شناسی رااز منابع یونانی گرفته ودر بحث مخا رج الحروف وتوصیف اعضا ی نطق که خود بانی وواضع آن بوده است بکاربرده است .

در بخش چهارم سببها ی جز ئی یك یك حرفهای عربی راشرح کر ده است . هر چند و اضع این بحث سیبو یه است ولی چون ابن سینا نه اصطلاحات سیبو یه را از قبیل مهموس ، مجهور و امثال آن ونه تر تیب حروف را از لحاظ مخارج آنها بر منهج وی قرارداده است میتوان گفت که در این باب تحقیق مستقل انجام داده است . باید گفت که همچنانکه ترتیب حروف ابن سینا باترتیب حروف سیبویه ازلحاظ مخارج آنها متفاوت است ، باخلیل بن احمد نیز تفاو ت تام دارد . در بحثهای پیشین روش

---

(۱) ـ ص ۱۲ ، همان کتاب

(۲) ـ تر جمهٔ مخارج الحروف ابن سینا ، ص ص ۱۰۱ ـ ۱۰۲ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیبو یه وخلیل رادر این مورد بصورت مقایسی آ ورده‌ایم‌ودر اینجا تر تیب ابن سینا را از مخارج حروف اقتباس‌میکنیم : ء هع ح خ غ ق ك ج ش ض س ص ز ط ت د ث ذ ظ ل ر ف ب م ن و، ی. تنهانکتهٔ‌قابل‌تذکردر این‌موردا ین‌است که‌ابن‌سینا مانندسیبو یه « همزه »را ازحروف‌اصلی شمرده ولی برعکس از«الف‌ذکری‌بمیان‌نیاورده‌است.حالانکه سیبویه‌همز ه و «الف» هردورافهرست کرده‌اماخلیل‌بن‌احمد « الف » را فهرست نموده ولی‌از ذکر « همزه » خودداری کر ده‌است.

در بخش‌پنجم این‌رسا له حروفی شرح‌شده‌است که‌در ز با ن‌عر بی نیست و ضمناً یك حر ف خوارزمی یعنی « خ » وچندحرف‌دری‌از قبیل « چ » و « ژ » و « گ » و « پ »را شرح کرده‌است. علاوه بر این‌حروف دراین بخش‌از سه حرف سخن بمیان‌آمده است که « که‌به جیم مانندا ست ونه درعر بی هست‌ونه‌درفارسی (امادر ز بانهای دیگر یافته‌میشود) ود رآنهابانگ‌ترکیدنی که در جیم هست‌وجود ندا ردوبلندی‌آوازآنهابه پستی‌وصفیری‌خشك‌میگر اید ، پس‌گا هی‌به‌مانند زا ءنزدیك میشود به سبب آنکه ازهوای مولد آوازخفی ، اهتزازی مانندآنچه درزاء است پد ید می‌آید . وگا هی به‌مانند سین‌نزدیك میشودبه‌اینکه‌هوایی راکه سازندهٔ صور ت جیم‌است بخشکی‌در لای د نـد ا نها بگذ را نند بی‌آ نکه چـیزي را بـه اهتزا ز د رآ و ر د. و گا هی به ما نند صا د نزدیك‌میشود به همین سببها واطباق بیشتر»(۱). هرچند به‌یقین کامل‌نمیتوان گفت،به‌گمان‌مقرون به‌یقین ومطابق به‌وصفی که‌ابن‌سینا ازاین سه‌حرف آورده وگفته‌است که درعر بی‌ود ري نیست اما در زبانهای‌دیگر یافته‌میشود،میتوان‌ادعا کرد که مرادوی‌حروف«خ، خ» وحروف‌مطابق «بش» کند هار درلهجه مر کزی پشتوخواهد بود . همچنان شیخ ازدوحرف‌دیگربه‌نامهاي «شین» صادي و«سین زائی »سخن میگوید و چگونگی حدوث‌آنها راشرح میکند که به گمان ما مراد از نخستین «بش» وازدومی«ژ» پشتو خواهدبود،والله اعلم .

بخش ششم‌رساله مختص به‌حروفی شده‌است که‌درگفتار به کار نمیرود وچون ازبحث زبانشناسی خارج است ازشرح آن‌خود داری میکنیم .

باید گفت که‌روش ابن‌سینا درتحقیق حروف‌قسماً غیرعلمی ومبهم‌است. قسمت‌علمی‌آن دوبخش

---

(۱)-ترجمهٔ‌مخارج الحروف، ص ۸۴.

نخست ا ست که راجع به‌حدوث صوت‌واعضای‌نطق سخن‌میگوید،وازآنجا که‌بخش نخست‌مربوطبه مبحث فیزیك وبخش دوم مربوط به‌علم التشریح است‌وشیخ دراین دورشته‌ازدانش اطلاعات دقیق و وافی داشت موضوعات‌موردبحث رابه درستی وصحت شرح کرده است .امااز‌انجا که شیخ شرح اختلاف حروف رابر حسب مسموع درنظر گرفته است وازبرای‌شرح علمی حر وف و تفکیك آنها از یکدیگر اساس وتکیه گاهی ندارد درشروح خو یش به اطنابی که سبب ا بهام میگردد متوسل گردید ه است (۱) .

دررسالهٔ‌مخارج الحروف اصطلاحات ذیل بکار رفته است:آن،اتساع ،احتباس(حبس)،اجر ام (جرم)،اطباق،اطلاق،اعتماد، الف‌صغری، ا لف کبری،الف‌مصوته، اندفاع (دفع)،انفتا ح(فتح)، انفصال، انقلاع (قلع)،اهتزاز(تهزیز)،ترسی (درقی) تغرغر،تقعیر،تجویف،تکریر،تشنج،ثقل،ثقیل جرم،حاد، حده،حبس ،حبس‌تام،حبس‌غیرتام،ازالة‌الحبس،زمان‌الحبس،حدوث‌الصوت،حرف،(حروف) حروف مر کبه، حروف‌مفرد، حلق(حلقوم) ،حنجره ،حنك،خیشو م،دوي،ذقن،رباط ، زوا ید سهمیه، سبب‌ا کثری،سبب بعید، سبب‌قریب، شفه،الشجر،سطح‌الشجر،صفات الشجر،صمت،صد ر، صغیر، صماخ،صوت ،ضغط، طرجهاری(طرجهالی،طهر جالی)،عد یم‌الاسم(لااسم له) ،عصبه،عضله،عظم شبیه بالام،عظم مثلث ، عنق، غنه،غضروف، قرع ،قص، لسان، اصل‌اللسان،جرم‌اللسان،سطح‌ـ اللسان،طرف‌اللسان،وسط‌اللسان، مجس،مخرج،مري، مصوت،مصوت صغري،مصوت کبري،مکبی، منخر، موج،تموج،یاء صامته،یاءمصوته .

علی‌ای‌حال، تحقیق ابن‌سینا هرچند من حیث‌المجموع ابتکاري شگرف‌درعلم مخارج‌الحروف است، کامل وبسنده‌نیست. زیراشیخ ازیکسو واحدهاي صوتی عروضی‌زبان‌عرب‌را از قبیل فشار، آهنگ،ساختمان هجا ها واشال‌آن‌راشرح نکرده‌است‌وازسوی دیگرحروف‌راتنهاازدولحاظ«حبس‌تام» و«حبس‌غیر تام» که‌زبانشناسان معاصراز‌آنهاعلی‌الترتیب به‌حروف«بی‌دوام» و«دوامدار»تعبیر میکنند شرح کرده وبه‌تفکیك جزئی آنها که در روزگار ما اصول مشخص‌داردنپر داخته است .

---

(۱) درمورد شرح اصول‌توصیف وتفکیك اصوات سخن‌رجوع کنید به«یك روش‌جدید درتحقیق دستور زبان دري » از مؤلف .

(c) ketabton.com: The Digital Library

قول و کتابت

ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی

(متوفی ۴۸۱ هـ)

درمباحث پیشین آراء یونانیان، رومیان وزبانشناسان دوره های بعدی اروپا رادرباب زبان گفتار (قول) وزبان نگارش (کتابت) شرح کردیم ونوشتیم که آنان درتحقیقات خودبه زبان گفتار توجهی نداشته آنراغیر معیاری ونادرست میانگاشتندودردستور های خود همواره ازآثار کتبی نویسند ه گان سلف یا نصوص مقدس خویش شاهدومثال میآوردند وشاگردان خودومردم رابه تقلید وپیروی ازان تلقین میکردند . وهمچنان گفتیم که دستور نویسان عرب ازقبیل خلیل بن احمدوسیبویه، ودیگران، برخلاف زبانشناسان اروپا درتحقیقات خوداز قول وکتابت هردو استفاده میکردند، حتی قوانین مستخرجهٔ شان درنحو وصرف بیشتر برگفتارمسموع ازاهل زبان، چه شهری وچه بادیه نشین، اتکاداشت. دراین مبحث میکوشیم تانظر علمای اسلامی رادربارهٔ تفکیك قول وکتابت ومزیت واستیاز آنهایك بردیگر که از مباحث دلچسپ علم زبان است شرح کنیم . ازانجا که قصدنداریم آراء واقوال تمام دانشمندان را دراین زمینه نقل وبران بحث کنیم وسیخواهیم صرف نمونه یی ازینگونه مباحث را که مبین نظر دانشمندان سلف ماد ربارهٔ زبان گفتار ونگارش باشد بیاوریم، تنهابر آراء ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی که یکی ازمفکران وشاعران بزرگ قرن پنجم هجری افغانستان است به اجمال بحث میکنیم.

ناصرخسروبلخی در کتاب زادالمسافرین خویش که اثرنفیسی درفلسفه است وآراء وعقاید اسماعیلیان روزگار خود را در آن منعکس ساخته وبه گمان غالب آن رادرسال ۴۵۳ هجری تالیف کرده است زبان رابه دونوع اساسی قول (گفتار) وکتابت (نگارش) تقسیم میکند. وی گوید انتقال دانش ازیکی بدیگری بدوصورت انجام پذیر است: یکی به قول ودیگربکتابت ولی قول وکتابت هردویك چیزنیست زیرادرك قول به حاسهٔ شنوایی ودرك کتابت به حاسهٔ بینایی مربوط است . ازسوی دیگرقول برای حاضران وکتابت برای غایبان است چون ازقول گوینده برحاضران چیزی مشکل آید ازقایل می پرسند و مشکل حل میگردد ، ولی اگر غایبان ازکتابت چیزی نفهمند ازکاتبی ، که خودغایب است، چیزی نمیتوانند پرسید . بنابران

(c) ketabton.com: The Digital Library

« گفتار شریفتر ولطیف‌تراست ازنوشته » (۱) همچنان ناصر خسرو گوید که‌قول ازآنچه در نفس داننده وجود دارد مستقیماً حکایت میکندولی کتابت‌از قول حکا یت میکند و بنا برآن کتا بت حکایت‌حکایت‌است . وی‌باایراد دلایلی‌لطیف‌ازهمینگونه‌استدلال‌میکند که(قول‌بر کتابت‌مقدم‌است وبه‌مثل قول روحانی است وکتابت‌جسمانی » (۲) ونیز گو ید ((قول‌مر کتابت رامثل روح ا ست مرجسد را.نه بینی که‌چون ازنوشته به‌قول مرجویندهٔ آن‌معنی‌را که‌نوشته ازبهراوست خبر د هد، آنکس ازنگرستن اندران نوشته بی نیازشود ،پس‌گوییم که همچنانکه قول روح کتابت‌است معنی قول راروح است.نه بینی که چون‌شنونده مرآن معنی راکه قول براو ساخته شده است اندریابد ازحروف وکلمات آن‌قول بی‌نیازشود ومرآن همه‌را بیفکند ومعنی‌را مجرد بگیرد. پس‌بد ین شرح پیداشد که‌معنی روح است کتابت را وقول مرمعنی را جسم‌است و کتابت مرقول را جسم است وبدین‌شرح که کردیم پیداآمد که معنی به قول نزدیکتر است ازوبه کتابت ومقصود هم‌از قول وهم‌از کتابت معنی است وآنچه اوبه مقصود دانا نزدیکتر باشدشریفترازآن باشد که‌به مقصو د اودورتر باشدومقصود دانامعنی است وقول بدونزدیکتر از کتابت است.»(۳)

سپس این حکیم قول راچنین تعریف میکند،((قول‌نامهاست ترتیب کرده کا ندر ز یر اومعنی است و. . . نام . . .حرفها ست ترتیب کرده باتفاق گروهی که‌دلیلی کنندبرعینی از اعیا نو. . . حرف ازنام‌به‌منزلت‌نقطه‌است ازخط و مرحرف‌رامعنی نیست‌بلکه‌معنی اندر ز یر حرف‌آید .»(۴) و همچنا ن درشرح قو ل افزاید که « قول‌نباشد مگر ازمر دم به آواز «وآواز را مانند » ا بن‌سینا « ا ز بیرون جستن هواا ز میان دوجسم » حادث‌داند.

ناصر خسرو در همین مبحث میکانیزم تشکل حروف را ازهوایی که ا زشش بیرون می جهد و به حلقوم میرسد وسپس برحسب ضرورت نا طق از خیشوم یا از دهن بیرون میآ ید وتشکیل حرو ف را میدهد به دقت ودرستی شرح میکند .مقصود ما ازنقل اقوال ناصر خسرو در این زمینه از آن جهت است که بدانیم حکمای ما برخلاف حکمای نخستین یونان ، به هر د و نوع بیان یعنی قول وکتابت توجه داشته وخصایص هر کدام را به د قت شرح کر د ه ا ند وملا حظا تی که ناصرخسرو درتوصیف وتفکیک‌قول‌و کتابت‌از لحاظ ارتباط عناصر آنهاباسعنی دارد درخور دقت و تأ مل است . ناصر خسرو معتقد است که را بطه بین سعنی وقول ،که متشکل از اصوات است،

---

(۱)زادالمسافرین، چاپ‌برلین ،۱۳۴۱ ص۷.

(۲)ایضاًص۸- (۳)ایضاًزاد المسافرین،ص‌ص۸-۹ .

(۴)ایضاًص۹ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

صریح ومستقیم است. یعنی معانی از اصوات نشأت میکنند ولی رابطه بین معنی و کتابت صریح ومستقیم نیست بلکه با لواسطه است .بدین معنی که حروف نگارشی ممثل اصوات و اصوات ممثل معانی است .

در زبانشناسی غرب اینگونه ملاحظات وتفصیل آن پس از بحث فردینا ند د و سوسیو ر برموضوع قول و کتابت در آثار دیگران بسیار رجدید است و ما در اینجا نظریات «را برت هال» استاد زبانشناسی پوهنتون کورنل امریکا را ازرساله یی که به عنوان «صوت و املاء» نوشته ودرسال ۱۹۶۵ بارچهارم طبع شده است (۱) باآراء ناصر خسرو باخی مقایسه میکنیم. را برت هال فصل اول رسالهٔ خود را به شرح رابطه بین قول و کتابت اختصاص داده است. وی در یکجای این فصل مینویسد ،«در بررسی هرگونه شکلی بحث واقعی راتازمانیکه به از میان برداشتن منابع ممکن سوءتفاهمات متیقن نباشم آغاز نمیتوانیم کرد .سوءتفاهمی وجود دارد که علتی اینچنین در باب حالت و اهمیت نسبی کتابت و قول در همه اکناف جامعهٔ ما شایع است .بسیاری،بلکه اکثریت مردم ،چنان پندارند که کتابت مهمتر از قول است : کتابت برقول هم در امور ذهنی وهم در امور حیاتی روزمره قدمت دارد .ما غالباً تمایل داریم چنین فکر کنیم که قول کتابت فاسد شده است .بدتر از همه این تصور نادرست به جایی رسیده است که بصیرت مردم را از ادراك موجودیت قول ،جدا از کتابت ،کور گردانیده است .»(۲) هال پس از انتقاد بسیار شدید از تصور نادرست مردم در باب قول و کتابت به تعریف کتابت بدینگونه می پردازد:« کتابت صرف طریقه یی از نمایاندن قول است .»(۳) سپس برای تفکیك قول و کتابت وروابط این دوپدیده بایکدیگر میخواهد عناصری را که این دوازآنها تشکیل گردیده واینکه بامعانی ومفاهیم زبان چه رابطه یی دارند شرح میکند و از مصطلحات زبانشناسی معاصر استفاده میکند که عبارت انداز فونیم (واحدصوتی)(۴) گرافیم (واحد کتبی(۵) ومورفیم (واحدلفظی)(۶).درنظر هال فونیم عبارت ازیك واحدصوتی مشخص است

(1) Sound And Spelling In English, Robert A. Hall, Chilton Books, Fourth Printing, 1965.

(۲) همان رساله ، ص ۲ .

(۳) ایضاً

(۴) phoneme

(۵) grapheme

(۶) morpheme

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصطلاح «مشخص» درنزدو ی بدین معنی است که واحد صوتی باعث تغییر معنی میگردد . مثال اگر دو کلمه «تو» و «دو» رادرزبان دری درنظربگیریم تفاوت بین اصوات « ت» و«د» مشخص است، یعنی باعث تغییر معانی دو کلمه «تو» و«دو» گردیده است بنابرآن این تفاوت مشخص «فونیمی» است وهرواحد صوت گفتار که چنین مشخصیت فونیمی بدارد«فونیم»است واما «مورفیم» یاواحد کتبی واحدمشخص شکل بصری است. گرافیم بحیث یك واحد ازلحاظ شکل بصری مانند فونیم و از لحاظ صوت سمعی است یعنی فونیم واحدصوتی قول وگرافیم واحد کتبی فونیم است. به حیث مثال کلمهٔ « د و » در مرحلهٔ قول ازدو واحد صوتی « د ، و » تشکیل شده که چون گفته شود، شنیده میشود ,ولی همین کلمه درسرحلهٔ کتابت ازدو واحد کتبی « د و » تشکیل گردیده که چون نوشته شود،دیده میشود . اماسورفیم یاواحد لفظی واحدمشخص دستوری است . به حیث مثال هر کلمهٔ بسیط در زبان دری یك واحد لفظی است .همچنان پساوند های (ـم،ـیم ،ـی » وامثال آنها در افعال دری « گفتم ،گفتم،گفتی» یا پساوند ها ی «ـنده،ـ ار» درکلمه های « گوینده» گفتار » همه سورفیمها هستند . یك واحد لفظی از یك یا چند واحد صوتی ساخته میشود.واحد های صوتی به ذات خود بیمعنی هستند ،ولی مواد ساختمانی واحد لفظی بامعنی را تشکیل میدهند . را برت هال پس از چنین تفصیل متد ساتی میکوشد مانند ناصر خسرو تفکیك و تمییز قول و کتابت را ازنظر ارتباط هر یك بامعنی روشن سازد . ناصر خسرو گفته بود که قول از آواز ها (به اصطلاح هال ازفونیمها) ساخته میشود وترکیب آواز ها در قول دلالت برمعنی میکنند .اما کتابت از حروف کتبی (به اصطلاح هال گرافیمها) ساخته میشود وهر حرف نخست دلالت برآوازی میکند وترکیب آواز ها دلالت برمعنی میکند .بنابران : کتابت نمایا نگر قول وقول نما یانگر معنی است .

هال نیز عیناًچنین میگوید ؛ورابطهٔقول ومعنی و کتابت ومعنی را بااین دو شکل نمود ار میسازد :

شکل بصری (حروف کتبی) نمود ار شکل سمعی (آواز ها) نمود ار معنی ـ کتابت

شکل سمعی (آواز ها)نموداربمعنی ـ قول .

نتیجهٔ بحث ناصرخسرو دانشمند قرن د واز د هم میلا د ی افغانستان ورابرت هال زبانشناس قرن بیستم میلادی اضلاع متحدهٔ امریکامنتج به این میشود که :

قول نمایا نگر معنی است و کتابت نمایانگر قول است .بنابران قول مستقیماً از معنی نمایند ه گی میکند و کتابت با لواسطهٔ قول . پس قول اقدم بر کتابت است .دستور نو یسی معا صرو علمی غرب برهمین مفکوره بنا یافته ودستور نو یسان قول راشرح میکنند نه کتابت را . این مفکوره در

افغانستان درحدود هشتصد سال پیش از امروز تأسیس گردیده است،ولی‌دستور نویسان مابه آن توجهی نداشته اند ودستور را برشرح کتابت بنا کرده اند که تا امروز ادامه دارد.

دستور نویسی در افغانستان امروز

دستورهایی که‌در زمانهٔ ما (پس از سال ۱۳۰۱ هـ ش تا کنون) برای زبان دری و توسط مؤلفان افغانستان بوجود آمده اند به سه روش مختلف نوشته شده‌اند: روش کلاسیك، روش عنعنی وروش معاصر.

روش کلاسیك

نگارنده‌اصطلاح روش کلاسیك رابران طریقهٔ دستور نویسی اطلاق میکند که درآن به اقتفای ارسطو وابو الاسود دؤلی وخلیل بن احمد وسیبویه وپیروان این مدرسه کلام به سه جزء اسم ،فعل وحرف تقسیم میشود. نمونه های مهم چنین دستورها« صرف و نحو فارسی» ترجمهٔ السیدمحمود سامی ، «دستورفارسی یا سراج القواعد» از عبدالغفور ندیم، «قواعد فارسی» ازقاری عبدالله و «دستور زبان‌فارسی» ازملك الشعراء استاد عبدالحق بیتاب میباشد.

چنان مینماید که همهٔ این دستورها با استفاده وترجمهٔ مستقیم از دستورهای عربی نوشته شده‌باشند،زیرا درآنها اصول تحقیق ،نظریات عمومی،تعریفات وکلیه ها ،ترتیب ابواب وفصول شواهد وسایر خصوصیات از لحاظ شکل ومحتوی به دستور های زبان عربی همانندی‌تمام‌دارد. هرگاه این دستور ها وروش تحقیق آنها را باروش تحقیق ودستور های زبان عربی به دقت مقایسه کنیم ثابت میشود که اکثر آنها ترجمهٔ مستقیم از دستور های زبان عربی میباشند بدین معنی که تعریفات‌وکلیات رااز عربی‌ترجمه‌نموده وبرای آنها از زبان دری شاهدو مثال آورده اند.تنها فرقی که‌دراین دستورهادیده می‌شود دراختصاروتفصیل‌وماخذیست که‌برآنها بنا یافته اند.گویا روش دستور نویسی کلاسیك در زبان دری همان طریقهٔ دستور نویسی‌یونانی‌است که‌مؤسس‌اصلی‌آن ارسطو میباشدوچنانکه‌در مباحث پیش یاد کرده ایم بعداً توسط دستور نویسان رومی اقتباس وچندی بعد دربین دستور نویسان زبان سریانی شایع شده وسپس دردستور نویسی عربی ازطریق‌دستور نویسی سریانی ،باابو الاسودالدؤلی آغاز‌گردیده ودر زبان عربی ودری‌تاروزگار ما ادامه یافته‌است .عوامل‌وعلل اینکه چرا روش‌دستور نویسی عربی‌برزبان دری‌تطبیق گردیده‌محتاج به‌شرح وتفصیل‌نیست . علت‌اساسی این‌امررا همه‌میدانیم وآن این است که‌زبان عربی زبان دینی مردم افغانستان است و از نشر اسلام در این کشور تا آواخرقرن ۱۹ که‌نخستین مکتب رسمی‌ازطرف‌دولت‌درافغانستان‌تأسیس گردید، زبان‌تحصیل‌در فلسفه‌وعلوم وفنون را ایج هرزمان‌درمدارس بوده است‌واکنون نیزدرمدارس دینی به حیث زبان

تحصیلی معمول ومروج بوده نصوص هرعلم وفنی ازعلوم شرعی یعنی تفسیر، حدیث، فقه وعلوم عقلی یعنی حکمت وفلسفه ومنطق وعلم الکلام وازعلوم طبیعی گرفته تاعلوم ادبی یعنی معانی ، بدیع، بیان، عروض وقافیه وعلوم لسانی یعنی لغت وصرف ونحو واشتقاق درعربی خوانده میشود. مؤلفان دستورهای کلاسیك زبان دری ازقبیل عبدالغفورندیم و ملك الشعراء قاری عبدالله وملك الشعراء استاد بیتاب هرکدام علوم متداول عصرخویش رادرزبان عربی تحصیل کرده بودند وما اینك به غرض روشن ساختن خصوصیات روش دستورنویسی کلاسیك به شرح نسبتاً مفصل هر یك ازدستورهای دانشمندان مذکور درفوق میپرداز یم . (۱)

عبد الغفور ندیم کابلی ۱۲۹۸-۱۳۴۴

ندیم دربدوتأسیس مکتب حبیبیه زبان دری رادر آنجا تدریس میکرد. وی حصهٔ اول دستور خویش به نام «سراج القواعد» و« به تجویز اهالی انجمن معارف برای تعلیم درجهٔ رشدیهٔ مدرسهٔ مبارکه» تالیف نموده است. این کتاب هرچند چاپ شده است تاریخ اکمال تألیف آن و تاریخ طبع ومطبعه یی که درآن چاپ شده ذکرنگردیده است .

مؤلف دردیباچه کتاب غرض تالیف آن راچنین شرح میکند: « بندهٔ هیچ مدان عبدالغفور ندیم که مدتیست بمطالعه وتتبع کتب فارسی مشغول ودرجرگه مدرسین مکتب حبیبیه بتعلیم و تالیف مضمون فارسی مقرر ومحسوب است این مجموعه «دستور زبان فارسی» را بنا بر خدمتگذاری وطن مقدس وباعث بر تسهیل تعلیم بقانون خاص وطرزجدید بقید تألیف درآورد ... ». (۲)

ازآنچه دربالا نقل شددونکتهٔ عمده ملحوظ نظر است : نخست اینکه مولف کتاب خود رااز «باعث تسهیل تعلیم» نوشته است واز قرینه چنین معلوم میشود که غرض وی «تسهیل تعلیم زبان» است. دیگراینکه اداعا کرده است اثرخود را «بقانون خاص وطرز جدید بقید تالیف» آورده است. بنابران دستوروی « تعلیمی وهدایتی » یعنی Prescriptive است و طرز آن شاید به علتی جدید باشد که به رسم کتب درسی برای نخستین بار تمرینها وسؤالها یی در ذیل مباحث گنجانیده شده است که فهم ودرك شاگرد را از مطالب مندرج درس میآزماید .

۱- از تحلیل انتقادی دستور زبان سید محمود سامی به علتی خودداری کردم که این کتاب اصلاً از یك دستورزبان دری که بزبان ترکی نوشته شده بود ترجمه گردیده است. وروش و مطالب آن نیز بادستورهای دیگر که برآنها بحث خواهیم کرد، چندان تفاوت ندارد .

۲- ص ۴ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازخصوصیات این کتاب یکی این است که پیش ازدیبا چه درچگونگی زبان فارسی تفصیلی دارد ودرضمن گوید «زبان فارسی که بدان تکلم میکنیم مرکب از سه زبان است: باستانی، پهلوی، دری »(۱) که نکته یی شگفت است .واما در مقدمه بر حرکات وعلامات حروف بحث میکند وآوازهای زبان دری رابه حروف وحرکات تقسیم نموده ترکیب حروف را بایکدیگر بدون حرکات ناممکن می شمارد. این سخن ندیم واستعمال اصطلاحات وتعریف حرکات نظرسیبویه را در این باب منعکس میسازد .وی در همین مبحث حرکات فتحه ، کسره وضمه را از لحاظ علایم کتبی آن، نه از لحاظ خصوصیات صوتی ،تعریف نموده ،مصطلحات « متحرك، ساکن، حذف، تبدیل، زیادت» راعیناً مانند دستور نویسان عرب شرح میکند وسپس به بیان«واومعروف،واومجهول، واو معدوله، هاءملفوظ، هاءمختفی ، یای معروف، یای مجهول »می پردازد .

پس از دیباچه ومقدمه، باب اول کتاب «دربیان صرف »است. در اینجا گوید که «دستور زبان فارسی که آنرا صرف گویند علم درست گفتن و درست نوشتن زبان فارسیست.»(۲) وبدین صورت صرف را معادل دستور زبان قرارداده نحورا نیز در آن مدغم کرده است که نظریه یی ابتکاری نادرست و خلاف عقیدهٔ واضعان دستور زبان عربی است زیرا دستور نویسان مدرسهٔ بصره صرف ونحو عربی هردو را یکجا وتحت عنوان نحو مطالعه میکردند ودرواقع دستور نویسان کوفه مطالعات صرفی زبان عربی را ازنحو آن جدا نموده آنرا بحیث علمی نسبتاً مستقل و بحیث مقدمهٔ نحو انکشاف دادند . اما ندیم به عوض اینکه علم صرف را که شرح کلمات واحوال آنست تعریف کند دستور زبانرا تعریف کرده ودرباب تعریف صرف چیزی نگفته است .

ندیم به پیروی از نحاة عرب درحالیکه گوید کلمات از حروف هجا مرکب اند ، حروف هجای زبان دری رابیست وپنج حرف شمرده آنها رابدون شرح مخارج وخصوصیات بدینگونه فهرست کرده است:

ا ب ، پ ،ت ،ج، چ، خ ،د،ذ ،ر ، ز،ژ،س ش ،غ، ف ،ك،گ ،ل م ،ن ،و ،ه ء ،ی .

وی ازجملهٔ این حروف چهارحرف (پ ،چ،ژ ،گ) را مخصوص زبان دری دانسته و باقی رامیان دری وعربی مشترك میداند وسپس هشت حرف دیگررا که بگفتهٔ وی به واسطهٔ کلمات عربی به دری داخل شده است بدینصورت برمیشمارد : ث ،ح ،ص ،ض ،ط ظ ،ع ،ق

دراین مورد دونکته قابل تذکر است : نخست اینکه ندیم « الف » و « همزه » هردو را

---

(۱) ص ۵ .

(۲) ص ۱۲ .

درجمله حروف دری آورده است که اقتفاء از روش سیبویه است . زیرا وی چنانکه قبلا گفته ایم (ص قبای این رساله) برخلاف نظر استاد خود خلیل بن احمد که « همزه » رادرجمله حروف اصلی عربی فهرست نکرده وآن را از حروف فرعی دانسته است، همزه رانیز حروف اصلی میداند که درست است ، زیرا همزه اصلا صامت است . ولی اگر مرادسیبویه از حروف غیر اصلی ، یعنی حرکات واول باشد ، الف در زبان عربی واول است واین دونوع حروف با هم مزج گردیده است . نکتهٔ دیگر این است که در زبان دری همزه تنها درآغاز کلمات به هنگام تلفظ شنیده میشود . ولی در کتابت نوشته نمیشود . در باقی موارد جاییکه همزه نوشته میشود از قبیل « خانهٔ احمد » یا « خانه ئی خریدم » وامثال آن ، این همزه به حیث اعراب بکار میرود وکاتبان امروزی با درك این واقعیت این همزه رادر املای زبان دری ترك کرده و « خانه یی خریدم » رابصورت « خانه یی خریدم » مینویسند. گویا ندیم دراین قسمت حروف هجای زبان دری رابه متابعت و تقلید از نحاة عرب فهرست نموده متوجه واقعیت امر در زبان دری نگشته است .

واماندیم کلمه را بحیث « لفظی که بریك معنی دلالت کند » تعریف نموده برسنت نحاة عرب (وارسطو) ازسه نوع کلمه ، یعنی اسم وفعل وحرف سخن میگوید .در نزدوی « اسم کلمه ایست که نام شخص یانام چیزی باشدو پابند زمانه نباشدو بدون از آنکه کلمه را باا و یکجا کنند معنی اوفهمیده شود. فعل کلمه ییست که بر یکی از سه زمانهٔ حال ،گذشته و آینده دلالت کند. حرف کلمه ئیست که تا با اسم یافعل مرکب نشودمعنی آن فهمیده نمیشود . » (۱) دراین عبارات تعریف فعل ناقص است زیرا معنای حدثی فعل را از تعریف به نارو احذف نموده است. هرگاه کلمات و انواع آن چنانکه غالب دستور نویسان عربی ودری درنظرداشته انداز لحاظ ارتباط آن با معنی و ازلحاظ دلالت منطقی آن تعریف شود وتنها یك خصوصیت فعل که « دلالت برازمنه » است ذکر شود و « معنای حدثی » آن که به اصطلاح دستور نویسان دیگر « بودن و شدن » امر یست حذف گردد ، تعریف ندیم ازفعل بیشتر بر اسمای زمان یاقیود زمان صادق می آید نه برفعل . باقی تعریفات وتشریحات ندیم در « سراج القواعد » همه اقتفای ناقص وفشرده از نحاة عربی است . وی در استعمال اصطلاحات گاهی پیرو مدرسهٔ بصره وزمانی تابع مدرسهٔ کوفه است، چنانچه اصطلاح « مبهمات » بصریان راکه دال برضمایر است برای کلماتی چون « هرچند ، چندین ، الخ » (۲) بکار برده و اصطلاح « کنایات » کوفیان را که دال برضمایر

---

(۱) سراج القواعد ، ص ۱۲-۱۳ .

(۲) ایضاً ص ۲۳ .

است برای ضمایر اشارات ،موصول ومبهمات به کار برده است (۱)

ندیم دربارهٔ مصدر مینویسد : «اصل تمامی افعال مصدر است» (۲) وگویا دراین نظر خویش از عقیدهٔ بصریان متابعت کرده است (۳) که در مورد زبان عربی تاحدی درست ولی در زبان دری بکلی نادرست است. ایکاش ندیم متوجه عقیدهٔ کوفیان درباب مصدر میشد که معتقد بودند« مصدر ازفعل مشتق میگردد » (۴) .

این نظر درمورد مصدر زبان دری به تمام معنی صادق است وهرچند این موضوع رادرجا های دیگر نیز شرح کردا یم(۵) دراینجا نیزبه اختصار توضیح میکنیم .

در زبان دری آنچه را که ندیم ودیگران مصدروسادهٔ مشتق منهای افعال میدانند ازقبیل« آمدن گفتن، رفتن » درست نیست .این نظر که گویا دراین زبان افعال ازمصدر مشتق میشوند، چنانکه گفته شد، تقلید نابجای و بی مورد ازعقیدهٔ نحاة بصره است. در زبان عربی سادهٔ لفظی بیرا که مصدر نامیده اند از قبیل« ضرب وقتل » و امثال آن واقعاً اصل افعال هستند ومطابق به قوانین تصریف و اشتقاق زبان عرب نه تنها افعال بلکه کلمه های زیاد دیگری نیز ازآن تشکیل میشوند. اما ندیم ودیگران مصادر عربی را به دری ترجمه نموده وکلمه های معادل مصادر عربی را مانند« کشتن » که معنای« قتل »و« زدن » که معنای « ضرب » است در زبان دری نیز« مصدر » نامیده و پنداشته اند که همین کلمه ها « اصل » افعال دری نیز میباشند حالانکه مصدر « زدن، کشتن » و کلمات دیگر ازین قبیل که به قول ندیم در آخر آنها « تن » یا « دن » باشد خود مشتق بوده ازپیوستن باوند« ـ ن » ماقبل مفتوح یعنی (an ـ) به اصل فعلی « زد ـ، کشت ـ» تشکیل میگردد فی الواقع درزبان دری دو اصل فعل وجود دارد : یکی همین اصل که گفتم وماآنرا « اصل ماضی» نامیده ایم ودیگر « زن ـ کش ـ» که ما آنرا« اصل مضارع »میگوییم .تمام افعال ومصدروحاصل مصدروصفت مشبهه واسمای فاعل ومفعول همه از همین

---

(۱) رجوع کنید به همین رساله صفحات قبل. (۲) سراج القواعد ، ص ۲۵ .

(۳) رجوع کنید به همین رساله صفحات قبل. (۴) رجوع کنید به همین رساله صفحات قبل

(۵) روشی جدید درتحقیق دستور زبان دری ازنگارنده ، ونیز« مقدمه یی بردستور زبان » از نگارنده چاپ گستنر پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل ۱۳۴۴ ص ۶ حاشیه یك

(c) ketabton.com: The Digital Library

دواصل باالحاق وندهاي اشتقاقی ودرقسمت گردان افعال باالحاق وندهای تصریفی ساخته میشوند که اینك مثالی از آن ذکر میکنیم :

ازاصل ماضی

اصل	ماضی					مصدر		صفت مفعولی
خورد ـ	خوردم	خوردی	خوردید	خوردند	خورد	خوردار	خورده
دید ـ	دیدم	دیدی	دیدید	دیدند	دید	دیدار	دیده

از اصل مضارع :

اصل	مضارع				امر	نهی	صفت مشبهه		اسم فاعل	حاصل مصدر
خور ـ	میخورم	میخوریم	میخوری	میخورید	بخور	مخور		خوراک	خورنده	خورش
بین ـ	می بینم	می بینیم	می بینی	می بینید	ببین	مبین	بینا		بیننده	بینش

درجداول بالادیده میشود که تمام کلمات مشتق ازفعل ازدو اصل ماضی ومضارع مشتق میشوند ومصدر خودش از اصل ماضی به افزودن (ـ ن) تشکیل میگردد .

ندیم باب دوم «سراج القواعد» رابه «بیان نحو» اختصاص داده واین علم را چنین تعریف میکند «نحو علمیست که کیفیت ترکیب کلمات سه گانه اسم، فعل، حرف از ان معلوم میشود . غرض از ان دانستن ترکیب وموضوع آن کلمه وکلام است»(۱) وی در این باب نخست درباره مرکبات وانواع آن سخن میگوید مرکب رابه دونوع ناقص وتام تقسیم نموده گوید «مرکب تام که آنرا جمله یامرکب مفید گویند عبارت ازان ترکیب است که مخاطب رافائده تام دهد، واجزای اصلی آن سه است : مسند، مسند الیه ، واسناد»(۲) واصطلاحات مسند ومسندالیه رامانند یونانیان و نحاة عرب به اساس منطق تعریف میکند و میگوید « مسند عبارت ازصفت یاعملی است که به مسند الیه داده شود به ایجاب یاسلب ، مسند الیه (فاعل) عبارت ازشخص یا چیز یست که به او عملی رانسبت دهند، یاازآن سلب نمایند(۳) اما «اسناد» رابحیث علاقه یی تعریف میکند که «در میان مسندو مسندالیه نسبت میدهد . »

(۱) ص ۹۰

(۲) ص ۹۶

(۳) ص ۹۷

ند یم نیز ما نند نحاة عرب جمله رابدو نوع «جملهٔ فعلیه »و «جملهٔ ا سمیه» تقسیم میکنند وهر کدام راعیناًمانند دستور نویسان‌عرب‌تعریف‌وتشریح میکنند. درصفحات پیش‌متذ کر شده بودیم که‌دستورنویسان‌زبان یونانی تمام جمله‌ها را فعلیه میگفتندولی‌نحاة عرب‌باستشا هدهٔ دقیق ساختمان زبان خود جمله هایی‌را کشف کردند که ازدواسم تشکیل میگردد مانند «زید کا تب»و این نوع جمله را به‌سبب نبود ن فعل در آن«جملهٔ اسمیه » نا میـد ند که‌ملاحظه‌یی‌تازه‌وابتکاری است (۱) و لی تقسیم کردن‌جملات ز بان‌در ی‌به‌دونوع فعلیه واسمیه ، چنانکه‌ندیم کرده است ، نابه جا ی‌و نادرست مینماید . وی‌درتعریف جملهٔ اسمیه‌گو ید « عبارت ازآن‌جمله است که‌ازدواسم ترکیب‌یافته باشد » (۲) این سخن‌چنانکه گفتیم درمورد دسته‌یی‌از جمله های‌عر بی درست‌وصادق است‌مانند مثال « ز ید کاتب » که‌پیشتر آورده ایم . گو یاندیم‌این‌جمله‌رابز بان دری معنی کرده است :

ز ید کاتب ـ ز ید کاتب‌اس ت .

چنانکه‌دیده میشود جملهٔ‌عر بی دوجزولفظی‌دارد یکی « ز ید » ودیگر « کاتب » اما جمله دري سه‌جزء‌دارد :یکی «زید »دیگر« کاتب»وسومی«است». ندیم‌جز سومی‌جملهٔ‌دری‌را «حرف‌ربط» نامیده‌است‌درحالیکه فعل‌است . زیرا بگفتهٔ خودو ی برازمنه ماضی ومضارع (حال‌واستقبا ل) دلالت‌میکند چون « است،بود ، میباشد » وامثال‌آن . بنابرآن اینگونه‌جمله‌ها رانمیتوان ازدو جزء یعنی‌دواسم مرکب دانسته‌فعل « است» واخوات‌آن‌رادرحکم حرف‌ربط قیاس کرد .

ندیم‌درپایان ، جمله رابدو قسم خبریه‌وانشائیه تقسیم کرده بازهم ازمصطلحات‌وتعر یفات نحاة عرب‌استفاده‌میکند وگو ید « جمله‌خبریه آنراگویند که‌احتمال‌صدق و کذب‌داشته‌باشد ... وجملهٔ‌انشائیه که‌مدعاازحکم کردن کاری‌یاخواهش‌چیزی باشدآنست که‌احتمال‌صدق و کذ ب نداشته‌باشد . » (۳)

اصطلاحاتی‌را که‌ندیم درسراج‌القواعد بکار برده همه‌عربی ومقتبس ازمصطلحات‌بصر یان و کوفیان هردو میباشد ودر اینجا قسمتی‌را اقتباس ودرج میکنیم :

حر کت،علامت،حرف،فتحه، کسره ، سکون،حذف،تبدیل ،ز یادت ، واو معروف،واو مجهول ، واومعدوله ، هاء ملفوظ ، هاء مختفی ، یا ي‌معروف،یای‌مجهول ، صرف،حروف ،هجا، کلمه،اسم

---

(۱) رجوع کنید بهمین‌رساله صفحات قبل

(۲) سراج القواعد ، ص ۹۹

(۳) ـسراج القواعد ، ۱۰۸ .

فعل، حرف، اسم عام ، اسم خاص، مفرد، جمع، مرکب، اسم ذات، اسم صفت ، کنایه، ضمیر، ضمیر متصل، ضمیر فاعلی، ضمیر اضافی، متکلم، مخاطب، غایب، ضمیر مستتر، ضمیر بارز، علامت مفعولی، اشاره ، صیغه، موصول، صله، مبهم، اضافه ، مضاف الیه، (ذهنی، خارجی)، اسم مصدر، مصدر (اصلی ، جعلی، بسیط، مرکب)، جامد، مشتق، صفت فاعلی ، اسم فاعل قیاسی ، صفت مفعولی، صفت حالی، اسم آله، حاصل مصدر، اسم ظرف، ظرف زمان، ظرف مکان، تصغیر، عدد، معدود، لازم ، متعدی، معلوم ، مجهول ، ماضی، ماضی مطلق، ماضی قریب ، ماضی بعید ، ماضی استمراری ، ماضی احتمالی ، ماضی شکیه ، ماضی تمنایی ، مضارع ، حال ، مستقبل ؛ امر ، نهی، حاصل مصدر ، اسم فاعل، اسم مفعول ، حرف اضافه ، حرف عطف حرف استفهام ، حرف نسبت، حرف تشبیه ، حرف شرط ، مخفف ، حرف لیاقت ، حرف استثناء ، حرف علت ، حرف ندا ، حرف ایجاب، حرف اتصاف، حرف تعجب، ندبه، تنبیه ، تجزیه، نحو، سرکب ، مرکب ناقص ، مرکب تام، جملهٔ فعلیه ، جملهٔ اسمیه ، مسند ، مسند الیه، مبتدا، خبر و امثال آن .

قاری عبدالله ملك الشعراء

قاری عبدالله نیز مانند ندیم در بدو تأسیس مکتب حبیبیه مدرس زبان و ادبیات دری بود . دو جلد کتاب بنام « قواعد فارسی » یکی را برای صنف اول رشدیه و دارالمعلمین و دیگر را برای رشدیهٔ چهارم نوشته که اولی درسال ۱۳۰۶ ه ش طبع شده و دومی درسال ۱۳۱۰ بار سوم به چاپ رسیده است. در اینجا خصوصیات این دو کتاب به ترتیب زمان طبع آنها و با مقایسه با دستورهای عربی و سراج القواعد ندیم مورد بحث ونقد قرار داده میشود .

قاری، عیناً مانند ندیم ، دستور زبان را ببحث « علم درست گفتن و درست نوشتن زبان فارسی » تعریف میکند و گوید « اگر ما بقواعد این علم رعایت کنیم لفظ خطا در سخن و نوشتهٔ ما واقع نمیشود » (۱) قاری درحالیکه از حروف تهجی هیچگونه بحثی بمیان نمی‌آورد اصطلاحات « صرف » و « نحو » را نیز تعریف نمیکند و تنها به تعریف دستور زبان به نحوی که آنرا در بالا نقل کردیم می پردازد . اما لفظ را بردو نوع « کلمه » و « مهمل » تقسیم می کند و گوید که دستور زبان با کلمات مهمل (۲)

---

۱ ـ قواعد فارسی ، مطابق پروگرام صنف اول رشدیه و دارالمعلمین، قاری عبدالله، معلم مکتب حبیبیه ، طبع ثانی، مطبع مفید عام لاهور ، ص ۳ . (۲) در زبان دری گاهی حرف اول کلمه یی را به « میم » مبدل نموده آن کلمه را به تکرار و برای تأکید ذکر میکنند. قلم ملم، کتاب متاب، وآن را مهمل خوانند .

سروکاری ندارد .اصطلاح مهمل که دردستور نویسی دری افغانستان باراول دردستورقاری دیده میشود اصلا مقتبس ازعربی است .این اصطلاح هرچند درقواعدعر بی بکثرت بکار رفته است مثالی از استعمال آن ازقرن ۸ هجری می آوریم. قاضی القضات بهاء الدین عبدالله بن عقیل (۶۹۸-۷۶۹) در شرحیکه بر « الفیهٔ »ابو عبدالله محمدجمال الدین بن مالك (۶۰۰ - ۶۷۲) نوشته است لفظ رابه « مهمل» و « مستعمل » تقسیم کرده است (۱) و ي گوید « فاللفظ : جنس یشمل الکلام والکلمة والکلم ویشمل المهمل . . . والمستعمل » نحاة عرب به خاطر اینکه الفاظ مهمل و مستعمل هردورالفظمی دانند ،بنابرآن کلمه را غالباًبه «لفظ مفید » یعنی باسعنی تعبیرمی نمایند تالفظ « غیرمفید » یعنی مهمل از ساحهٔ معرف تعریف کلمه خارج گردد وقاری باذکر «مهمل» واینکه گوید دستور زبان سروکاری به آن ندارد همین نکته رادرنظر گرفته است . قاری درحالیکه مانند ندیم کلمه را « لفظ باسعنی میداند »اصطلاح « لفظ موضوع » رانیزمعادل کلمه قرار میدهدوگوید « لفظ با معنی را کلمه و لفظ موضوع هم میگویند » اصطلاح « لفظ موضوع » هرچندازنحاة عرب مأخوذ است نکتهٔ علمي جالبی را احتوا میکند وآن این است که پیروان این نظر وآنانیکه این اصطلاح را بکار می برند زبان راپدیدهٔ اجتماعی واتفاقی میدانندودر واقع مخالف نظر به پیروان مکب طبیعی بودن زبان هستند که آرا ءآنها راضمن بحث بردستور نویسی یونانی درهمین رساله (۲) بیان کردیم .قاری کلمه رامانند ندیم برسه قسم: اسم ،فعل وحرف تقسیم میکندوتعریف اسم و حرف رامانند ندیم آورده،درتعریف فعل گوید « کلمه ییست که دلالت میکند بر یك کار وزمانه هم جزوی ازسعنی او میباشد » (۳) وبدینصورت اصطلاح فعل راباذکر عبارت«دلالت میکند بریك کار» که معنی حدثی آنرا دربر میگیرد کاملتر ازندیم تعریف میکندباقی مطالب این دستور جز جاهاییکه بیان خواهیم کردبادستور ندیم تفاوتی ازنظرمفهوم ومطالب ندارد. قاری اسم عام را اسم جنس نیز نامیده است که ازلحاظ تعبیر ومعادلت بانحاة عرب تفاوتی ندارد .

بحث مهمیکه د رقواعدفارسی قاری درباب اسم به سلاحظه میرسد ودستور ندیم عاری

---

(۱) شرح بن عقیل ، تألیف محمد محی الدین عبدالحمید ، مطبع السعادة ، مصر، طبع چهارم؛ ۱۹۶۴ ، م ص ۱۴ .　(۲) رك : همین رساله صفحات قبل .

(۳) قواعد فارسی قاری عبدالله ،ص ۵- ۱۹

ازان است بحث حالات اسم است. قاری گوید «اسم را در رشتهٔ سخن حالتی چند پیش میشود که آنرا خاصهٔ اسم نیز گویند :

۱ ـ حالت تجرید

۲ ـ حالت مفعولی

۳ ـ حالت اضافی.»(۱)

قاری اسم را وقتی مجرد داند که مبتدا ، خبر ، فاعل یا نائب فاعل واقع شود وسپس موارد استعمال آنرا در همهٔ این معانی بیان میکند و حالت مفعولی اسم را به مفعول صریح و مفعوله بواسطه و نوع اخیر را به مفعول الیه ، مفعول معه ، مفعول عنه و مفعول فیه و مفعول له تقسیم مینماید، در اینجا وی «مفاعیل خمسه» عربی را که نحاة آن شرح کرده اند بر زبان دری تطبیق کرده است. بیان مفاعیل خمسه در زبان عربی به خاطر تغییر اعراب اصوات آخر آنها در هر یك از این حالات لازم است ولی اسمای زبان دری در هیچ یك از این حالات ازهیچ لحاظ تغییر نمیخورد وبنا بر ان ذکر آن و تطبیق خصوصیات زبان دیگری در دستور نویسی آنان نابجا وبیمورد است. کشف و شرح حالات اسم چنانکه قبلاً بیان کرده ایم نخست توسط دستور نویسان زبان یونانی ورومی وسپس توسط دستور نویسان عربی صورت گرفته است. در دستور نویسی زبان یونانی ولاتین وهمچنان عربی توجه به این خصوصیت اسم لازم و وارد است زیرا در همهٔ این زبانها حرکات اصوات آخر کلمات از حالی به حالی دیگر تحول میکند واما در زبان دری این خصوصیت وجود ندارد. اسم در زبان دری البته حالاتی دارد ولی باحالات زبان عربی کاملا منطبق نیست . در زبان نگارش دری این چهار حالت به نظر میرسد :

۱ ـ حالت مجرد ،

۲ ـ حالت اضافی ،

۳ ـ حالت وصفی ،

۴ ـ حالت ندا .

در حالت مجرد صوت آخر کلمه معروض به تغییر نیست . درحالت اضافی ووصفی پساوندی به آخر مضاف الیه وموصوف می پیوندد که در دستور های عنعنی دری به کسرهٔ اضافت از آن

---

(۱) ص ۱۹

(۲) ص ۲۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعبیر شده‌است، ودرحالت نداپساوند ندایی «ـا» یا «ـیا» به اسم می پیوند د .قا ری درقوا عد فارسی حالت‌مجرد ،حالت‌اضافی‌وحالت ندارا به درستی شرح کرده ولی بیان حا لات د یگر برای زبان‌دری وبه‌تبعیت ازدستور زبان‌عر بی درست ووار د نیست .

اختلاف دیگر قواعد فارسی قاری‌باسراج‌القو اعد ندیم در ا ین است که قا ری صفت رابه دو قسم سماعی وقیاسی تقسیم نمود ه،صفت‌سماعی را جا مد و صفت قیا سی ر ا که به ا سم فا عل، اسم‌حالیه وصفت‌مشبهه تقسیم‌می کند مشتق‌ازفعل امر میداند،و لی‌ند یم صفت فاعلی‌را به اسم فاعل قیاسی ،صفت مشبهه‌وصیغه مبالغه تقسیم میکند وضمناًدر باب صفت مفعو لی وصفت حا لی نیز سخن میگو ید .

در بارهٔ مصدر سخن‌ندیم وقاری یکیست چنانچه‌قا ری نیز گو ید «مصد را سمیست که ازو فعل بنا یافته ودر آخرش لفظا«تن یادن» باشد»وسپس آنرابه‌انواع «مصدر تائی »و«مصدردالی» تقسیم میکند .

قاری وندیم درچگونگی ساخت‌فعل امرآراءمختلف دار ند .ند یم گو ید « امر فعلیست که‌بر حکم کردن کار دلالت کند ـازصیغهٔ واحد حاضر مضارع (۱)به‌ساقط کردن«ي»ساخته میشود درصیغه های‌متکلم ،مخاطب بعینه همان‌صیغه مضارع میباشد وجهت امتیاز یا ي زائد ه دراول آن‌میآورند »(۲)ولی‌قاری درهمین‌موضوع چنین‌می‌نویسد «امرفعلیست که‌د لالت میکند بفرمود ن کار ی از مخا طب یا غا یب ومعنیش تعلق میگیر د بز مانه استقبا ل ... صیغهٔ امر بحذ ف‌علامهٔ‌مصدر (۳)ساخته‌میشودوحرف پیش‌ازعلامهٔ‌مصدری‌نیز تغییرمی یابد»(۴) ندیم‌در اینکه‌گو ید « فعل‌امردر ز بان دری‌ازصیغه‌مضا رع ساخته‌میشود» باز هم‌واقعیت امر را در ا ین ز بان‌درنظرنگرفته‌عین‌عقیدهٔ‌نحاة کوفه‌را که‌میگفتند«فعل امرمضارع مجزوم‌به‌لام‌امت» (۵) ترجمه نمو ده و بر ز با ن دری‌تطبیق کر ده‌است. بگمان مانظر ندیم وقاری‌هردودر بارهٔ‌ساخت فعل‌امرا ز مصدر باحذف علامهٔ‌مصدری‌یا از صیغهٔ‌واحد حاضرمضارع باحذف«ی»نادرست‌مینماید.

---

(۱)مقصودازصیغه واحد حاضرمضارع افعالی مانند «زنی،خور ي » است که «ي»آن سا قط گردیده به «زن ،خور »تبدیل شود و«بای زائده » دراول آن‌آرند«بزن، بخو ر» شود .

(۲)سراج‌القواعد ،ص ۵۰ .

(۳)ـ مقصودقارن‌از علامهٔ مصدرصوت « د » درمصد ر دالی‌و صوت«ت » درمصدر تایی‌است .

(۴) ـ قواعدفارسی ، ص ۴۳ . (۵) ـ رجوع کنید : به همین‌رساله‌صفحات‌قبل .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ز یراچنانکه‌مشا هده میشود فعل امر در ز بان‌دری ازاصل‌مضارع با آورد ن پیشا و ند (ب ـ) ساخته‌میشود . بخاطر بایدداشت که پیشاوند امري (ب ـ) چنانکه ند یم ودیگران‌گمان‌میکنند زایدنیست‌بلکه برای‌مطلق‌ساختن امرمی‌آید ز یر ادر ز بان‌دری فعل امردو وجه دار د : یکی امر مطلق‌ود یگرامر استمراری . واین هردوصیغه در متون قدیم دری‌ازنظم و نثر بکار رفته اند.درواقع صورت امری «بز ن » مطلق‌است بدین‌معنی که‌گو ینده مخاطب را به‌اجراوپایان‌دادن کاری فرا میخواند ولی « زن » بدون « پاي مطلقیت » مخاطب‌رابه‌اجرا ودوام دادن کاری‌دعوت‌میکند.

قاری‌مانندندیم و با پیروی ازروش‌نحاة عرب‌جمله هاي‌در ي‌رابه اسمیه و فعلیه تقسیم نموده آنهاراعیناً مثل‌عر بها تعریف‌وشرح‌میکند، که‌البته درست‌نیست ،و ماقبلاً در ین باب‌سخن‌گفته ایم (۱) . این‌دستور نو یس‌در باب جمله‌یا کلام (۲) لفظ مر کب را به‌ناقص (مر کب‌غیرمفید) و تام(مر کب‌مفید)تقسیم نمود ه گو ید :

« مر کب‌ناقص‌آن‌است که‌درآن‌بیان‌حکم چیزی بر ای‌چیزی‌نباشدمانندمر کب‌اضافی‌وتوصیفی وغیر ه» (۳) وافزاید که « مر کب‌تام‌آن است که‌در آن بیا ن‌حکم یك چیز بر ای‌چیز دیگر یا شخص‌دیگرباشد واز خواندن‌یاشنیدن آن‌برا ي خواننده وشنونده‌خبری‌یاسطلبی معلوم‌شود ...و این را جمله‌یا کلام میگو یند . » (۴)

اصطلاحاتي راکه‌قاری دردستورخود بکار برده‌است همان‌اصطلا حاتیست که‌ندیم‌نیزبکار برده‌ولی ازآنجا که قاری‌درباب‌حروف تهجی‌بحث‌نمیکندوازسوی دیگر «قواعدفارسی »وی‌بنسبت « سراج‌القواعد » ندیم‌مختصرتراست و بربیان‌قسمتی ازمطالب‌صرفی ونحو ی که‌درسراج ا لقواعد آمده است نپر دا خته‌بنابرآن تمام‌مصطلحات ندیم‌در کتا ب‌وی‌بکارنرفته‌است . اینك‌چنداصطلاح تازه‌را که قاری بکاربر ده ودردستور ندیم‌دیده‌نمیشود دراینجا ذ کر میکنیم :

مهمل ، لفظ موضوع (برای کلمه) ، اسم‌علم (خاص) ، حالت تجرید،نائب‌فاعل ، اسم جنس (برای‌اسم‌عام) ،مفعول صر یح ،مفعول‌بواسطه،مفعول‌الیه ، مفعول معه ، مفعول عنه ، مفعول‌فیه ، مفعول‌له ، حالت‌ندا ، حالت اضافت ،اضافت‌بیانی ، اضافت‌تخصیصی ، اضافت‌توضیحی اضافت‌تملیکی ، اضافت‌ظرفی ،اضافت‌تشبیهی ،اضافت‌استعا ر ه‌یی ،اضافت مقلوب ، اضافت‌موصول

---

(۱) رجوع کنید : بهمین رساله ، (۲) قو اعدفارسی ص ۴۷ . (۳) ـ ایضاًص ۴۷ .
(۴) ایضاً، ص‌ص ۴۷- ۴۸ .

مشار الیه ، صفت سماعی ،صفت قیاسی ، صفت نسبی ،مرکب غیر مفید (ناقص) ، مرکب مفید (تام) ، مطابقه .

استاد عبدالحق بیتاب ملك الشعراء

ملك الشعراء استاد بیتاب شاگرد ملك الشعراء قاری عبدالله است .استاد بیتاب نیز نخست در جرگهٔ معلمان مکتب حبیبیه شامل بود ه زبان وادبیا ت دری را بااستاد خود قاری وندیم تدریس میکرد . همچنان استاد بیتاب برای مدتی طولانی درپو هنتون کابل علم عر وض ، قافیه ، بدیع ،بیان ودستور ز بان د ری راتدر یس نموده در این علوم استاد نگارندهٔ این رساله نیزسیبا شد

استاد بیتاب درصرف ونحو دری کتابی بنام « دستورز بان دری» نو شته است که به سال ۱۳۳۳ ازطرف پوهنځی ادبیات درمطبعهٔ عمومی کابل چاپ شده است .

روش استاد بیتاب دردستورنویسی به طورعموم مغایرت اساسی با روش ندیم وقاری، که همان ر و ش دستورنویسی عرب است ،نداردو بهمین جهت در این رساله روش این استاد روش کلاسیك دستورنویسی خوانده شده است . شواهدی که ندیم وقاری به حیث امثله آورده اند اند کی بر سماع ، پیشتر بر قیاس و همه برز بان نگار ش وسبك فصیح استوار است .وازشعرشو اهدنیاورده اندو لی شو اهدیکه استاد بیتاب آ و ر د ه است علا و ه بر اینکه مانند شو اهد قاری و ند یم ا ند ا شعار ز یا دی ازگو ینده گان معروف سبك عراقی ، خراسانی وهندی ر انیز احتوا میکند و بنا برآن میتوان گفت چنانکه دستور های ندیم وقاری قواعد نثراند، دستوراستاد بیتاب قواعد نثرونظم هر دو میباشد .

استاد بیتاب درتعریف د ستور عبارات اسلاف خود راآورده وما نند آنان گفته است « دستورزبان علم درست گفتن ودرست نوشتن است . » (۱)

و ی پس از تعر یف دستور ، آن را به دو شاخهٔ صرف ونحو تقسیم میکند ، وگو ید «صرف علمیست که ساختن یك کلمه ر اازکلمهٔ د یگر وتغییروتبدیل آن ر ابمامی آموزاندو مو ضوع آن کلمه است طور یکه موضوع نحو کلام میباشد » (۲) سپس مانند استاد خو د « قاری» لفظ را به مو ضو ع و مهمل تقسیم میکند ، بیتاب نیزمثل ندیم وسیبویه گو ید کلمه ازحر وف عجا یعنی الفباصورت میگیر د . ز یاد کردن اصطلاح الفباد راینجا زاید و بیمورد است . ز برا نحویان گذشتهٔ عرب وا بن سینا و ناصرخسرو بلخی ، چنانکه قبلا یا د کرده ایم ، حروف رابجای اصوات بکا ر میبر د ند

---

(۱) دستور ز بان فارسی ، استاد بیتاب ملك الشعراء ، حوت ۱۳۳۳ ، کا بل ، ص ۱ .

(۲) ایضاً .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولي استاد بيتاب استعمال اصطلاح حرف را در دستور خويش به علايم نگارشی الفبا مختص ساخته وبنابران بگفتهٔ ناصرخسروتنهامتوجه کتابت بوده وقول را بکلی نادیده گرفته است .استادبیتاب حروف هجارا عیناً مانندندیم فهرست نموده وآنها را به حروف خاص فارسی وحروف خاص عربی تقسیم وازهم مجزی کرده است.آنچه در دستور بیتاب دراین باب تازه گی داردااین است که حروف را به اعتبار نقط آنها به معجمه (نقطه دار)، مهمله (بی نقطه) وحروف معجمه رابه موحده (دارای یك نقطه)، مثناة (دارای دو نقطه) و مثلث (دارای سه نقطه) تقسیم نموده است که مانند سایر اصطلاحات از عربی ماخوذ است . کلمه در نزد بیتاب نیز برسه قسم است ولی تعریفات انواع کلمه: اسم ،فعل وحرف به نصوص عربی نزدیکتر و بنا بر آن کاملتر وبهتر ازتعریفات ندیم و قاری میباشد. بیتاب گوید «اسم که نام چیزی بوده ودلالت کند بر معنی ذاتی یاوصفی یاهردو بدون اقتران به یکی ازازمنه سه گانه. ..(۱) در باب فعل گوید « کلمه ایست که دلالت میکند بر معنای حدثی بااقتران به یکی از زمانه های سه گانه ...»(۲) ودر باره حرف نویسد که «بدون پیوستن به اسم وفعل معنیش تمام نمیشود.»(۳) این عبارات استاد بیتاب ، که شاید از مأخذ دیگری باشند ، عبارات شرح ابن عقیل را بخاطر میآورد که به این صورت است « . . . کلمة ، وهی : اما اسم ، واما فعل ، واما حرف ، لانها ان دلت علی معنی فی نفسها غیر مقترنة بزمان فهی الاسم ، وان اقترنت بزمان فهی الفعل ، وان لم تدل علی معنی فی نفسها - بل فی غیرها - فهی الحرف »(۴).

ازآنجا که رؤوس مطالب دستور زبان فارسی استاد بیتاب من حیث المجموع با دستورهای ندیم وقاری تفاوت زیاد ندارد ، جزاینکه دستور بیتاب مفصلتر و عبارات آن رساتر و فصیحتر است ، برتمام موضوعات آن سخن نمیگوییم وتنها برنکاتی بحث میکنیم که در دستورهای ندیم و قاری نباشند ، یااینکه درتعریف وتشریح باآنهابطور بارزمغایر باشند .

بیتاب علاوه بر اینکه اسم رابه: اسم ذات ، اسم صفت ، اسم جامد ، اسم علم ، اسم ضمیر ، اسم اشاره ، اسم موصول ، اسم مفهود ، اسم فاعل ، اسم ظرف ، اسم آله ، اسم مصدر ، اسم عدد ، اسم عین ، اسم تصغیر ، اسم منسوب وغیره تقسیم میکند ودردستورهای قاری وندیم نیز بملاحظه میرسد اسم علم رابه اسم محضه (نام اولی شخص) ، اسم کنیه (دارای ابووام) ، خطاب (مثل ملك الشعراء) ، لقب (تاج الشریعه) ، تخلص (حافظ ، بیدل) نیز تقسیم میکند که بیان آن در دستورهای ندیم وقاری نیامده است و

(۱-۲-۳) ایضاً ص ۲ .

(۴) شرح ابن عقیل ، تألیف محمد محی الدین عبدالحمید ، مطبعه السعاده ، مصر ، اکتوبر ، ۱۹۶۴ ص ۱۵

مستقیماً ازدستور های عربی مأخوذ است .دستور نویسان عرب درابتداء تنها « اسم محضه واسم کنیه ولقب » رادر آثار خود ذکر میکردند واین روش تا قرن ۸ هجری رایج بود چنا نچه ابن مالك د ر ا لفیهٔ خود (۶۰۰ - ۶۷۲) و شارح وی ابن عقیل (۶۸۹ - ۷۶۹) گفته اند ازابن مالك : واسماً اتی ،و کنیة ولقباً واخرن ذاان سو اه صحبا شرح آن: ینقسم العلم الی ثلاثة اقسام: الی اسم و کنیة ولقب والمراد بالاسم هنامالیس بکنیة ولالقب. (۱)

وسپس ذکر وشرح تخلص وخطاب واشال آن نیزبه حیث انوا ع اسم علم درد ستو ر های عر بی شامل گردید .

نظر بیتاب در بارهٔ مصدر عیناً مانند ندیم وقاری ونحاة کوفه بوده آن را اصل و ما د هٔ مشتق منهای سایر کلمات داند . درباب ساخت امرنظرش عین نظر ندیم است.چنانکه گوید « در فا رسی صیغه های امر بعینه هما ن صیغه های مضا رع است .ا ینقد ر هست که تنها ازصیغه واحد غا یب حرف (ي) حذف میگردد .چنانکه از (خوانی) خو ان واز نو یسی (نویس) اما برای فرق از فعل مضارع درا ول آ ن بیشتر حرف (ب) بیا و رند»(۲)وسپس در حا شیه مینو یسد «واین ب را بای زینت گویند . » (۳)

بیتاب در بخش نحو مانند ندیم وقاري این علم را باحث ا ز ترکیب کلمات میداندو مر کب رابه مفیدوغیرمفید تقسیم نموده گو ید«مر کب مفیدآن است که سا مع از آن بطلبی یا خبری رسدو سکوت متکلم برآن صحیح باشد وا گر چنین نبود مر کب غیر مفید ا ست »این تعر یف بیتا ب مطلب تازه یی دارد که تعریفات ندیم وقاري فاقد آن است , و آن عبا رت«سکوت متکلم بران صحیح باشد »است که با حذف نکردن این عبارت در ترجمهٔ اصل عربی خو استه است تعریفش باتعریف ندیم وقاری تفاوت حاصل کند .ازدستور نویسان عرب ابن عقیل درشرحیکه برا لفیهٔ ابن مالك نوشته ا ست. گوید «الکلام المصطلح علیه عندالنحاة عبا ر ةعن: اللفظ المفید فائدة یحسن السکوت علیها »وهمین قسمت «یحسن السکوت علیها» را که اکثر نحاة عر ب در آثـار خو دآورده اند ندیم وقاری حذف کرده اند ولی بیتاب آنرا ترجمه کر ده است .

اصطلاحاتی که بیتاب در دستور خودآورده است هما ن ا صطلا حا ت ند یم وقا ری است، و ضمناً این چنداصطلا ح دیگررا نیز ازنحاة عرب اقتباس نموده و برآنها ا فزود ه است .

---

(۱)شرح ابن عقیل ص ۱۱۹ .

(۲)دستور زبان فارسی ،ص ۴۲ .

(۳)مقایسه شو د با نظر ندیم ، همین رسا له

حرف تاکید ، کلمه زاید، حرف تخصیص ، مفعول مطلق ، حال ، بدل، متعلقات فعل ، اسم محضه، اسم کنیه وامثا ل آن .

با شرح و نقد مختصر د ستور های ندیم، قاری و بیتاب که آنها ر ا دستور های سبتنی بر روش کلاسیك ومستقیماً مأخوذ از عربی خوانده‌ایم واضح میگردد که در این دستور ها، جزاینکه برای کلیه ها وضوابطی که نحاة عرب برای زبان عربی وضع کرده بودند از زبان دری مثالهایی آورده شود، کدام ابتکار و نوآوری در آنها دیده نمیشود. اشتباهاتی که در مورد شرح قواعددستوری زبان دری از این ناحیه ایجاد وشایع گردیده بسیار است وما تنها به ذکر چند نکته اشاره کرده ایم که همه را فهرست وار در اینجا درج میکنیم.

۱ـ سیبویه درالکتاب مخارج حروف عربی، را به دقت وتفصیل شرح کر ده است ولی در جملهٔ پیروان مکتب وی از دستور نویسان دری ندیم و بیتاب تنها به فهر ست حرو ف تهجی زبا ن دری پرداخته از شرح مخارج وخصوصیات ساختمانی آنها صرف نظر کرده‌اند، وقاری حتی حروف هجای دری را فهرست هم نکرده است.

۲ـ نحاة بصره فعل را مشق از مصدر ونحا ة کوفه مصدر را مشتق ا ز فعل میدانستند. این موضوع در دستور های عر بی تا کنون متنازع فیها باقی مانده است، ولی ندیم و قاری وبیتا ب هرچند از این اختلاف نظر آگاهی داشتند نظر نحاة بصره راپذیرفته وافعال زبان دری را مشتق ازمصدر دانسته اند، در حالیکه در مورد زبان دری نظر نحاة کوفه صادق است و در این ز بان مصدراز فعل مشتق میگردد.

۳ـ حالت در نزد نحاة عرب عبارت از هیئت خاص وگوناگون اسم از لحاظ اعراب حروف آخر اسماء در محل استعمال آن د رجمله بوده است. بنا بر ان حالت در نزد آنها و ضعیت لفظی ومعنوی اسم بود. اما ندیم و قاری و بیتاب در زبان دری در اکثر موارد وضع معنوی اسم را در نظر گرفته بدون اینکه در محل استعمال خاص هیئت لفظی اسم معروض به دگرگو نی گردد، حالت مفعو لی وباز حالا ت پنجگانهٔ مفعو لی را برای اسم در زبان دری، نیز بیان کرده اند، که در ست نیست.

۴ـ نحاة عرب فعل ا مر ر ا در زبان خود مشتق از فعل مضارع دانسته اند وندیم وقاری وبیتاب در زبان دری نیز چنین کرده اند، که در ست نیست.

۵ـ نحاة عرب حر وف کانسو نانت زبا ن خود را اصلی دانسته وپنداشته اند که زبان شان تنها از کانسونا نتها تشکیل گردیده وبنابران واولهای عربی را حرکا ت نامیده وبشرح مخارج آنها نپرداخته اند. وندیم وقاری وبیتاب به متابعت از روش دستور نو یسی عربی از شرح واولهای زبان دری غافل ما نده اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۶ـ نحاة عرب در شرح ساختمانهای دستوری حقایق صوتی را که گفتار انسانی از آن متشکل میگردد در نظر نداشته زبان خود را از نظر کتابت والفبا شرح کرده اند وندیم و قاری وبیتاب باوصف آنکه ناصرخسرو بلخی بین قول و کتابت فرق گذاشته وقول را از صوت و کتابت را ازحرف متشکل دانسته است به شیوهٔ نحاة عرب رفته وزبان دری را بصورت ناقص شرح کرده اند.

۷ـ نحاة عرب درزبان خود جمله را به انواع جملهٔ فعلیه وجمله اسمیه تقسیم نموده وجمنه هایی را از نوع اخیر دانسته اند که از دو اسم تشکیل میگردند وفعل در آنها ذکر نمیشود. دستور نویسان کلاسیك ما نیز جمله هایی را که فعل در آن مذکور است یعنی از دو اسم وفعل تشکیل شده اند جمله های اسمیه نامیده اند.

۸ـ نحاة عرب برای دستور های خود راز لهجات اجتماعی وجغرافیایی مختلف، حتی ازگفتار متعربان مواد وشواهد جمع میکردند و صور مختلف، صور شایع، شاذ وغلط همه را باز میگفتند ولی دستور نویسان کلاسیك ماتنها لهجه کابل را شرح کرده اند و از توجه به سایر لهجه های زبان دری وصور شاذوغلط غافل مانده اند.

۹ـ نحاة عرب در آثار خویش به صراحت مآخذخود را از کتب مدون وکسانیکه از آنان سمع کرده اند ذکر میکردند ولی در دستور های کلاسیك ما مآخذ مورد استفاده قطعاً ذکر نگردیده است. (دنبال کنید)

رقص

می کنم در پرتو رخسار آن جانانه رقص　　شمع را هر جا که بیند میکند پروانه رقص

سوز من از طعن نافهمان معنی شد زیاد　　بیشتر از سنگ طفلان میکند دیوانه رقص

زاهدان در مسجد و درد پرتر سایان همه　　مینماید عاشق دیوانه در ویرانه رقص

گاه گاهی گر بگوشم میرسد آوازنی　　میکنم در کلبهٔ فقرم عجب مستانه رقص

حق بگوید، حق بجوید حق بخوانه بانگ نی　　حق شنو گوشی که با شد میکند مردانه رقص

سرمه ازچشمش گرفت از نور عرفان روشنی　　وزشمیم گیسوانش مینماید شانه رقص

ذره تا افلاك وانجم آنچه بینی در جهان　　در فضای عشق جانان میکند جانانه رقص

زانکه جذب حق به بر و بحر دارد جلوه ها　　میکند در قعر دریا درصدف دردانه رقص

بسکه بزمم شد حسینی گرم نای وچنگ عشق　　ساقی امشت میکند باشیشه وپیمانه رقص

سید داود الحسینی

(c) ketabton.com: The Digital Library

غلام علی آیین

علم ، تحقیق علمی و ترقی ملی

تحقیقات علمی مربوط وزارت خانها

- ۲ -

درجملهٔ چنین دستگاها ي تحقیقی دستگاهای هواشناسی ریاست هوا نور د ي ملکی ، ادارهٔ احصائیهٔ مرکزی وشعبات آن دروزارت خانها ، تفحصات نفت وگاز ، سروی معادن وکارتو گرافی ریاست تحقیق وزارت زراعت وآبیار ي ، ادارهٔ کادستروضرورت ها ي انکشافی مملکت سبب خواهد شد که به عدهٔ چنین شعبات سر یعانه افزو ده شود .

خوشبختانه درچندماه اخیر سه اقدام نسبتاً مهم در ساحهٔ تحقیق امکانپذیر شده، اول آنکه دروزارت فوایدعامه شعبه یی برا ي تحقیق عمرانی تأسیس شد، دوم وزارت صحیه به عملی پر داخته است که شفا خانه ها راطور ي تحو ل بخشد که درپهلوي وظایف عادی خود تحقیق طبی را نیزانجام دهند سوم آنکه وزارت زراعت وآبیاري درجملهٔ دیگر کمك ها ازهند امدادی را غرض تقویت و توسیع تحقیق زراعتی در یافت میدارد .

اینکه درفاصله زمان کوتاهی سه اقدام مهم تحقیقی درسه وزارتخانه بعمل آمده میرساند که بارو یکار آمدن نظام جدید آهنگ انکشاف تحقیق سریع شده است .

ساحه ها ي جدیدیکه نوعی ازانواع تحقیق در آنهاضروری می نمایدعبار تند ا ز :

۱ ـ اصلاح بذرونهال : این ساحه براي تزئید حاصلات زراعتی کشور اهمیتی فراوان داردماتا کنون بعضی ازانواع بذرونهال را که درخارج نتیجه خوب دادهوا رد کرده وسورد تکثیرقرار داده ایم ودراین زمینه کارمتد ي پیشرودا ریم. انواع جدید برنج که بنام « برنجهای اعجاز آمیز » یادمیشود وازطرف موسسه بین المللی تحقیق برنج واقع فلیپین تجر به شده کاشت برنج رادر بسی کشور ها ي جنوب شرق وشرق آسیاطورانقلابی تغبرداده وحاصل آن نسبت به برنج عنعنوی چار تاپنج مرتبه بیشتر است وکذاچون مدت پخته شدن آن کوتاه است عده فصل ها رانیز افزوده است .

چون افغانستان یك ساحه معتنابه برنج خیزدارد انتخاب نوع مناسبی ازآن برنجها که دراثرآزمایش به اقلیم وشرایط وطن ما مساعدثابت شودما را به انقلاب مطلوب زراعتی زو دتر خو اهدرسانید. همچنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای بدست آوردن دیگر بذرهای اصلاح شده نیز خواه از طریق استفاده از تحقیق دیگر ممالک یا آغاز تحقیق در این رشته در داخل کشور باید صرف مساعی نماییم، بذر لبلبو و حبوب رو غندار از آن جمله بالخاصه قابل ذکر است.

کذا بذرهای که آب کم ضرورت داشته باشد یا از شبنم برای کاشت آنها استفاده گردد، امکانات مهمی را تشکیل می‌دهد. مساعی مشابهی در مورد نهال های اصلاح شده انواع مختلف نیز بایست بعمل آید.

۴- تشکیل یك موسسه برای تحقیق مربوط بعمارات کم مصرف:

در این ساحه یك اندازه کار شده اما بعد آ دنبال نگردیده است حالانکه تحقیقاتیکه در این ساحه در بعضی کشورهای دیگر مانند هسپانیه، مکسیکو و انگلستان شده نشان میدهد که مصارف ساختمانی میتواند تا تقریباً (۵۰) فیصد تقلیل داده شود. تا میس شعبهٔ تحقیقات عمرانی قدم مهمی بود اما سودمندی نماید اگر وظایف آن باستقامتیکه ذکر شد توسعه داده شود.

ما باید امور عمرانی را در چهارچوب وسیع تر مطالعه کرده و نه تنها نیاز های عمرانی شهرها را در نظر بگیریم بلکه از روستا ها را نیز. بسی از مردم روستایی خیلی علاقه مند منازل بهتر و عصری اند و این آرزوی شانرا با ارسی های حاشیه دار و سفید کردن دیوارها و امثال آنها تبارز می‌دهند. اصلاحاتی که از آرزوی مردم برای منازل بهتر نمایندگی میکند، اما خیلی اصلاحات دیگر بکار است تا بتوان آن منازل را حداقل واجد اوصاف صحی و آسایش خواند اما اعمار منازلیکه در شهرهاست ممکن است برای آنها خیلی پرمصرف تمام شود زیرا نه انجنیرو مهندس ساختمانی میسر است، که نقشه بدهد و ساختمان را رهنمائی کند و نه مصالح مورد ضرورت بدست می‌آید.

لازم می‌نماید که با توجه به شرایط اقلیمی و دیگر عوامل قسمت های مختلف مملکت نقشه های معیاری برای منازل روستایی تهیه گردد. البته لازمست که قبل بر آن تحقیق بعمل آید که کدام مواد چگونه استعمال شود که استحکام، پرابلم چکك، ضرورت عایق بودن به مقابل حرارت وغیره را در نظر بگیرد. چون نقشه های معیاری تهیه شود نسخه های انواع مختلف آنها باید در مدیریت های فوایدعامه موجود باشد و علاقه مندان بتوانند آنها را بمقابل قیمت بدست آورند، درعین حال باید در مدیریت فوایدعامه دو یا سه نفر مامور فنی برای رهنمایی روستائیان جهت تطبیق موظف باشند. با انجام مطالبی که در بالا ذکر شد وضع نشیمن روستاییان که اکثریت نفوس مملکت را تشکیل می‌دهند شروع به بهبود معتنا بهی خواهد نمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

د ر زمینه عمارات کم مصرف از تجربه جمهوریت عربی مصر می‌تو ا نیم استفاد ه بنماییم .
ا نجنیر ساختماني نامور آ ن کشو ر که حسن فضی نا م دا ر د موفق شد ه ا ست که مواد تعمیر ا تی محلی وارز ان رابه مقصد ا عمار منازل‌ز یبا ، کم مصرف و مناسب‌بکار ببرد . وی د ر پو ه تون قاهره تحصیلات خود را بپایان رسانیده توانسته است که تکنالو جی پیشرفته عر بی را با نقشه های عنعنوی تالیف‌وتلفیق‌نماید. منا زل بلندی که‌در قاهره‌ساخته‌شده‌فاقد(ایر کاندیشن) عصر است اما تکنیک قدیمی برای‌سرد نگا هد اشتن این‌عمارات بکار رفته‌است که‌خیلی‌ارزان‌تر تمام شد ه واین مأمول باابتکار وخلا قیت حسن فضی ا مکانپذ یر شده است .

۳ ـ تحقیق برزلزله درحال حاضر نقطه منحصر به دستگاه زلزله سنج پو هنتون کابل‌است. آ نچه لا ز م میبا شد عبا ر ت ا ست ا ز یك مو سسه جیو فـز یك د ر پـو هنتون کـا بـل با چند مر کز زلز له شنا سـی د رقسمتها ی تمـر کز بیـشتر ز لز له ما نند بـد خـشا ن .

۴ـ در این مرحله جنینی صناعت جدید در افغانستان تحقیقات‌صناعتی ا مر انصراف نا پذ یر ا ست . مو سسه یی با ین منظو ر جهت ر هنمو نی تحقیق صنا عی لا ز مست تشکیل شو د .

بعلا وه وظا یف عا د ی چنین یك مو سسه یك و ظیفه آن با ید این باشد که چو ن یك دستگاه صنعتی به و ر شکست یازوال شروع‌میکند‌آن‌موسسه‌تحقیق باید علمرسی نماید که علت یاعلل انحطاط آن چیست تااگرممکن باشد از ظرف آن د ستگاه صناعتی نجات‌داده شود واز طرف دیگر درپرتو آن تجربه دیگر دستگاه های صناعتی از تکرار آن سر نو شت‌نجا ت د اد ه شو ند و پیشنها د های‌مقتضی‌د ر زمینه بحکو مت ارائه گردد .

فضا ءاجتماعی مسا عدبر ای‌علم تحقیق

تاریخ علم شاهد است که یکی از موانع‌مهم بمقابل ابتکار تشبث و کنجکا وی‌دانشمندان مخالفت شئون عنعنه پسند اجتماع بوده است .این مخالفت باآغاز علم جدید آغازگردید . دیما کر یتس (۴۷۰ـ۴۰۰ ق‌م) استدلال نمود که هرچیز بشمول انسان از اتو مها تشکیل شده‌و حیات جز تعاملی بین اتومها نیست.نظروی‌نه‌تنها قبو ل نگردید بلکه مقامات مذهبی همان زمان بااومخالفت‌نمودند . (ارشیمیدس) به نحو دیگری مور دشکنجه قرار گرفت .قصور او این‌بود که میکو شید موارد استعمال عملی براي علم پید ا کند ودانشمند ان‌نظري این کار ارشیمد س‌را مغا یر سنت علمی خود می شمر د ند سـنـت علـمـی یـی کـه استـفـا د ه عملی از علم‌راعملی‌منحطوناشایسته‌می‌شمرد . درخلال قرو ن وسطی کیمیا گران نیز روز خوشی‌نداشتند. معا صرین شان آنانرا هیکل های شوم محیل ودستیا ر شیطان می انگا شتند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(ویسا لیوس) و(برونو) ازجمله دانشمند ا نی بودند که قربان افکار واکتشا فات جدید شدندو هیچ مقام ومر جعی نبود که ایشان رابمقابل قوای عنعنوی افراطی حمایت کند.وسا لیو س د ر اثر شکنجه ایکه بروی تحمیل شد درگذشت وبرو نو سوختانده شد .(دا و ینچی)، (پر یستلی) و و(گالیلیو)معروض‌تهدید ها وفشار ها ی فراوان قرار گرفتند .(کو پر نیك) نظریهٔ خو د را دا یر حر کا ت اجرام سما وی نوانست تا (۳۰) سال بعد از طرح‌آن‌نشر کند زیراخطر آن وجود داشت که بسرنوشت‌ویسا لیوس یابرو نو مواجه شود.وی ز ما نی آ نرا به نشر سپر د که بیم تعذ یب متعصبان باقی نبود ـزمانی که‌وی امید برخاستن از بالین مرگ ر اقطع نموده بود (تاما س‌ر ید) یکی ازدانشمندان بآن مناسبت چنین‌تبصره‌نموده‌است:« کوپر نیك کتاب خودرا فقط زمانی‌نشر کرد که دربالین مرگ قرار گرفت زیرا وی میدانست که براه حق ر فتن چقدر خطر نا کست‌اگر بقیهٔ جهان ر اه‌باطل را می پیما ید »

این هافقط مثا ل های محدو دی است ا ز یك لست خیلی طو یلتر شکنجه ها و مشکلا تیکه دانشمندان باآن‌روبرو شده اند . زعما ی سیاسی و اداری ما ضی نیز رو یهمر فته‌نظر مسا عدی نداشته‌اند وسساعدترین پیش آمد یکه از ایشان توقع میرفت آن بود که مز ا حم دا نشمند ان نشوند .آورده اند که‌سکند ر بدیدن دیوژن سینیك دانشمند بزرگ وسر آمد روزگا ر رفت‌تا او را نو ازش کند، چون از وی پرسید:چه کمکی میتوانم‌بشمابکنم؟«دانشمند جواب‌داد» جلو آفتاب‌را گرفته‌ایدازآنجادور شویدزسامدار ان‌ماضی‌اگرنوازشهایی‌به‌ساینس دانان کرده‌انداستثناء بوده‌تاقاعدة اما درین عصر که‌حکومت هادربندنوازش د انشمندان‌اند‌این‌امراز جمله‌صدها‌تفاوتی است که بین این‌عصرواعصارسابق‌وجوددارداماباآنکه‌نوازش دانشمند ان ازطرف حکومتهابرا ی تر قی علمی انصر اف نا پذیرولا زم ا ست بهیچ صورت کافی نمیباشد .

بلکه‌انکشاف علم‌بطور عموم نیازمندفضاء اجتماعی مساعدمیباشد.فضائیکه بتو اند بمقابل کشش های‌عنعنوی ایکه برای‌جلب‌استعداد های‌بزرگ بسوی‌شئون‌دیگر مانندوظایف اداری‌وغیره‌موجود است،بچربد ،علم‌مانند گلی‌ا ست که‌نوازش دست‌باغبان ر اضرورت‌دارد وعلم خودروهم‌مانند گل خود رو کمال مطلوب رابدست‌نمیدهد ر شته نسبتاً((جدیددانش که به‌نام جامعه‌شناسی‌یادمیشود» در باره چگونگی انکشاف علم‌دریك سرحله‌تار یخ وانحطاط آن‌درمرحله دیگری‌وعروج آن‌در یك اجتماع وهبوط آن دراجتماعی دیگر می‌پیچد واگر چه‌این ر شته‌دانش‌هنوز راه‌درازی‌راپیشرودارد معهذا هم اکنون شواهدي بدست آورده که‌نشان‌میدهد انکشاف علم امر یست که‌بوجود شرایط خاصی ارتباط دارد وهرگاه‌آن‌شرایط‌تحقق یابد علم ر شد می‌یابد ودرغیرآن‌فقط گاه‌گاهی دانشمندانی منفرد مانند گل های‌خودرومی‌شگفندواین هااستثنا آتی را تشکیل میدهند که‌قاعده‌ر ااثبات‌میکند.

درین بخش بعضی عواملی را که عناصر مهم مساعدت زمینه برای نموی علم شمرده میشوند مورد بحث قرار میدهیم .

۱ـ مسأله فرار مغزها:

پدیده ایکه بنام فرار مغزها یاد میشود یکی ازپرابلمهایی است که آهنگ انکشاف کشورهای در حال رشد رابطی میگرداند اما برخلاف آنچه معمولا فکر میشود این پدیده نونیست درسمپوز یمیکه ازطرف موسسه شرق میانه درواشنگتن در سال ۱۹۶۷ راجع به فرار مغزها ایرشده بود گفته شد که روم باستان وبعضی امپراتوری های دیگر به مشکلات مشابهی مواجه بوده اند وبس علمای آنها درجستجوی فضاء مساعد اجتماعی متواری بودند . این هم گفته شد که ایالات متحده امریکا که درحال حاضر بخش اعظم مغزهای فراری بآن پناه می برند در مراحل اولی انکشاف خود ازفرار استعداد های بشر پیش به اروپا ضرر هادیده است .(چارلس فرانکل) استادفلسفه در پوهنتون کولمبیا درزمینه اظهار داشته که فرار مغزها تنهاناشی ازجلب آنهادر اثر شرایط مساعد کشورهای رشد یافته نیست بلکه نتیجه شرایط نامساعد درکشورهای درحال رشد میباشد.(۲۷)

عده سایتس دانانیکه درسال (۱۹۵۶) ازکشور های درحال رشد بامریکا پناه برده تقریبا به(۱۸۰۰) نفرسید. اما درسال(۱۹۶۷) عده آنها به(۷۹۱۳) بالارفت .یك راپور دیگر حاکیست که بین سالها (۱۹۵۲)و(۱۹۶۱)سی هزار انجینیر،چادر هزار فزیکدان ونه هزار سایتس دان دیگرشقوق از اروپا(بالخاصه انگلستان والمان غربی)بامریکا مهاجرت کرده اندوازان ببعد این مهاجرت افزایش یافته است .(۲۸)

مطالب ذیل حدت پرابلم فرار مغزها رادر مورد ایران نشان میدهد :

. . . حیرت نباید کرد که بگفته یکی ازپژوهندگان ایرانی ازجمله(۶۵۲۶)دانشجوی ایرانی که طی سالهای (۱۳۳۳ - ۱۳۴۲) باگذرنامه تحصیلی بامریکا رفته اند .(۳۸۰۲)نفرتابعیت دولت امریکارا پذیرفته اند که من جمله (۱۱۰۸) نفرمهندس، پزشك، اقتصاد دان، یا کارشناس فنی نوع دیگر بوده اند.(۲۹)

مسالهٔ فرارمغزهادرسیمینار ها و کنفرانسهای عدیده ای مورد بحث قرارگرفته،ازجمله کنفرانس استفاده ازعلم وتیکنالوژی برای انکشاف آسیاسنعقده اگست ۱۹۶۸ در دهلی جدید آنرابررسی کرده است . کنفرانس مذکور در راپور خود خاطر نشان میکند که اقدامات اجباری برای جلوگیری از فرار مغزها مصلحت نیست وتنها در مواردا ستثنائی بآن توسل بعمل آید ورویهمرفته به نفع کشور ها نیست که قید وقیود زیادی برحرکت دانشمندان خود وضع کنند و گذشته ازان نتایج رضایت بخشی از اقدامات اجباری بدست نیامده درعوض آن تدابیر مثبت نتیجه بیشتری داده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنفرانس راپو رخود را در زمینه چنین دنبال میکند :

... احساس میشود که تدابیر مثبت بشمول امکانات آتی نتایج بهتر و درازمدت بدست میدهند:

اصلاح مقررات ،ربوط به معاشات به نفع ساینس دانان، تکنالوژست ها، و تکنیشن ها باتوجه با همیت بار زی که در ترقی ملی دارند.

استخدام ساینس دانان به پیمانه بیشتر در تمام قطاع ها بالخاصه قطاع صناعتی تسهیل تبدیلی آنها از یك وظیفه بوظیفه دیگری در چوکات اختصاصی شان واز یك قطاع به قطاع دیگری.

اصلاح عمومی حیثیت وپرستیژ اجتماعی کار کنان علمی وتکنیکی.

تهیه فیلوشپ هاجهت قادر ساختن ساینسدانا ن وانجنیران نخبه برای سپری نمودن مدت های باموسسات ملی وبین المللی علمی خارج بغرض اغنای معلومات و اختصا ص شان وگرفتن تماسها با علماو متخصصان زبده خارج .

بالاخره باید باساینسدانان وتیکنالوژست ها ی کشور که در خارج اقا مت اختیار کرده اند تماس گر فته شود وسعی بعمل آید که ایشان به مراجعت وادا شته شوند. اما بدون اتخاذ اقدامات بالا این اقدام به تنهایی خود نتایج مهمی نمیدهد.(۳۰)

بقول (پ. سی. الا نو بیس) یك دانشمند هندی یك ساینسدان یاانجنیریکه به تحقیق وانکشاف می پردازد در کشور های راقیه غرب بما نند ایالات متحده امریکا، انگستان، فرانس ، کانادا آلمان غربی ،وغیره در اوایل دهه(۱۹۶۰)مصرف سا لانه آن به سی و پنج هزار دالر بالغ میشد واکنون این رقم یقیناً بالاتر رفته است. در هند این رقم به هفت هزار دالر میرسید. این ارقام وقتی معنی روشنی کسب میکند که با در نظر گرفتن عاید متوسط فی نفر در کشور مربوطه ارائه شود در اتحاد شوروی معاش یک ساینسدا ن در حدود دوازده برابر عاید متو سط فی نفر است و این حقیقت با تو جه باعتنا ئیکه در آن کشور به عدا لت اجتما عی میشود خیلی معنی دار بو ده نشان میدهد که آن کشور تشویق ساینس وساینسدانان راتا چه حدموافق به مصالح ملی خود میداند (نسبت بین معاش یك نفر محقق ومعاش متوسط فی نفر نسبت تحقیق گفته میشود). نسبت تحقیق در جا پان، کانادا وایالات متحده امریکا بالترتیب پانزده، شانزده وهفده میباشد. در کشورهای اروپای غربی این نسبت به بیست وپنج بالغ میشود. درهند این رقم درحدود هشتاد تانود است .دراتحادشوروی، ایالات متحده وجا پان بنابرسطح اقتصاد آنها آسانتر است، که این نسبت را بالاتر ببرند .(۳۱)

اینکه دیگر کشورها به تحقیق علمی ومحققان خود چقدر اهمیت میدهند ازمطالب بالا اشکار بوده ودراین زمینه بخاطر تشریح آهنگ انکشاف علمی تکلیف کشورهای درحال رشد مانند افغانستان

که جهت استفاده اعظمی ازعلم وتکنالوژی عزم کرده اند آشکار است .

۲ - ضرورت مقررات جدید :

آنچه رابرت ماکنامارا رئیس بانک جهانی بنام «فاصله تکنالوجیکی» یاد کرده مورد بررسی داکتر (جوزف بی دیوید) جامعه شناس قرار گرفته است. سازمان همکاری اقتصادی وانکشاف که مشتمل بربیست کشورار وپای غربی، امریکای شمالی وجاپان است باجرای آن تحقیق اجتماعی دستوردادتا علل پسمانی تکنالوجی اروپا (بمقایسه امریکا ، اتحاد شوروي و جاپان) تشخیص گردد وبعداً برای چاره جویی آن اقدام بعمل آید .

پروفیسر (سن دیوید) باین نتیجه رسید که علت العلل پسمانی اروپا درساحه تیکنالوژی در ابتدای این قرن آغاز شد وآن عبارت ازتحجر درمقرراتی بود که تحقیق علمی وامورموسسات تعلیمات عالی اروپا را اداره میکرد . راپور پروفیسر دیوید علاوه میکند که اگر آن تحجر درمقررات مذکور بحد کافی تغییرنیابد اروپا موقف فعلی خود رانیز ازلحاظ موفقیت های علمی و تکنالوژی ازدست میدهد

درافغانستان نیز درتمام شئون انکشافی ضرورت مقررات انعطاف ناپذیرو سمد ترقی اشکارو مبرم است اماتا جائیکه به علم وتحقیق علمی ربط میگیرد آن ضرورت نمیتواند ازاندازه فعلی مبرم ترباشد. البته نظام جدید جمهوریت درجمله اصلاحات گوناگون اعلام نموده است که مقررات اداری و مالی رانیز موافق به مقتضیات جدید عیار خواهد ساخت ودرآن میان توجه خاصی به ضرورت های انکشاف ملی وتحقیق علمی لازم بوده ومقررات بالخاصه انعطاف پذیر که جوابده اقتضاآت انکشاف سریع علم وتحقیق علمی باشد موردنیاز است اینکه دولت اخیراً حق الزحمه تالیف، ترجمه درجه یك را مضاعف ساخت گام وسیعی است، به استقامت صائب .

مردمی ساختن علم :

یکی از ضرورتهای عمده برای انکشاف علم وتیکنالوژی عبارت ازایجاد زمینه ایست که بتواند مردم را دربرابر علم وتکنالوژي پذیراترساخته واهمیت علم وتکنالوژی رادر زندگی معاصرمدلل سازد . برای تامین این مأمول لازم است که علم «مردمی» ساخته شود یعنی بزبان مردم عوام تفسیر گردد وبین شان انتشار داده شود .

مشکلات تفسیر علم به مردم زیاد است بالخاصه در کشور های درحال رشد که قطاع روستایی آنها وسیع ویك عده بزرگ نفوس آنها بیسواد بوده وفقط فرصت های معدودی موجود است برای تماس پیدا کردن باموارد استفاده از علم وتیکنالوژی اما درآنجا هاست که ضرورت استفاده از علم وتیکنالوژی حاد میباشد . موسسات تحقیقاتی وموسسات تعلیمات عالی یك کشور هرقدر وسیع مجهز و قطور باشد آنچه درنهایت عامل فیصله کن است این است که

(c) ketabton.com: The Digital Library

توده مردم علم و تیکنالوژی را در تولید بالخاصه تولید زراعتی بکار می برند یا خیر. برای آنکه به نفوس روز افزون غذا تهیه شود استعمال اصول علمی در تولید زراعتی امری انصراف ناپذیر است. حتی آنانیکه مکتب خوانده اند و نسبتاً تعلیم یافته اند در آوان جوانی خود ملتفت میشوند که آموزش ساینس آنها در مکاتب کافی نبوده که ایشان رابه فهم بسی حقایق بسیط علمی قادر بسازد. مسئولیت فهماندن علم بعوام تنها وظیفه «ساینسدانان نیست. نویسندگان علمی دراین زمینه مسئولیت مهمی دارند. اماخود عوام نیز چون یك بار از اهمیت علم و تیکنالوژی در زندگی شان ملتفت گردند بآن راغب خواهندشد ودر انحال لازم است سواد خواندنی ،فلم ها، پروگرام های رادیویی وغیره میسر باشد که برای ایجاد یك کلتور علمی کمك نمایند. پیشتر اصطلاح «نویسندگان علمی» را بکار برده یم . تربیت چنین نویسندگان کمال اهمیت را دارد ،نویسندگانیکه بعلاوه فن نگارش علمی داشته باشند و بتوانند آنها را بزبان عام فهم به عوام ارائه کنند .

مکاتب نیز در این زمینه میتوانند خدمات مهمی راانجام دهند اما در اینجا نمیخواهیم مطالبی راتکرار کنیم که درکتاب علم و نظام اجتماعی(فصل ششم) پیشنهاد های لازم در زمینه آنها به‌عمل آمده.

در دیگر کشور ها مساعی فراوانی برای مردمی ساختن علم بعمل آمده ویونسکو همه ساله جایزه ئیرابنام (جایزه کالنگا) برای دانشمند یکه‌برای، مردمی ساختن علم خدمت برازنده انجام داده باشد .اعطاء می نماید .

مناسب خواهد بود در سالهای آینده جوائیزمطبوعاتی،جوایز خاصی رابرای مردمی ساختن علم‌نیزاحتوا کندوباینصورت‌اهمیت مردمی ساختن علم‌نیزضمنا به‌نویسندگان وعوام‌مدلل گردد.

ضرورت یك ماشینری ملی برای ((تحقیقات و انکشاف))

اقتضاآت انکشافی عده دستگاهای تحقیق وانکشاف کشور راخواهد افزود اما افزایش چنین شعبات ضرورت تنظیم ورهنمائی آنها را بیشتر میسازد تا از یکطرف وظایف شعبات مربوط طور رهنمایی‌شده وموثراجراگردد وازطرف دیگرازمصرف بیشتر یکه‌در تضاعف‌وتکرارعین‌وظیفه‌ازطرف بیش از یك‌شعبه‌دریك حالت تنظیم ناشده مضمر است‌جلوگیری بعمل آید. دراین‌بخش خاکه یك تشکیل‌و تحقیقات پیشنهادمیشودودر رأس‌تشکیل‌تحقیقاتی افغانستان بهتر می نماید یك جرگه ملی تحقیقات علمی وظایف آتی‌جود داشته باشد.

طرح ریزی‌تحقیقات علمی افغانستان‌وپیشنهادآن‌به‌مقام مسؤل ،اجرای خط مشی علمی کشور،

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعمیل تصامیم مقام مسؤل اجرای خط مشی علمی کشور✿ همکاری وزارت خانها وشعبات مسؤل اجرای تحقیق .

ـ طرح مقررات استخدامی وتشویقی ایکه برای تعالی وترقی تحقیقات درافغانستان کافی ووافی باشد تعیین وتثبیت احتیاجات تحقیقاتی افغانستان .

کمیسیون ملی تحقیقات علمی افغانستان دارای شوراهای اختصاصی آتی خواهد بود :

۱ـ شورای تحقیقی علوم طبیعی .

۲ـ شورای تحقیق منابع طبیعی .

۳ـ شورای تحقیق طبی .

۴ـ شورای تحقیق صنعتی .

۵ـ شورای تحقیق ساختمانی .

۶ ـ شورای تحقیق زراعتی .

۷ ـ شورای تحقیق اجتماعی واقتصادی .

۸ ـ شورای تحقیق تربیتی .

۹ ـ شورای تحقیقی درتعلیمات عالی .

وظایف این شورا های اختصاصی این خواهدبود که بهدایت کمیسیون ملی تحقیقات علمی در باره مسایل موردنظر آن مطالعات ورسیدگیهای لازم نموده برای غور مجدد آن پیشنهاد های لازم را ارائه نماید وکذا مسایلیرا که این شورا هاشایسته رسیدگی کمیسیون ملی بدانند بادلایل خودبه نظرآن رسانیده وپیشنهاد هاییرا برای اتخاذ بروش مناسب جهت حل یا تخفیف مسایل مربوط تقدیم نمایند .

روئسای شورای اختصاصی در کمیسیون ملی تحقیقات علمی عضویت داشته باشند ورئیس این کمیسیون عبارت ازمنشی شورای عالی علمی افغانستان خواهد بود .

پنج عضو دیگر به پیشنهاد کمیسیون ملی تحقیقات علمی واتائید شورای عالی علمی افغانستان از جمله متخصصینیکه تحقیقات قابل توجه انجام داده یا آثاردرجه اول در رشته مربوط خود نشر کرده باشند .

کمیسیون ملی تحقیقات علمی ازنزدیك باوزارت پلان همکاری خواهدداشت و برای تأمین این

✿ پیشنهادی درباب خط مشی علمی طی فصل هفتم کتاب « علم ونظام اجتماعی » ارائه شده است .

مامول باید رئیس پلان وزارت پلان درآن عضو یت داشته باشد .

چون شورای تحقیق علمی تشکیل شود مناسب خواهد بود که اولین وظیفهٔ آن بررسی اقتضا آت تحقیقاتی کشور باشد وموظف به تهیه پیشنهادهای لازم راجع بدستگاههای تحقیقات علمی شورا های اختصاصی تحقیقات علمی وظایف وتشکیلات آنها گردد .

مآخذ

درتهیه این مقاله ازمنابع آتی استفاده شده است :

۱ - جول ماچ « تیکنالوجی وآینده » اخبار دانشمندان اتومی ، جلد دوازده شمارهٔ چهارم اپریل ۱۹۵۶ ص (۱۱۲) .

۲ - وارن و یور « عهد بزرگی برای علم » هدفهای امریکائیان (راپور کمیسیون رئیس جمهوری پیرامون هدفهای ملی) پرنتیس هال طبع هفتم فروری ۱۹۶۳ ص (۱۰۳) .

۳ - برتراندر سل نقل قول شده توسط غلام علی آیین درعلم و نظام اجتماعی موسسه طبع کتب بیهقی ، کابل ۱۳۵۲ ص (الف) .

۴ - ایضاً .

۵ - هاروی بنهم « تحقیق در پوهنتون کابل » (مقاله سیموگراف شده) بی تاریخ ص (۱)

۶ - علم ونظام اجتماعی ص (۱۰۸)

۷ - آر . دبلیو . دیو یزوار . اسان « خط مشی علمی اتحاد شوری » سایینتفیك امریکن (مجله جون ۱۹۶۹ جلد (۲۲۰) شماره (۶) ص (۲۰) .

۸ - ریماند ایول نقل قول شده توسط (دایل وانصل) در کتاب علم خط مشی دولتی (مطبعه پوهنتون نبراسکا ۱۹۵۹ ص (۲۰)

۹ - جیروم و یزنر « تکینالوجی واجتماع » علم به صفت یك قوهٔ فرهنگی ؛ هاروی وولف (ناشر) ازنشریات پوهنتون جانز هاپکنز بالتیمور ۱۹۶۴ ص (۴۲)

۱۰ - علم ونظام اجتماعی ص (۱۰۹)

۱۱ - پی سی . سهالانوبیس « هدفهای علم . تیکنالوجی » (مقاله سیموگراف شده بی که بتاریخ ۲۶ اپریل ۱۹۶۶ درسمپوزیم « همکاری بین کشور های آسیایی وافریقایی بمنظور اعتلاء و بکار بردن علم و تیکنالوجی » منعقدهٔ دهلی جدید از تاریخ ۲۵ - اپریل تا ۲ مئی ۱۹۶۶ تقدیم شده ، ص (۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۲ ـ ایضاً ص (۳)

۱۳ ـ ایضاً

۱۴ ـ ایضاً ص (۳ ـ ۴)

۱۵ ـ ایضاً ص (۴)

۱۶ ـ جیروم و یزنر، همان اثر ص (۴۲)

۱۷ ـ اخبار ایالات متحده ورا پور جهان (۲۷ سپتمبر ۱۹۶۵ ص (۸۴)

۱۸ ـ مهالا تو بیس همان اثر ص (۷)

۱۹ ـ علم و تکنالوجی درانکشاف آسیا ، یونسکو ۱۹۷۰ ص (۲۱۶)

۲۰ ـ گونامردال، در امای آسیا : تحقیقی در باب فقر ملل ، جلد دوم طبع اول منتشره پانتیون یك شعبه شرکت نشراتی (راندم هوز) نیو یارك ۱۹۶۸ ص (۱۲۵۳)

۲۱ ـ ایضاً .

۲۲ ـ ایضاً ص (۱۲۵۴)

۲۳ ـ یونسکو کرانیکل ، اگست ـ سپتمبر (۱۹۵۹) ص (۲۵)

۲۴ ـ جولیوس سترا تون « خطابه در موقع توزیع دپلومه ها» ۱۲ جون ۱۹۶۴ داد یلس (مجله) خزان ۱۹۶۴ ص (۱۲۴۳)

۲۵ ـ نقل قول شده توسط کلارك کر درکتاب موارد استعمال، پوهنتون انشر یات پو هنتون هارورد کامبرج ماساچو سیتس ۱۹۶۴ ص(۴)

۲۶ ـ تایم مجله ۲۰ می ۱۹۷۴ ص (۲۱)

۲۷ ـ صدای امریکا (۲) اکتوبر ۱۹۶۷ .

۲۸ ـ محصلان آسیایی (نشریهٔ) اپریل ۲۰، ۱۹۶۸ ص (۱)

۲۹ ـ سخن (مجله) : وضع تحقیقات علمی درایران :شاپور راسخ

۳۰ ـ علم وتکنالوجی درانکشاف آسیا، یونسکو ۱۹۷۰ ص (۴۵ ـ ۶)

۳۱ ـ مهالانو بیس همان اثرص (۵)

۳۲ ـ نیو یارك تایمز ، یك شنبه نومبر ۳ ، ۱۹۶۸ ص (۱۳ د)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهارستان وشهرت آن

شمع شو، شمع، که خود را سوزی تا به آن بزم کسان را فروزی
ابر شو، تا که چو باران ریزی بر گل وخس همه یکسان ریزی
عبدالرحمن جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸ ه) ادیبی است که تمام آثار خود را به نفع مردم به وجود آورده است. او در این آثار که ماهرانه وهنرمندانه ولی ساده و عام فهم نگاشته شده، افکار حکیمانهٔ ادبیات پنج صد سالهٔ دری را خلاصه نموده وبه وسیلهٔ تصویر وتر سیم عشق پاک یوسف وزلیخا، لیلی و مجنون، سلامان وابسال، اشتروحبذا، عدالت پروری انوشیروان، خردمندی بزرگ مهر وافلاطون، دانش اندیشی اسکندر آیدیالی، انسان پروری ووطندوستی و رفاقت وبرادری را ترنم میکند، عدل وانصاف، دانش وخرد، زحمتکشی وآسایش ونیکوکاری را ترغیب مینماید، پست همتی وتن پروری، دروغگویی وفریبگری را مورد انتقاد قرار میدهد وخلاصه به آدمها طرز آدمیت را می آموزاند.

دربین این آثار بزرگ «بهارستان»(۱) مقام مهمی دارد. مولف آن را به سال ۱۴۸۷ (۸۹۲ ه.) در مدت چندماه به پیروی ازشیوه «گلستان» شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (سال تالیفش ۱۲۵۸ میلادی) (۶۵۶ ه.) نگاشته است. از این روی «بهارستان» هم مانند «گلستان» مشتمل بر دیباچه وخاتمه و هشت باب است ولی بابهای «بهارستان» روضه (باغ) نامیده شده. روضهٔ یکم، سخنان

---

(۱) مقدمهٔ «بهارستان»، اعلی خان افصح زاد، شهر دوشنبه، تاجکستان شوروی نشریات عرفان ۱۹۶۶.
این مقدمه از لهجه والفبای تاجیکی به لهجه والفبای دری گزارش یافته است.

متن «بهارستان» ازروی نسخهٔ «کلیات عبدالرحمن جامی» به شماره ۱۳۳۱ بخش نسخه های خطی شرقی اکادیمی علوم ازبکستان شوروی که در سال ۹۰۸ ه- (۱۵۰۲م) درشهر هرات به دست محمد بن حسن شاه الکاتب الهروی کتابت شده به طبع رسیده و بعض اغلاط آن نسخه، ازروی نسخهٔ خطی «بهارستان» به شمارهٔ ۴۶ بخش نسخه های خطی «شعبه شرق شناسی و آثار ادبی» اکادیمی علوم تاجیکستان شوروی ودونسخه چاپی «بهارستان»: استانبول ۱۸۶۸ و کانپور ۱۹۰۷ تصحیح شده است. مصحح معانی لغات وعبارات مشکل را در آخر کتاب آورده، روضه های ۲، ۴، ۷ و ۸ را باحذف بعض کلمه ها وجمله ها و روضه های ۱، ۳، ۵ و ۶ را به صورت منتخب چاپ کرده وگفته است: «از بس که نشر ما کرکتر عاموی دارد از آوردن فرق نسخه های گوناگون خودداری کرده شد». م.ن. نگهت سعیدی

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکمت آمیز شیخ هاو عارفان مشهور رادر بردارد،درروضهٔدوم، پندونصیحت حکیمان‌ودانشمندان بزرگ در باره اخلاق وآداب جای داده شده،حکایات روضهٔ سوم عدالت حکام وپادشا هان‌را نقل میکند،در روضهٔ چارم،سخاوت‌وجوانمردی بیان گرد یده،حکایت‌های‌روضه پنجم،سوزوگدا ز عشق را اظهار میدارد ،روضه‌ششم ،لطیفه ها وسطا یبه‌هارا احتوا مینماید، در روضه هفتم، در بارهٔ شعروعناصروانواع آن سخن گفته شده ودرباب۳۹ شاعر بزرگ کلا سیك تا قرن پانز د هم میلادی (ازرود کی تانوایی) معلومات خیلی فایده بخش داده شده که درمطالعهٔتا ریخ ا دبیات دري ودانستن نظر مولف راجع به شعر وشا عری، ا همیت بس بز رگ د ارد ،در روضه آ خرین حکایتهای‌تمثیلی اززبان پرندگان و حیوانات،آورده شده یعنی حکا یتها یی که قهر ما نها ی‌آنها حیوانات وپرند گا ن اند .

اگر مندرجات «گلستان» و«بهارستان»را مقایسه کنیم ،می‌بینیم که «بها رستا ن »تقلید کور کورانه «گلستان »نیست‌وتنها با روحیه انسان د وستی خود شکل پیروی وتضمین را دارد. ازهمگذر موضوع ،فقط باب سوم «بهارستان »وبا ب یکم «گلستان» وباب پنجم هرد و کتاب ،با هم مشابه است .موضوعات بابهای ۳،۴،۶، ۷و ۸«گلستا ن »در« بها رستان » د یده نمیشو د وبابهای ۲،۴،۶،۷و ۸ «بهارستان ازجهت موضوع تماماً نواست .

فرق دیگر «بهارستان » از «گلستان »این‌است که شیخ سعدی با بها ی کتا ب خود را، بی هیچگونه مقدمه آغاز میکند،اما جامی در ابتد ای هر باب به عنوان«فاید ه» مقد مه کو چکی می‌آورد که‌درآن مقصود وهدف باب‌را بیان میدا رد و پارچه شعری نیز بدان می افزاید چنانکه روضه چارم« که‌درصفت میوه بخشی درختان باغستان جودو کرم وشکوفه ریزی شان‌بی بدل دینار ودرهم »نام‌د رد ،باچنین «فایده» آغازمی‌یابد :«جود ،بخشید ن چیزیست،بایستی بی ملاحظه غرض ومطالبهٔعوض، اگرچه‌آن غرض یاعوض ثنای جمیل یا ثواب‌جزیل باشد .» پس ازآن، دوقطعهٔ زیرین آورده میشود .

کیست کریم ؟آنکه‌نه‌بهرجـز است هر کـر می کا یـد ا ز او د رو جـود
آنکه بـو د بهـر ثنـا وثـوا ب بیع وشـراگیـر ،نـه‌احسان وجـود

هر کـه مقـصـود ش ازکـرم‌آن‌است کـه بـرآ رد بـه عـالـم آوا زه
باشدازمصـر جود و شهر کـرم خـا نـهٔ ا و بـرو ن د ر وا زه

عقا ید نویسنده که‌د ر «بهارستان » بیان شده خیلی گوناگون وگاهی مخالف‌یکدیگر است، لیکن عبدالرحمن جامی به‌حیث شخصی خلق پروروطندوست ،آزادیخواه وعدالت‌جوو خیر خوا ه طبقه

(c) ketabton.com: The Digital Library

زحمتکش ، پیش‌ازهمه، حل مسأله اجتماعی را مورد توجه قرار میدهد ، جمعیت را به دو گروه ظالمان و مظلومان ـ تقسیم میکند و برضدظلم وجبر و تعدی وبیدادگری برمیخیزد ، دولتمندان را به سخاوت وبیچارگان را به قناعت فرا میخواند وبدین‌وسیله ،عدل‌وانصاف را ترغیب میکند وبرضدخود بینی وخود پسندی ، حرص وخست ، بیرحمی وبی‌انصافی‌وجنگ وجدال قیام‌مینماید، این نقیصه هاونابه سامانی ها را سبب بدبختی جمعیت وویرانی مملکت‌میداند و راه رهایی از آنها را میجوید وچارهٔ این بیچارگی هارا در حکمرانی فرمانرواي عادل وخدمتگار خلق میبیند .

اگر بیان اینگونه عقاید را درقرن پانزدهم ، درنظر بگیریم اهمیت آنها باز هم افزون تر میگردد . زیرا این قرن به تعبیر و.بارتولد گرچه «زمان شکوه ظاهري »جلوه میکند در اصل «زمان استبداد فیودالی ، کشمکش ها وزدوخورد های پی‌درپی تیموریان، شدت کینه و عداوت وتعصب دینی ومذهبی بود .» (۱) خصوصاً پس از مرگ تیمور (۱۸ فبروري ۱۴۰۵) که در زمان حکومت خود (۱۳۷۱ ـ ۱۴۰۵)ماوراءالنهر ، ترکستان ، ایران، آسیاي صغیر ، قفقاز ، افغانستان ، قسمتي ازهندوستان ، دشت قپچاق و بخشی از روسیه را در زیر تسلط خویش آورده بود همهٔ اولاد او برای تاج وتخت جان میکندند، خون یکدیگر را میریختاندند و درنتیجهٔ این زدو خورد های تخت وتاج طلبی، مملکت رو به خرابی و خانهٔفقراء رو به ویرانی می نهاد. بنابر این، ترغیب عدل وانصاف در این عصر، اهمیت مخصوص کسب میکند.

مؤلف« بهارستان» هم بدین گونه تاکید میکند که «اگر کسی به مردم تیغ نامهربانی کشد کشتهٔ تیغ نامهربانان‌میگردد.» بنابراین باید هرکس عاقبت اندیش واز خون ریزی بر حذر باشد. در« بهارستان» اسکندروانوشیروان به حیث فرمانروایان آیدیالی وحجاج که به ظلم‌مشهور بود به‌صورت حکمران ظالم وخونریز تجسم یافته‌اند. باید گفت که شاعر، عدالت کردن فرمانروا را برهمه کس، درنظر ندارد و به عقیده او، فرمانروا هرقدر که‌به راستکاران‌ونیکوکرداران‌توجه وعنایت دارد باید همانقدر برظالمان و کژروان وبد کرداران، بی‌رحم‌باشد. جامی‌از زبان‌بزرگ مهر همان فرمانروا را بهترین فرمانروا میداند که «پاکیزه گان از وی ایمن باشند و گنهکاران از وی بترسند .»

یکی‌از مسایل مهمی که جامی در« بهارستان»مطرح‌میکند شناختن قدرو منزلت انسان‌است شاعر گرانمایه میگوید که‌انسان‌را نه از روی ثروت‌ومنصب بلکه‌از روی‌هنرمندیش‌باید ارج‌نهاد .

---

(۱) میرزا تورسون زاده ،سخن‌سراوافاده کنندهٔ غایه هاي دوستی، مجله « صداي شرق» شمارهٔ اول سال ۱۹۶۵ ،ص ۶۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

قیمت مرد نه سیم و نه زر است قیمت مرد به قدر هنر است

برای قدر شناسی انسان،صورت ظاهری هم اهمیت ندارد،شخص باید باطناًواز جهت معنوی کامل وغنی با شد زیرا که:

تن بود چون غلاف وجان شمشیر کار شمشیر میکند نه غلاف!

عبدالرحمان جامی«در بهارستان» اهمیت بزرگ علم ودانش رادر حیات جامعه خاطرنشان میکند وآدمی زادگان رابه پر داختن به علم ودانش هد ایت و تشویق مینما ید، لیکن در عین حال این را نیز میگوید که دریای علم بیکران وبی پایان است وفراگرفتن همه علوم از امکان بیرون. بنابراین هر کس باید تنها ضرور ترین علم را بیا موزد. این نکته را نیزگوشزد میکند که علم بی عمل هم فایده یی ندارد :

علمی که ناگزیر تو باشد بدان گرای و انرا کزان گزیر بود جستجو مکن!

وان هم که حاصل تو شود علم ناگزیر غیر از عمل به مو جب آن آرزو مکن

بخشی ا زحکایات«بهارستان» بلند همتی«درویش قوی همت وپادشاه صاحب شوکت»،«حاتم ویتیم بچه»،«موربا همت» جوانمردی وسخاوت«حجاج واعرابی»،«ابراهیم بن سلیمان وجوانی ازبنی امیه» برای دوست جانسپاری کردن «اشتر وحبذا» را افاده میکند .حکا یات و مطایبه های روضه های ششم وهشتم ،رذالتها وقابه ساسانیهای زمان فیودالی وخصلت های بدبعض اشخا ص منفرد را مورد انتقاد قرار میدهد .

عبدالرحمان جامی ،این اثررا به حیث یك کتاب درسی برای پسرش ضیاءالدین یوسف نوشته است. ازین روی،زبان «بهارستان» خیلی ساده وقابل فهم، و کلمه هاو عبارات مستعمل ورائج دربین مردم و تعبیرهای شاعرانه در آن فراوان است ومخصوصاً صنعت سجع آنرا بسی دلپذیر گرد انیده . سخنان مهدی توحیدی پور که درمقدمهٔ چاپ نو «نفحات الانس» راجع به زبان ادبی قرن پا نزدهم گفته است پیش ازهمه به«بهارستان» تعلق میگیرد .وی می نویسد: «درنثر،سبك مخصوص دوره مغل که پایه آن برمغلق نویسی و کثرت استعمال کلمات ولغات عرب بود، در آن دوره متروك ماندو به جای آن،سبك دیگری به وجود آمد که اساس آن براستعارات وتشبیهات و کنایات فراوان قرار داشت وازتکلف در لغات عرب عاری بود .» (۱)

«انوار سهیلی» حسین واعظ کاشفی ،«لطائف الطوایف» صفی بن حسین واعظ کاشفی و«تکمله نفحات» عبدالغفور لاری به همین اسلوب ساده نوشته شده است ،لیکن دربین آثارمنثور قرن پانزدهم

(۱) نفحات الانس،به اهتمام مهدي توحیدی پور ،تهران ،۱۹۵۸،ص ۱۵۱ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بهارستان» ازجهت سادگی زبان وروانی طرزبیان، فرق میکند .

افکار انسان دوستانه وصناعات بدیعی «بهارستان» ازقرنها به اینسو، توجه دوستداران ادبیات را به خود معطوف ساخته است ودر کشور های شرق وغرب سخلصان آن بیشمار اند. نسخه های گونا گون آن را که به دست کاتبان وهنرمندان نامدار وفیزنو آسوزان ونومشقان کتابت شده است، درهرده و دهکده تاجیکان ودر کتابخانه های مشهور دنیا میتوان یافت. قدیمترین نسخه آن که تازمان ما رسیده در سال ۸۹۵ هجری، یعنی دوسه سال پس ازنگارش آن (والبته در زمان زنده گی جامی ودوسه سال پیش ازدر گذشت وی) استنساخ شده، حالا به شمارهٔ ۹۷۸. دربخش نسخه های خطی شرقی اکادیمی علوم ازبکستان شوروی نگاه داشته میشود. نسخه دیگری که به شماره ۳۳۷۶ دربخش نسخه های خطی اکادیمی علوم ازبکستان شوروی وجود دارد نیزخیلی قدیمی است وبه دست درویش محمد طاقی کتابت شده . همین درویش محمد طاقی که همعصر جامی بود درسال ۱۴۷۷ کتاب «لب لباب» اثر حسین واعظ کاشفی را کتابت کرده است . (۱) نسخهٔ سومی که درماه مارچ ۱۵۰۰ به دست یعقوب محمد بن یوسف بن سلیمان کتابت شده در کتابخانهٔ برلین نگاه داشته میشود . (۲)

این دلیلها نشان می دهد که « بهارستان » از همان روزهای اولی که ازقلمرو خامهٔ جامی تراوش کرد ، شهرت پیدا کرده بوده است . پس از به وجود آمدن صنعت چاپ، این اثر بازهم مشهور ترگردید زیرا که دو بار باشرح وتوضیحات ترکی دراستانبول (سالهای ۱۸۵۹ و۱۸۷۷) هفت بار در هندوستان درشهرهای کانپور ، لکهنو و بمبی (سالهای ۱۸۸۷ -۱۹۰۷)، یکبار در روسیا (سال ۱۸۴۶) ، سه بار در تهران (سالهای ۱۳۰۸ هجری، ۱۹۳۳ ، ۱۹۶۱) به طبع رسیدو به چندین زبان ترجمه ونشر شد که بعضی ازآنها رادراینجا ذکر میکنیم .

در سال ۱۷۷۸ ترجمهٔ لاتین وآلمانی روضه هشتم « بهارستان » در روسیا چاپ شد . (۳) پس ازآن درسال ۱۸۴۶ خاورشناش اتریشی اوتا کارشلخته وسپردمتن دری «بهارستان» را یکجا با ترجمهٔ المانی آن در روسیا نا به طبع رسانده (۴) درسال ۱۸۵۸ ترجمهٔ ترکی «بهارستان» و ترجمهٔ انگلیسی آن به ۱۸۸۷ دربنارس و به سال ۱۸۹۹ دربمبی انتشار یافت . (۵) درقرن نزدهم پارچه هایی از « بهارستان» به زبانهای اردو، پنجابی چکی وپښتو نیزترجمه شده وهمچنان درهمین قرن ، ادیب مشهور از بک محمدرضا آگهی «بهارستان» را به زبان مادری خودترجمه کرده است . هانری ماسه شرقشناس فرانسوی درسال ۱۹۲۵ ترجمهٔ کامل فرانسوی « بهارستان» را بامقدمه (۶) وحواشی به چاپ رسانده ومنابع حکایتهای «بهارستان» را نیزتحقیق کرده است . (۷) درسال ۱۹۵۷ «بهارستان» به شکل مختصر ومنتخب به زبان

---

(۱) فهرست نسخه های خطی شرقی اکادیمی علوم ازبکستان شوروی، جلد ۲، ۱۹۵۴، ص ۷۱-۷۲

(۲) یک نسخهٔ نسبتاً قدیمی «بهارستان» که درماه صفر ۹۷۱ کتابت شده به شمارهٔ ۴۶۴۲۵ در (درص ۵۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

چکی توسط یان‌مار یک درپراگ ترجمه‌ونشرشده ودرسال ۱۹۶۴ در باکوتوسط رحیم سلطانف به زبان‌آذری‌ترجمه‌شده است .

خواننده‌گان روس‌نیز ازیکصدو پنجاه‌سال پیش‌تاکنون‌با «بهارستان» شناسایی‌وآشنایی دارند درسال ۱۸۲۵ درمجلهٔ « اخبار ارو پا» شخصی به‌نام ای . اس . پارچه‌ها یی از« بهارستان» را بعنوان « لطیفه هاو حکمتها » به زبان روسی‌چا پ کرد. درهمین سال ، چندلطیفه وحکایت « بهارستان » درصحیفه های‌مجلهٔ « اخبار آسیایی » نیزبه‌طبع رسید . درسال ۱۸۷۷ شرقشنا س مشهور رو س ای . ان . بر یازین درکتاب‌خود به عنوان « تار یخ ادبیات عمو می جهان » و اکاد یمیسن ۱ . کر یمسکی دراثرخود بنام « تار یخ‌فارس ، ادبیات وتعلیمات درو یشی‌آن » درسال ۱۹۰۳ ، پارچه هایی‌از « بهارستان» را درج کردند. درسال۱۹۳۵ك چا یکین تر جمهٔ چارده‌حکایت«بهارستان»رابامتن اصلی‌آنها به‌شکل کتا بچهٔ‌علیحده‌نشر کرد. ترجمهٔ کامل رو سی « بهارستان » که‌بدست میخاییل زندتحت‌تحر یر کمال‌صدرالدین عینی صورت گر فت در سال ۱۹۶۴ ازطرف‌نشر یات « عرفان » تاجیکستان بنشر سپرد ه‌شد .

البته‌تعدادترجمه های کامل وترجمه های قسمتی از « بهار ستان » از آنچه مادر اینجا ذ کر نمودیم‌ز یادتراست ، این‌خود نشان‌میدهد که « بهارستان»درگنجینهٔ ادبیات‌جهان ، مقامی ممتاز ودرشرق‌وغرب شهرتی‌بزرگ‌دا رد، آثرامردمان گونا گون به‌ز بانهای‌مختلف‌میخوانندوازاندر زهای آن بهره‌میگیرندواین امر باعث‌افتخار مردم‌دری‌ز بان(مخصوصاً هموطنان‌آن‌بزرگ‌مرد هراتی)است .

بخش‌نسخه های‌خطی کتابخانهٔ« مکتب‌مطالعات‌شرقی‌وافریقا یی» پوهنتون‌لندن،موجوداست.

(۳) ترجمهٔ کامل لاتین یکجا بامتن‌اصلی « بهارستان » به کو شش ا گنا ز فون ستیو مر منتشر شده‌است . نگهت

(۴) « کتابفروشی‌مر کزی » تهران‌از روی‌این‌چاپ درسال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱) بهارستان را با چاپ آفسیت منتشر کرده‌است . نگهت

(۵) در کتاب «لطایف‌وسطا یبات‌فارسی» Persian with and Humour اثرچارلس ادوارد ویلسن (مترجم هفت‌پیکر نظامی گنجه یی،دفتردوم‌مثنو ي‌مولاناجلال‌الدین بلخی،الهی‌نامهٔ عطار) که‌بسال ۱۸۸۳ درلندن نشر شده بعض حکایات «بهارستان» از روضهٔ‌ششم به‌نثر و شعر انگلیسی‌ترجمه‌گردیده وبرخی‌شر حها ویادداشتها نیز بدان افزوده شده . نگهت

(۶) این‌مقدمه‌توسط‌همکار گرامی شاغلی پوهنمل شاه‌علی‌اکبر به‌دری‌ترجمه شدو درمجلهٔ ادب (شمارهٔ ۵ - ۶ سال ۱۳۵۲) انتشار یافت.

(۷) پیش‌از کار ارزندهٔ‌هانری‌ماسه‌ترجمهٔ فرانسوی « بهارستان» به‌دست آ . رو A. Raux صورت‌گرفته ودرپار یس به‌سال ۱۹۱۱ منتشر گردیده است . نگهت

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهندوی محمد امین

تحقیق مقایسوی سوابق
خانوادگی محصلین عقب‌مانده‌درذکاوت

هدف اصلی این تحقیق این بود تادر یافت نماید که آیا سوابق خانوادگی تاچه اندازه بر آموزش وسازش اطفال وجوانان تاثیر دارد .گفته می شود که ا زجملهٔ مهمترین عواملیکه با عث عقب ماندگی دروس میگردد همانا فضای ناگوار خانواده و عکس العمل منفی وا لد ین و د یگر کسانی میباشد که باآمو زنده یکجا زندگی‌میکنند . روانکاوان خانواده رابمنزلهٔ آزمایشگاه رو حی مید ا نند که د رآ ن شخصیت و سر شت ا نسا نی ریخته شده قوام ود وا م میبا ید . همچنین خانواده به پرورشگاهی تشبیه می شود که از آن تمدن بشر ی تشکل میکند. بدون شك وضع محیطی خانواده بررفتار وسلوك اطفال و جوانان تاثیر بسز ایی دارد وبدون آگاهی از وضع زندگی خا نوادهٔ اطفال وجوانان مر بیان وعلما ی تعلیم و تربیه نمی توانند ایشان رادر انکشاف‌ذهنی احساساتی وجسمی یاری ومدد گاری نمایند و فضای صحت وسلامت روحی را برای شان آماده سازند . ✡ازهمین‌جهت است که تحقیق‌در سوابق خانوادگی را نظریه اهمیتیکه در سا حه تعلیم و

✡ این اثر خلاصه وفشردهٔ تحقیق علمی است که جهت ار تقاء به رتبه علمی پوهنوالی تقدیم گردیده است .اصل آن تا هنوز چاپ نشده و نزد مو لف مو جود ا ست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

تربیه اطفال وجوانان دارد بعهده گرفته ام،امید وارم که ازین راه بجوانان‌وطن مصدرخد متی گرد م .گرچه تتبعات علمی دامنه د اری درممالك دیگر درحصهٔ شاگردان‌عقب‌مانده‌درذ کاوت بعمل آمده ومشکلات‌و معضلات مربوطهٔ آنها از نگاه های مختلف تحلیل وبررسی شده است ولی بعضی ازا ین بررسی ها شخصیت ،دلچسپی وذهنیت اطفال و جوانان‌رامسؤول عقب ما ندگی وا نمود کرده است و برخی هم روابط خا نوا دگی اطفا ل مسا ئل ا قتصا دی و اجتما عی ، سوا بق تعلیمی وا لدین ،عادات مطالعه و فعالیت های ما ورای نصا ب تعلیمی شانرا مسئول عقب ماندگی میداند.

بطو رمثا ل وا یگند ، لا یب سن ،سو رگن ، بر گس ، بر یسی ، د یر بو رن و یو نگ ، استا بر و ك هر یك کو شیده ا ند تا ا زنگاه ها ی مختلف تا ثیرات عوا مل اقتصادي واجتماعی را بالای اطفال و جوانان تا جا ئیکه به عقب ماند گی درمکتب مربوط است باز رسی نمایند.نتایج مطا لعات این دانشمند ان عوامل مختلفه‌رادر ین مورد ذیدخل میدانند که باعث عقب ماندگی درمکتب میگردد .از بررسی های این‌دانشمندان برمی آید که تا هنوزعلل وموجبه عقب ماند ه گی حل وفصل نگردیده وچاره های‌اطمینان‌بخش جهت مداو ای آن دردست‌نیست.بنابر این هر اقدام موثری‌در ین‌راه بایدبه‌قدردانی‌نگریسته‌شود.

ازطرف دیگر چون تفاوتهای زیادی بین ارزش ها، ذ هنیت ها ومعضلات افراد کشور های دیگروافراد کشورما موجود است وایجاب می نماید که مطا لعه دامنه دا ری د رین‌ساحه در مملکت مانیز صورت بگیرد .چه تنها یك یاچند دلیل معدود باعث عقب ماندگی شاگردان زرنگ وذکی نمیگردد ولی نظربه ایجابات اجتماعی،اقتصادی و کلتو ری که د ر اجتما عا ت مختلفه موجود است‌عوامل زیاد ومتفاوتی رایافته می توانیم که‌باعث عقب ماندگي شاگردا ن ز رنگ و ذ کی گردد.

روانشناسان عقیده دارند که هرطفل هما نطوریکه بااستعداد های ذ هنی وخصوصیات هیجانی که نمی تو ا ن ا نها را تغیر د ا د بمکتب می آیند به همین قسم هر طفل سا بقه خانواد گی خود را نیز بمکتب می آورد .از والدین گرفته تابراد ران وخو اهران همه‌با وی بصورت غیر مستقیم بمکتب می آیند .اجداد واسلا فش نیز باوی‌همراه اند.

اجداد ش نه تنها از راه وراثت که در ساختما ن شخصیت و ی مو ثر بوده اند و یر ا کمك کرده اند یعنی نه تنها وی‌را در تشکل جسمی، استعداد های فطری ، محدودیت‌های‌ذکائی وطبیعت اساسی کمك نموده اند بلکه بوسیلهٔ بعضی از ذهنیت ها ،رسوم و عادات وارزشهائیکه

از یك نسل به نسل دیگری انتقال پذیر است نیز ایشان را تحت تاثیر می آ و رند .د ر نتیجه گفته می توانیم که عقب ما ندگی وضعی است که تنها اوضاع مختلفه مکتب آنرابار نمی‌آورد بلکه این وضع درشخصیت اطفال قبل ز انکه به صنف اول شامل شوند سو جود است.ازینجا است که احتیاج شدید ومبرم برای مطالعهٔ سو ابق خانوادگی اطفا ل و جوا نان عقب ما ند ۀ درذ کاوت احسا س می شود .

عقب ماند ۀ درذ کاوت بصورت عموم به کسانی اطلا ق می شود که متناسب‌به استعداد های طبیعی خو د دروس مکتب را یاد گرفتهٔ نمی توانند. از نگاه محققین ومتتبعین شاگردان‌عقب ماندۀ از نگاه ذ کاوت‌آنها ئی اند که در نمرات‌امتحانات‌ا کتسابی بقدر یك یا بیش از یك‌انحراف سعیا ری از لیاقت ذهنی پیش‌بینی شدۀ شان پا یا نتر می باشند (نمرات ذهنی به‌اساس نمرات استعداد تعیین می شود) .

اصول تحقیق :

جهت مقایسهٔ سوابق خانواد گی محصلین عقب ماند . درذ کاء ومحصلین پیشرفته‌در ذ کاء هشتاد نفر از بین تقریباًیکصد و هشتاد نفرمحصل صنف اول سال ۱۳۵۲ پوهنځی تعلیم‌وتربیه انتخاب وبعد نظربه نمرات استعداد ونمرات امتحان سمستر اول سال ۱۳۵۲ به دو دسته تقسیم گردیدند .طوریکه دسته الف ودستهٔ ب از نگاه استعداد باهم مشابه اند واز نگاه اکتساب‌دروس مکتب از هم فرق دارند چنانچه دستهٔ الف طورسو فقانه ومتناسب به استعداد های‌طبیعی خود دروس محوله را پیش برده اند. ولی دستهٔ ب بر عکس بدروس محو له‌خو یش‌عقب ماندگی بارزنشان میدهند.تشابه دو دسته از نگاه استعد اد به سویه ۹۹ فیصد اعتما د آزمایش شده و همچنین تفاوت دو دسته از نگاه اکتساب به سو یه ۹۹ فیصد اعتماد تثبیت گر د یده ا ست .

بعدازتعیین وتثبیت‌دسته های‌الف‌وب(دسته‌الف‌به‌شاگردان‌پیشرفته‌ازنگاه‌ذ کاء ودستهٔ ب‌به شاگردان عقب‌مانده ازنظرذ کاء اطلاق‌می‌شود) به‌هر دو د سته پرسشنامه‌هایی دستهٔ‌تو زیع گر د ید که خوا هان سوابق خانوادگی شان می باشد. این پرسشنامه‌ها مشتمل بر بیست سوال بود که اکثر سوالات ایجاب نوشتن یك یا دو خط جواب را می نمود و بعضی سوالات محض به‌نشانی نمودن جوابیکه‌تهیه‌شده‌و یا به‌نوشتن(بلی)یا(نه) اکتفامیکر د .

بعدازهم نتائج حاصله تحلیل و تجزیه گردید وتفاوتهای یا فته شد ه وآزمایش وسو یه اعتماد بین هر دو دسته از نگاه احصائیه تثبیت گردید (مراجعه شود به جدول ۲ـالف)

ـ جدول ۲ب :ـ تحلیل احصائیه وی نتایج جدول ۲ـ الف .

طبقه بندي پرسشنامه		درجه آزادي	سويه اهميت	ملاحظات
تعداد اعضاي خانواده				
دسته الف	۱۰۲ر۰	۱	۰۵ر۰	بي اهميت
دسته ب				
درجه تولدي				
دسته الف	۱ر۶	۱	۲۰ر۰	با اهميت
دسته ب				
تحصيلات پدر				
دسته الف	۲۴ر۷	۱	۰۱ر۰	بااهميت
دسته ب				
شغل پدر				
دسته الف	۱۲ر۳	۱	۰۱ر۰	با اهميت
دسته ب				
وضع اقتصادي خانواده				
دسته الف .	۶ر۳۱	۱	۰۲ر۰	با اهميت
دسته ب				
مشکلات خانوادگي				
که باعث سکتگي دروس شده است .	۰ر۲	۱	۰۵ر۰	بي اهميت
دسته هاي الف و ب				

(c) ketabton.com: The Digital Library

جدول ۲-الف نتیجه تحلیل وتجزیه جوابات پرسشنامه ۶۲ نفر محصلین عقب مانده درذکاوت و محصلین لایق وذکی صنف اول پوهنځی تعلیم و تربیه د رسال ۱۳۵۲

طبقه بندي پرسشنامه	مختصات	دسته الف ٪	(۳۲) نفر تعداد	دسته ب ٪	(۳۰) نفر تعداد	ملاحظات
تعداد اعضای خانواده	۳-۱	۶٫۱۸	(۲)	۶٫۶۶	(۲)	
	۷-۴	۳۴٫۳۷	(۱۱)	۳۰٫۰۰	(۹)	
	۱۵-۸	۵۹٫۳۷	(۱۹)	۶۳٫۳۳	(۱۹)	
درجه تولدي	اول	۳۴٫۳۷	(۱۱)	۲۳٫۳۳	(۷)	
	میانه	۵۶٫۲۵	(۱۸)	۵۳٫۳۴	(۱۶)	
	اخیر	۹٫۳۷	(۳)	۲۳٫۳۳	(۷)	
تحصیلات پدر	ابتدائی	۱۸٫۷۵	(۶)	۶٫۶۶	(۲)	
	بکلوریا	۴۰٫۶۳	(۱۳)	۱۰٫۰۰	(۳)	
	لیسانس یا بالاتر	۱۲٫۵۰	(۴)	۳٫۳۴	(۱)	
	بیسواد	۲۸٫۱۲	(۹)	۸۰٫۰۰	(۲۴)	
شغل پدر	وظیفه دار رسمی	۵۳٫۱۳	(۱۷)	۱۰٫۰۰	(۳)	
	دهقان یا بیکار	۴۶٫۸۷	(۱۵)	۱۹٫۰۰	(۲۷)	
	فوت شده	۲۱٫۸۷	(۷)	۳۳٫۳۳	(۱۰)	
وضع اقتصادي خانواده	پایانتر از متوسط	۳۴٫۳۷	(۱۱)	۷۰٫۰۰	(۲۱)	
	متوسط	۶۵٫۶۲	(۲۱)	۳۰٫۰۰	(۹)	
مشکلات خانوادگي که باعث سکتکی دروس شده	مشکلات	۵۹٫۳۸	(۱۹)	۶۰٫۰۰	(۱۸)	
	عدم مشکلات	۴۰٫۶۲	(۱۳)	۴۰٫۰۰	(۱۲)	

نوت . دسته الف به محصلین لایق وذکی ودسته ب به محصلین عقب مانده درذکاوت اطلاق میشود.

جدول- ۱ :- نتایج وتحلیل احصائیه وی تعیین دسته ها ی الف وب (دسته الف به محصلین پیشرفته در ذکاوت ودسته ب به محصلین عقب مانده در ذکاوت اطلاق می‌شود)

تشریحات	اوسط حسابی	انحراف معیاری	ز - تست	ت - تست	سویه اهمیت	ملاحظات
از نگاه استعداد						
اول . دسته الف (۳۰ نفر)	۵۹ر۳	۶ر۳	۰ر۲۱	۰ر۲۰۷	۰ر۰۱	بی اهمیت
دوم . دسته ب (۳۰ نفر)	۵۹ر۶	۶ر۵		دف - ۷۸		
از نگاه اکتساب						
۱ - دسته الف (۳۰ نفر)	۷۵	۳ر۵	۹ر۵۹	۱۰ر۹	۰ر۰۱	با اهمیت
۲ - دسته ب (۳۰ نفر)	۵۷	۱۲		دف - ۷۸		
از نگاه نمرات امتحان کانکور						
۱ - دسته الف (۳۰ نفر	۵۷ر۵۵	۲ر۰۰	۲ر۳۱	--	۰ر۰۵	با اهمیت
۲ - دسته ب (۳۰ نفر)	۵۶ر۶۵	۱ر۳۶				

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرضیه‌هایکه باید آزمایش گردد و یا سوالاتیکه باید جواب داده شود درین تحقیق سوالات ذیل مطرح وجوابات قناعت بخشی برای آنها جستجو شده است.

آیا فرقهای قابل اعتنا بین محصلین ذکور عقب مانده در ذکاوت ومحصلین ذکور پیشرفته در ذکاوت از نگاه های ذیل موجود است ؟

الف ـ تعداد اعضای خانواده .

ب ـ درجه‌بندي تولدی محصلیکه تحت مطالعه قرار میگیرد به‌مقایسهٔ برادران وخواهرانش.

ج ـ تحصیلات والدین

د ـ شغل و وظیفهٔ والدین

ه ـ وضع اقتصادی خانوا ده

و ـ روابط اجتماعی اعضای خانواده

نتایج تحقیق :

نتایج تحلیل وتجزیهٔ این تحقیق نشان میدهد که فرقهای قابل اعتناء بین محصلین ذکور عقب ماندهٔ از نظر ذکاء و محصلین ذکور پیشرفته از نظر ذکاء بدرجهٔ اول از نگاه تحصیلات والدین خصوصاً تحصیلات پدر، شغل والدین خصوصاشغل پدر ووضع اقتصادي خانواده موجود است . بدرجهٔ دوم تعداد اعضای خانواده ودرجهٔ تولدی محصل نقش عمده را دارد. اگر بدرجهٔ تولدی نگریسته شود دیده می شود که (۲۴) فیصد به مقابل (۱۰) فیصد محصلین عقب مانده در ذکاوت، کوچکترین طفل خانواده می باشد. این خود نشانهٔ دیگر است که این گروه را از گروه دیگر متمایز می‌سازد ونشان میدهد که محصلین عقب مانده در ذکاوت ،بیش از حدودی لزوم مورد توجه والدین خویش بوده اند .از طرف دیگر دیده می‌شود که هردو دسته در مواجه شدن به مشکلات خانوادگی یامواجه‌نه‌شدن ،باهم مشابه‌اند و کدام فرق قابل اعتنابین شان دیده نمی شود .

این وضع ثابت میسازد که دربین افرادیکه قوای ذهنی مشابه دارند تحت‌عین‌شرایط کسانی به اخذ نمره خوبتر نایل میگردند که بفر اگرفتن دروس محوله تشویق وترغیب شده باشند . همچنین تعداد خانوادهٔ این دو گروه باهم تقریبا مشابه است که ازنگاه احصائیه هیچگونه فرق قابل اعتنا را یافته نمی توانیم .این وضع نیز فرضیهٔ را تائید میکند که:

انسان باید سوابق خانوادگی وسویهٔ وظیفوی اولیای شاگردان را ازنگاه رویداد هاوپیش آمد های مطالعه نماید که شاید روابط خانوادگی را بطرق مخصوصی تحت تاثیر آورده باشد .

مآخذ:

1. AACTE, "Performance-Based Teacher Education," Journal of Teacher Education, 24: (fall 1973)

2. AACTE Performance-Based Teacher Education, PBTE series No. 1 Washington, D.C., 1971

3. Bressee, Clyden "Affective Factors Associated with Academic Underachievement in High School Student," Dissertation Abstracts, No 17, 1958.

4. Burgess, Elva, "Personality Factors in over—and Underachievers in Engineering, Dissertation Abstracts, No. 16, 1953

5. Davis, Frederick B, Educational Measurment and their Interpretation, Wadsworth Pub. Co., Belmont 1964

6. Dearborn, Walter F., "The Students Background in Relation to School Success," Guidance Conference on the Measurement of Student adjustment and Achievement, Ann Arbor, 1949

7. Downie, N.M. & R W Heath, Basic Statistic Methods, Harper & Brothers, N.Y., 1959

8. Liebman, O.B. "The Relationship of Personal and Social Adjustment in Academic Achievement in Elementary Schools, Dissertation Abstraacts, vol 14, No. 6659, 1954

9. Morgan, H.H., "Psychometric Comparison of Achieving and Non-achieving College Students of High Ability," Journal of Consulting Psychology, 16, Aug. 1958

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند میرامان الدین انصاری

اقسام و مدارس روانشناسی

در آغاز قرن ۲۰ روانشناسی به پیشرفت های زیادی نایل گردید، به اندازه‌یکه بیشتر ازان بحیث جزئی از فلسفه تلقی نگردیده حیثیت یك علم علیحده و مستقل را حاصل کرد. درین وقت دونفر از علمای برجسته یکی وونت جرمنی ودیگر ولیم جیمز امریکائی ادعای روانشناسی را بحیث یك علم مستقل تذکر دادند ـ نفراول درسال ۱۸۹۲ اظهارداشت روانشناسی باید چیزی راتدقیق نماید که ماآن رابنام تجربه داخلی یاد میکنیم یعنی احساسات وحواس خودماافکار واراده خود ماواین هاچیز هایی اند که ازتجاربی بنام تجارب خارجی فرق دارند وتجارب اخیرا لذکر موضوع علوم طبیعی راتشکیل میدهند. ولیم جیمز متفکر برجسته امریکانوشت: «روانشناسی علم حیات روحی است هم از کیفیت وهم ازحالات آن. کوانف آن عبارت از چیزهایی است که ماآن را بنام احساسات خواهشات، قوهٔ درك، استدلال، فیصله ها، واشال آن میشناسیم. طبق نظریه وونت وجیمز موضوع روانشناسی عبارت ازمطالعه شعورو طریقه ئیرا که برای دریافت آن بکاربردند عبارت بود ازمطالعه باطنی تعمق وتفکر در باره ذهن خود ماویادداشت نمودن تمام آنچه هنگام تفکر، احساس، تصمیم واراده میان واقع میشود. برای اینکه این هدف بصورت قناعت بخش بدست آمده بتواند بعضی شرایط لازم است والایك تعداد زیادآنچه از لحاظ روانشناسی باارزش باشد. ازحافظهٔ نفریکه بمشاهدهٔ داخلی یامشاهدهٔ باطنی متهمك است ـ فراموش وفراموش خواهد شد.

روانشناسی انفسی (یا روانشناسی از طریق خودنگری)

طوریکه پیشتر گفته‌شد این نوع روانشناسی باوونت آغاز یافت وکاروی زمینه را برای مساعی دیگران درین سمت بازنمود، مطلب عمده درین بود که دریافت شود که زمانیکه شخص بعوامل دنیای خارجی عکس العمل نشان میدهد درذهن وی اصلا چه واقع میشود؟ نخست درین راه کار از طریق انطباعی شروع گردید. بدین طریقه هنگامی که حواس توسط اشیای خارجی برانگیخته میشود چگونگی احساساتی که درشخص تولید میشود دریافت وتشخیص گردد. برای مثال رنگی از رنگ ها بنفرنشان داده میشود. وسپس آن شخص تاثیراتی را که دیدن آن رنگ دروی تولید کرده است ویا احساسات تولیدشده خود را بیان وثبت میدارد یاصدائی یا اوازی بوی شنوانده می شود. ووی تاثیرات آن آوازرا برخود شرح وثبت مینماید. بهمین طریق درمورد تمام حواس مهم که بنام حواس خمسه یادمیشوند این تجارب تکرار ونتایج مفیدی بدست آمد، معلوم گردید که درهر تجربهٔ حسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیشتر ازیك عنصر احساس موجود میباشد، برای مثال درجائیکه مساله ذائقه مضمر با شد بیش از یك حس ابتدائی حاضر نمیباشد شخص عادی نمیداند آنچه را بنام مزه یا ذایقه نعناع یاد میکند درحقیقت بوی هم دران شامل است همچنان لمس برچار احساس ابتدایی جلدی ـ درد، فشار، سردی وگرمی متکی است. چون هریك ازاین احساسات ازلحاظ درجهٔ حساسیت دراشخاص مختلف متفاوت است بنا بران تجربه لمس حتی دریك شی واحد ـ طبعاً متفاوت می باشد .

برای اینکه این طریقه بطرز قناعت بخشی تطبیق وتعقیب گردد عوامل وشرایطی که تحت آن تجارب عملی گردیداکیداً ودتیقاً عملي بود. شرایط همان شرایطی بود که ساینس دان درلابراتوار خود آن شرایط را عملی ومهیا میکند وباکسیکه احساسات ویاعکس العمل های خودرا ثبت میکند نفر ورزیده وتجربه کار همراه می بود . خودلابراتوار مجهز بسامان ولوازمی بود که بمرورایام خوبترو بهترشده رفته است .تا اندازهٔ امکان سعی میشد که به تصادفات و اتفاقات چیزی گذاشته نشود .زیرا این اشخاص در تعقیب وتدقیق موضوع خودبهمان اندازه جوانب آفاقیت آنرا درنظر داشتند که بیولوژی دان ها وفزیك دان ها باموضوع بیولوژی وفیزیك شان.

طوری که ذکرشدطریقه انطباعی اساس واقعی طریقه مشاهده باطنی را تهیه کرد .باتجارب بسیط حسی سروکار گرفت اما مشاهدهٔ باطنی بعداً با تجارب بسیار مغلق و پیچیده سروکار پیدا کرد .برای مثال زمانیکه یك نفر دووزن را بدست میگیرد ،وزن ثقیلتر رابیکدست ووزن سبکتر را بدست دیگر ویازمانیکه یکنفر شکل ورنگ کدام زیوری را در یك زمان می بیند هر گونه تجربه که شخص با ن مواجه میگردد میشود که بطریقه انفسی یا مشاهده باطنی برسی شود وکسیکه درمشاهده باطنی مهارت خوب حاصل کرده باشدموقعیکه چیزی بروی واقع میشود آن رابصورت درست شرح داده میتواند ،بعضی ها میگویند مشاهدهٔ باطنی درمورد بسی تجارب بصورت صحیح ودرست قابل تطبیق بوده نمی تواند زیرا ذهن انسان باندازه زیادی باخودتجربه مذکور مصروف است . که نمی تواند بصورت کامل یا در آن واحد گفته بتواند که از لحاظ روانی چه واقع میشود وباساس ادعای همین منتقدان و مخالفین عوض عملیهٔ مشاهدهٔ باطنی بعملیه معاینه تجربه یاحالت گذشته می پردازیم وتجربه راوقتی شرح میدهیم که خود آن گذشته و سپری شده است. اما آنچه را روانشناسی مشاهدهٔ باطنی میخواست ثابت سازداین بود که زمانیکه شخص بمقابل دنیای خارج عکس العملی نشان میدهد روحاً بروي چیزی میگذرد که همین راسیتوان با صول علمی مطالعه و تفسیر کرد .

اما ایضاح کامل حالت یا کوایف روحی ازراه مشاهدهٔ باطنی متضمن مشکلات است

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازهمه اولتر زمانیکه از لحاظ مسرت با صطلاح (شادی مرگک) میشویم ویا ازلحاظ غم زیاد محزون میشویم ویا به‌ترس‌زیاد که موهای انسان راست گردد ـ دو چار شویم ویا بخنده که با صطلاح «گرده کفا ذك» باشد سواجه گردیم ـ مشکل است بحالتی باشیم که بتوانیم این تجارب و یا این حالات روحی را بصورت صحیح ودرست ایضاح کنیم ویا بعبارت دیگر تحت این شرایط بحالی نیستیم که‌مشاهده باطنی را درست انجام داده بتوانیم وازعهده‌شرح آن برائیم ودرحالاتیکه بمشاهدهٔ باطنی آماده باشیم این تجارب وجود نمیداشته باشند . وازطرف‌دیگر باین‌مشکل هم بایستی سر تسلیم را خم کنیم که مشکل است مدرکات دیگران را که ازطریق مشاهده باطنی بدست آورده اند ، بصورت کامل فهمیده بتوانیم زیرا الفاظ وکلماتی‌راکه او استعمال میکند . شاید مطلوب او بعین معنی ومفهومیکه ما ازان استنباط‌میکنیم نباشد . برای مثال هرگاه کسی بما بگوید که دیروزموقعیکه دید آفتاب بعقب کوه قوروغ غروب میکند به اندازهٔ خوشحالی با و دست داد که‌خویشتن‌را بحال‌جذ به‌احساس کرد .مانمی توانیم بصورت واقعی بدانیم که اصلاً اوچگونه وبچه حالت خود راهنگام غروب احساس کرد ویا ماهیت وخصوصیت واقعی تجربه ازمعاینه غروب آفتاب چه بود . بالاخره باید گفت که طریقهٔ مشاهدهٔ باطنی محدود ویا مقید بحالت یا بسویه شعوری است واز ذهن لاشعوری حکایتی کرده نمی تواند ،زیرا برای فهمیدن حالت روحی نه تنها باید ازحالت شعوری واقف ومعلومات درست داشته باشیم بلکه ازحالت غیر شعوری نیز لازم است ،علم داشته‌باشیم . اگر چه طریقه مشاهده باطنی صد فیصد به نتایج مثبت منتهی نمیگردد اما برای مطالعه روانشناسی ویا برای مطالعه حالات وتجارب روانی نمی‌توانیم‌ازان کاملا چشم‌بپوشیم.

مدرسهٔ کرداری:

در برابر رواشناسی انفسی مدرسه‌دیگری‌بنام مدرسه کرداری از طرف یك عالم امریکائی بنام واتسن‌روی کارآمدوی ادعا نمود که تنها از راه مطالعه کرد ار زن ومرد وطفل وحیوان میتوانیم روانشناسی را بحیث یك ساینس ویك علم مثبت‌درآوریم ، اما نباید گفت ،صرف واتسن بود که اهمیت مطالعه کردار را بحیث یك وسیله فهمیدن عملیه های ذهنی خاطر نشان ساخت ،مدت هاپیش از وی روانشناسانی مانند سکدوگل وکتل ضرورت مطالعه کردار را ذکر کردند.اما این مردم‌علاوه‌برمطالعه کردار اهمیت مشاهده باطنی را نیز در راه انکشاف علم روانشناسی ازنظر نینداختند. یکنفر امریکائی دیگر بنام تهارند ایك از راه‌تجارب‌خودبالای کردار حیوانات‌جهت تخمین استعداد فطری حیوان درعملیه آموزش خدمت قابل وصفی در راه

(c) ketabton.com: The Digital Library

انکشاف علم روانشاسی- انجام داد .وی از روی تجارب بر چوچه سرغ، گربه و بوزینه باین نظریه رسید که حیوانات از راه عملیه آزمایش وخطا میاموزند. یعنی برای حل یکمساله حیوان بحرکات مختلف می پردازد وحرکاتی که در راه رسیدن بهدف موثر ثابت نمیشود ترك وحرکات کامیاب وموثر تقویه گردیده و برای رفع معضله آموخته می شود . اما گفته نتوانست که چگونه حیوانات از این طریق میاموزند زیرا طریقه مشاهده باطنی بحال ایشان قابل تطبیق نبود .اما باین اندازه یقین حاصل کرد که عملیه آموزش متکی بر دو قانون می باشد (۱) قانون مشق و تمرین و(۲) قانون اثر. هرقدر زیاد تر می آموزد بیشتر موفق میشودو هرقدر بیشتر موفق میشود اطمینان وقناعتش زیاد تر میگردد والبته عکس این هم درست است.در مطالعه روانشناسی تر بیتی تار ندایك عین رویه را درمشاهده کردار اطفال بکار برد وبصورت ثابت باین نکته رسید که پیش از اینکه طبیعت وفطرت انسان فهمیده شده بتواند روانشناسی بایستی مساعی خود را بمشاهده کردار متمرکز سازد .

واتسن این نظریه راپسندید ومساعی خود را بصورت جدی در راه تقویه فرضیه کرداری متمرکز ساخت وتوصیه نمود که طریقه یا اصول مشاهده باطنی بایستی کاملا از بین برود وبعوض تنها طریقه آفاقی که ازطرف روانشناسان حیوانی مورد استفاده قرار دارد تعقیب گردد. درست نیست اگر بگوییم واتسن تنها مدرکات تار ندایك ودیگر روان شناسان حیوانی را گرفته واستدلال خود را برکار آنها متکی ساخت .خود اونیز تجارب مشابهی را انجام داد که نتیجه این تجارب عقیده‌اش را درباره مدرسه کرداری تقویه بخشود، بصورت مختصر نظریه او قرار ذیل بود:تمام کردار انسان وحیوان نتیجه انعکاس های مشروطاست وتمام افکارواحساسات بوسیله تجارب گذشته که در دستگاه عصبی ثبت شده اند مشروط میگردند.معنی بسیط انعکاس مشروط این است که بمقابل انگیزه مختص یك پاسخ مختص ازطرف جسم زنده بمیان میاید یا واقع میشود. برای مثال لعاب دهن سگ گرسنه هنگام دیدن غذا جاری میشود این یك پاسخ یا عکس العمل طبیعی است . اما بالفرض اگر پیش از ارائه غذا یك زنگی را بصدا آرید و بعد غذا برایش بدهید واین عمل راچندمرتبه تکرار کنید و قتی خواهد رسید که بدون ارائه غذاتنها بنواختن زنگ لعاب دهن سگ جاری میگردد . یعنی پیش از اینکه سگ غذا رابیند محض بشنیدن صدای زنگ آب دهنش میرود . باین حساب عکس العمل طبیعی جریان لعاب دهن بانگیزه صدای زنگ مشروط ساخته شده .اما واتسن.درحالیکه از رهگذر نتیجه حاصله ازموضوع روانشاسی حیوانی مرهون تا رند ایك بود -یکی از علمای روسی بنام پاولاف

(c) ketabton.com: The Digital Library

که برسگ ها تجربه کرده ونشان داد که انعکاس مشروط چگونه درسیستم اعصاب تشکیل میگردد، نیز باید منت گزار باشد .

با ساس نظریه واتسن تمام کردار انسان نتیجه این انعکاسات مشروط است ، بشمول تفکر . و احساس تفکر عبارت است از تکلم خاموشانه و یا یك عده حرکات تکلمی است و باندازهٔ خفیف است که یك شخص عادی ازآن آگاه نمیشود . کدام چیزی یا انگیزهٔ خارج ازجسم ما حرکت را می انگیزد و تحریك میکند و بعداً بادیگر حرکات با ستقامت مجراهای تداعی اتصال می یابد . بدین معنی که افکار ما بوسیله انگیزه های خارجی تولید میشود واین پاره ازحرکات تکلمی را بحرکت می آرد این کیفیت عیناً مشابه زنگ تیلفون است که بصدا می آید زیرا ازکدام تلفون اتومات دیگر نمره را دایل کرده اند همچنانکه درموضوع مشاهدهٔ باطنی مشکلات وجوددارد مدرسه کرداری نیز عاری ازمشکلات نیست . بیاید این نظریه را که تفکر بجزازحرکات سریع وغیرقابل مشاهده، وتکلم خاموش و بی صدانیست ـ از نظر بگذرانیم اگراین مفکوره حقیقت داشته باشد چطورمیتوانیم راجع بچیزی فکر کنیم که درآن باره سخن زده نمیشود و یادرآن باره سخن نمیزنیم وقتی که شعری را می خوانیم حرکات تکلمی خودرا بکارسی بر بم ودرهمان زمان امکان دارد این فکر هم بدماغ ما وارد شود که چاشت بجائی دعوت هستیم و بکدام وسیله خودرا بآن خواهیم رسانید ـ بوسیله سرویس ، تکسی یا کدام وسیله دیگر ؟ همچنان زمانی که بحال تکلم هستیم امکان دارد باین اند یشه بیفتیم که برای اظهارمطالب الفاظ وکلمات مناسبی پیدا کنیم اگرفی الواقع تفکر غیراز تکلم خاموش و بی صدا چیزی نیست این کیفیت بایدناممکن باشدعلاوتاً امکان دارد تفکر در باره روابط باهمی اشیای مختلف باشد . برای مثال رابطه (الف) یا (ب) حرکات تکلمی من امکان دارد ازرهگذار تجارب سابقه با (الف) علی حده و با (ب) علی حده ارتباط داشته باشدونه بارابطهٔ یکی بادیگری و برای تفکر درآن باره بایستی من بدون حرکات تکلمی تفکر خودرا انجام دهم تکلم بیصدا طور یکه بعضی اوقات واقع میشود ممکن است ازتفکر نمایندگی کند . چنانکه بعضی اوقات نمایندگی میکندموقعیکه می بینیم لب های یکنفر هنگامی که معلوم میشود بصورت بیصدا باخودحرف میزند ـ حرکت ـ میکند امابصورت عموم تفکر او حتی پیش ازچنین تظاهرات یعنی جنبش لب هایش ـ بوقوع می پیوندد .

ازاین گذشته اگرانسان غیراز یك ماشین که بدنیای ماحول عکس العمل نشان میدهد چیزدیگر نیست مثلاً ماشین تایپ باانگشت نهادن بر کلید حروف به حرکت امده وازخود عکس العمل نشان میدهد ـ چطور میتوانیم بینش پیغمبران ورو یاهای اولیارا که افکارایشان مخص بخودایشان واز نسل معاصر ایشان پیشرفته تراست ایضاح نمائیم ؟ هرگاه ذهن یا روح انسان طور یکه واتسن وپیروان

اوادعامیکنندبصورت‌میخانیکی کارمیکند چطوراست ، که خودآن‌هامشاهده‌باطنی راباچنین جدیت وگر مجوشی‌ردنمایند. اگرنظریه‌شان‌صحت‌میداشت‌خودآن ها چطور می‌توانستند چنین انتقادی را واردآرند یعنی‌انتقادایشان نتیجه‌تفکراتی است‌وآن تفکرات میخانیکی‌نیست این‌حقایق‌بذات خود اثبات‌مینماید که کدام‌عاملی که‌ما آن‌راذهن یاروح‌میخوانیم‌وجوددارد . که‌میتواندبرتجارب‌فز یکی احساس‌بتفکر واندیشه بپردازد .

بالاخره کردار یون خطای سدهشی راسرتکب میشوند،اگراین واقعیت‌را ازنظرنیندازند که قسمت کر دار ماذتیجه تامل‌وتفکر است .ونه باساس نظریه انعکاس‌مشروط ایشان‌میخانیکی و اتوما ت (خودبخود) است . کردار ناشی ازتأمل‌وتفکر چنین معنی میدهد که‌بالفرض‌من درباره هدف یا مطلو بی که‌میخواهم بدست‌آرم بتفکر پرداخته‌ام و برای اینکه بآن هدف نایل‌شوم بایستی تمام جسم من‌بحرکت وعمل درآید یعنی‌تمام‌حرکت های جسم‌بایدباهم هماهنگ‌گردند . حال‌اول از همه‌چیست که‌در باره‌هدف یامطلوب می‌اندیشید وآن رابمیان‌می‌آورد وثانیاًچیست که‌حرکات‌جسم مرادراین راه‌هماهنگ‌ومنسجم‌میسازد کردارانعکاس بی اختیار واتوماتیك است که بمقابل انگیزه معینی‌بمیان می‌آید. برای‌مثال اگرروشنی‌تیزوشدیدبرچشم‌انداخته‌شودچشمك زدن شروع می‌شود این‌حرکات‌چشم ازاختیارخود شخص بیرون است وقبل از آن درآن‌باره ازطرف‌وی فکری‌نشده‌است اما اگرمکتوبی می‌نویسم پیش‌ازعمل‌وحرکت‌نوشتن افکارم متوجه‌نوشتن‌میشود و به‌باین‌اندیشه می‌افتم که‌چه‌بنو یسم وچطورمطلب‌خودرا اظهار کنم.

ازکردار یون‌بسیارچیزها راآموخته می‌توانیم امانمیشود که‌نظر به ایشان‌را نهائی تلقی کنیم ز برابسیارچیزهاهست که‌خارج‌ساحه‌ایشان وقوع دارد .انسان‌ماشین‌صرف‌نیست و نمی توان‌اعمال وحرکات‌اورامانند حرکات‌ماشین‌تلقی کرد . انسان‌بیشتراز ماشین است. فکر میکند، می‌اندیشد حس‌میکند ، اراده‌مینماید وخواهش‌می‌نماید و برای‌ایضاح پارهٔ‌ازاین اشکال کردار یك‌روانشناسی جامع ترو کامل تر نیازمندیم .

روانشناسی مقصودی

این‌مدرسه‌روانشناسی باوصف اعلامیه های شجیع کرداریون‌ادعامینماید که عوامل‌مقصودی وجوددارد که‌ازساحه طبیعی بالاتر ومافوق تراست این مدرسه نام‌خود را ازلفظ هورم Horm که‌لفظ یونانی‌است‌گرفته است‌ومعنی‌آن تشویق یاتحریك‌است به‌عمل‌وآن تحریك یا تشویق ازباطن شخص نشأت میکند نه از دنیای خارج . کسانیکه بدرستی و بوضاحت فکر کرده نمی توانند ـ نمی شود که

ازین واقعیت انکار کنند که چیزی بنام منظور یامقصود انسان وجود دارد وحتی کسانیکه ازطریق نظریات میخانیکی شان سعی میکنند ازچنین چیزی انکارورزند اصلا منظور یامقصودی دارند و آن عبارت ازین است که نظریات خودرا باثبات رسانیده وروانشناسی رابکرداریون تسلیم نمایند. درین جا مطلب ما این است که باایشان شمشیربازی کنیم واین عقیده شان را ردنماییم که میگویند نه حیوان ونه فرد انسان هنگام معروض شدن بتجارب روانی حایز منظور یا مقصودی اند، ما ادعا مینمائیم که انهائیکه تجارب را انجام میدهند صاحب مطلب یامقصدی هستند والاخویشتن رابابن تکلیف اغشته نخواهندساخت که ازکارهای لابراتواری خودنتایج اخذ بنمایند.

موقعیکه لفظ مقصد یامطلب استعمال میشود معنی آن این است که کدام هدف یا منظوری دیده شده است ودرقسمت شخص خواهش باآرزو این است که بآن هدف یامطلب نایل گردد ویا مطلب رابدست آرد. برای مثال شخصی گرسنه است وعمل اودر راه اقناع گرسنگی هدف یامطلب اوست که شاید برستورانی رفته شکم خودراسیر کند هدف سیر ساختن خودرا نه تنها می بیند بلکه خواهش یاآرزو دارد که بآن برسد ودرد گرسنگی را از بین ببرد.

مهمترین بنیان گذاراین مدرسه ولیم مکدوگل بود که هم درامریکاوهم درانگلستان بتدریس پرداخته است. نخستین اثرمهمیکه دران ازین نوع روانشناسی متذکرشده وروان شناسی رابدین نوع تفسیر کرده است تحت عنوان «مقدمهٔ برروانشناسی اجتماعی» بمیان آمد. درین اثرسعی کردنشان دهد که چگونه اجتماع (جامعه) وموسسات آن بهترفهمیده شده می تواند. اگر اول از همه فردو روحیات وی تحت مطالعه قرار گیردو مخصوصاً انگیزه هایاحرکات او بعمل و کردار بررسی شود. وی با کرداریون که یگانه روش یاشیوه مطالعه در روانشناسی مشاهده باطنی نیست موافقه داردالبته نظر اودرین مورد با کرداریون یك اندازه فرق دارد. کرداریون میگویند مشاهده باطنی هیچگاه بصورت واقعی علمی بوده نمیتواند زیرا هیچگاه متیقن بوده نمی توانیم که یکنفراصلاچه فکرمیکند اماسیتوانیم ازطریق مشاهده مستقیم باساس تخمین یابررسی ازاعمال وحرکات اویك اندازه بطرزتفکر اوپی ببریم وازطرف دیگر مکدوگل اظهار داشت یك ساحه ازروانشناسی وجود دارد که خارج حدود یااحاطه مشاهده باطنی است. ودران علل تحریك یاانگیزش اعمال وحرکات انسان راسیتوانیم دریافت کنیم مسالهٔ که بایست حل شود اینست که چه واقع میشود موقعیکه یکنفر بنحویکه ازهمسایه اش متفاوت باشد عمل کندبلکه مسألهٔ این است که چراوی میخواهد بنحومتفاوت عمل کنداصلا کدام چیزی است که اورا بانتخاب یك هدف یا مطلبی تحریك میکند. جواب این سوال نخست ازین طریق تهیه شده می تواند که فرض مینمائیم که خواهشها امیال وتحریکات اولیه وجوددارند که ازسوق های طبیعی وفطری شخص سرچشمه میگیرند

(c) ketabton.com: The Digital Library

درکتابیکه عنوان آن درفوق ذکرشد ـ براسواق طبیعی مختلفه که مکدوگل انهارا بحیث مخر که و انگیزه های اولیه وداخلی شخص تلقی میکندتاکید بعمل آمده است. من بساعت یك روز گرسنه ام و بایدطعام چاشت راصرف کنم نه ازرهگذر اینکه از زمان طفولت تاحال توسط دیگران تغذیه شده ام طوری که کرداریون نظر به دارند ـ بلکه ازره گذرسوق طبیعی گرسنگی است که در زمان توندم هم وجود داشت. تاحال بساعت یاوقت معین روزانتظار برده میشود وبابمیان میاید. درباره اسواق طبیعی بعد ها مفصلتر حرف زده خواهد شد. اکنون باید خاطرنشان ساخت که درحالیکه مکدوگل و پیروانش اسواق طبیعی رابحیث انگیزه اساسی تمام اعمال و کردارتلقی میکنند ـ عملیه آموزش براسواق طبیعی تاثیر وارد کرده ودرتغییر دادن آنها نقشی بازی میکند. برای مثال طفل بصورت طبیعی ازصدا ی بلند میترسداما از تاریکی نمیترسد ولی اگر هنگام تاریکی صدای بلندی اورا وحش سازد بعد ها بصورت طبیعی ازتاریکی هم ترس میخورد. طوری که ملاحظه میشود این پیش آمد بانظریه انعکاس مشروطپاولا ف مشابهت قریب دارد. ازطرف دیگراسواق طبیعی بسویه بشری درتشکل عواطف واحساسات نقشی بازی میکند. عواطف واحساسات عبارت اندازافکاری که به دورآن هیجانات طبیعی تجمع می کند برای مثال حس وطن پرستی ـ که این افکارهم بالنوبه بحیث نیروهای انگیزش عمل میکنند بنابران کردارها علی الاکثرطوری که خیال میکنیم یاتصورمینمائیم معقول نیست واکثر ازاسواق طبیعی ماسرچشمه گرفته وبمیان میایند وتوسط عواطف ما انگیزش می یابند اگر چه بعضی روانشناسان ازاین فراتررفته میگویند معقولیت هم یك سوق طبیعی است وازهمین رهگذر است که ماازره گذرتفکرخود برای خود تفکر لذت میگیریم وبخوشی مواجه میشو یم.

دراثر مساعی کسانیکه روانشناسی مقصودی راقبول کردند این نکته رفته رفته بیشتر وضاحت پیدا کرد که جامعه ازلحاظ طرزتلقی خود راجع بفرد براه غلط روان بوده است نرد تنها محصول انطباعاتی نیست که ازمحیط اجتماعی بروی وارد شده بلکه وی حایز وصاحب نیروهایی است از اسواق طبیعی که بعضا بمقابل جامعه ببغاوت وطغیان دست میزند.

اماروانشناسی مقصودی مثل دیگرمدارس روانشناسی که ازآن هاذکر رفت ازاین قیدبر کنار نمانده است. بعضی ازمنتقدین گفته اند که مذکوره سوق طبیعی صرف مخصوص هوس هاو تخیلات پارهٔ از اذهان فوق العاده خیال پرست است بعضی ازمنتقدین دیگردرحالیکه ازموجودیت بعضی تمایلات که فردراوادار میسازد بنوع مشخص عکس العمل نشان دهد اعتراف دارند اما میگویند این تمایلات دردوران طفولت تحت تسلط تاثیرات محیطی قرار میگیرند وبعضی هم ازموجودیت نیروهایی بنام سوق طبیعی انکارورزیدند زیراهیچ دوروانشناس پیدا نشد که راجع بماهیت واقعی و شمارهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن ها با هم موافقه نشان دهند .

یك انتقاد دیگر : روانشناسان مقصودی مانند روانشناسان ملکه وی مرتکب خطاء شده اند زیرا ایشان هم ذهن را جزء بقسمت ها یا ساحات مختلف تقسیم نموده و بهر یك قسمت ها یك ملکه را منسوب دانستند مثلاً ملکه احساس بیك قسمت یا ساحه ذهن و قضاوت بیك ساحه دیگر تعلق دارد . وقس علی هذا باساس نظریه ایشان و دلیل اینکه انسان چرا فکر میکند مربوط است . که در ذهن وی ملکه تفکر وجود دارد حال آنکه از لحاظ واقعیت آنها باستعداد وی در تفکر ازاین رهگذر معتقد اند که انسان یك مخلوق متفکر است نه اینکه باساس کدام چیزی بنام ملکه تفکر. همچنان روانشناسان مقصودی میگویند که یکنفر بنوع مختص سلوك یا کردار ازخود نشان میدهد ز برایك سوق طبیعی مشخص بحال فعالیت است بعبارت دیگر بموجودیت اسواق طبیعی معتقد اند به دلیل اینکه تحت شرایط متفاوت نوع متفاوت کردار ازخود نشان میدهد و بعداً میگویند کردار متفاوت ازجهتی نشان میدهد که اسواق طبیعی مختلف باعث جریان کردار ش شده است. روانشناسان ملکه وی خصوصیت ساختمان وماهیت واقعی ملکه راشرح داده نمی توانند بهمان وتیره روان شناسان مقصودی نمی توانند اسواق طبیعی را بصورت درست ایضاح کنند . راجع با نجن موتر بصورت مشخص گفته میتوانیم که چطور است وچگونه کار میکند ومی توانیم بدانیم از انجن چه فعالیتی رامتوقع باشیم اما نه روانشناس مقصودی و نه روانشناس ملکه وی راجع بماهیت واقعی سوق طبیعی و یا ملکه معلومات ارائه کرده میتوانند . منتها همین قدر گفته میتوانند که انسان ازخود کرداری نشان میدهد وازاین لحاظ چنین استنباط میشود که گویا بوسیله چشمه های داخلی یا باطنی فعالیت و عمل تحریك گردیده است .

باوصف این انتقادات کشفیات روانشناسی مقصودی بیش از کشفیات دیگر روانشناسان طرفداران زیادتر دارد .

مدرسه روانشناسی گشتالت :

این مدرسه توسط یك دستهٔ کوچك علمای آلمانی درزمانیکه مدرسه کرداریون در اسریکا محسوس گردید، آغاز یافت از جوانترین وتازه ترین مدارس روانشناسی شمرده میشود . اصطلاح گشتالت یك اصطلاح جرمنی است تقریباً معنی « شکل » یا « طرح » را میدهد . اما باید اعتراف کرد که این الفاظ یعنی شکل یا طرح بصورت کامل مفهوم لفظ گشتالت را افاده نمیکند . بهمین منوال درز بان انگلیسی هم لفظی که از لحاظ مفهوم بالفظ گشتالت طابق النعل باشد سراغ نمیشود اکثر روانشناسان انگلیسی اصطلاح (کانفیگوریشن) رابکار می برند من در ز بان دری لفظ قواره را که (شکل) مجموعی یك چیز را افاده میکند ترجیح میدهم . اصطلاح « کانفیگوریشن » تقریباً معنی شکل ترکیبی رامیدهد وگمان میکنم لفظ قواره

(c) ketabton.com: The Digital Library

همین مفهوم راتایك اندازه تمثیل می‌تواند باوصف آن از خوانندگان صاحب فکر رساتر خواهش میشود که هرگاه کدام اصطلاح مناسب تر را که بالفظ گشتالت تطابق بیشتر داشته باشد. پیدا کنندومورداستفاده قراردهند ازآن‌چه بهتر !

مدرسه گشتالت مانندمدرسه کرداری یکنوع انقلابی بود بمقابل مفکوره تداعی نه بمقابل مفکورهٔ مشاهده باطنی. اگرچه گاهگاهی ازطرف پیروان این مدرسه در برابرمشاهدهٔ باطنی هم انتقاداتی بعمل آمده است، مدرسه گشتالت اصراروزرزید که تجربه روحی بایستی بحیث یك کلیه مطالعه شود. واگراجزای آن مطالعه میگردد تنها بقسمی شده میتواند که رابطه آن را با کلیه ببینیم نه روابط آنهارا بایکدیگر. ایسن نظریه مغلق وپیچیده بنظر می‌خورد. اماواضح تر خواهد شد طرفداران مشاهده باطنی باین مسأله دلچسپی داشته که موقعیکه شخص بیك انگیزه مواجه شود ، چه برسرش می گذرد یاچه تجربه برای وی رخ می‌دهد وچطور احساس مینماید ، برای مثال دیدن یك رنگ یا شنیدن کدام صدا برحواس داخلی اوچه تاثیری وارد میکند بعبارت دیگراین مردم توجه خودرا برعکس العمل های جسمی متمرکز ساختند، کرداریون مشاهده باطنی را کاملا از اعتبار ساقط دانسته توجه خود را بکردار اجسام زنده که بوسیله انگیزه برانگیخته میشود معطوف ساختند وبیش ازهمه بعکس العمل های حرکی ویاانعکاسات مشروط که ازطرف پاولوف مروج ساخته شده بود دلچسپی نشان دادند. گشتالتیون ادعا کردند که از تجزیه تجارب بشری بعناصر حسی یا حرکی کدام فایده بدست نمی آید وپیروان مشاهدهٔ باطنی و کرداریون بی جهت وقت خود را ضایع میسازندو کدام اررزش درست روانی بدست نمی آورند. برای تقدیر بررسی از تجارب روحی بایدازلحظه که شخص یا حیوان خود رابزمینه مواجه می بیند تازمانیکه بآن عکس العمل نشان میدهد مطالعه گردد ،درتجربه که درین وقت به زودی میگذرد یك« کلیتی »وجود دارد واین چیز در یك تشکیل روحی فعال یا داینمیك مضمر است که اضافه تریا بیشتر از ترکیب تجارب حسی وتبدل آنها بپاسخ یا عکس العمل حرکی می باشد ازیك لحاظ انسان یا حیوان وضعیت و پاسخ وی به وضعیت تماماً یك تصویر جامع را تشکیل میدهد ،چون تصویری را تماشا کنیم، موقعیکه بآن نظر میکنیم بصورت کلی ازآن انطباع میگیریم اگرچه شاید کدام چیزی در رخ آن بصورت دلچسپ بنظر برسد وتوجه ما راجلب کند فرضاً کدام خال خدائی برپشت لبش هرگاه تصویر مطلوبه را پاره کنیم ویاآن رابریم ولو محتاط باشیم هیچیك از قسمت های نمایان چهره اورا ازبین نبریم مثلا چشم یابینیش رااجزای چهره اش بیش از اجزای یك با زی معمائی بنزد ما کدام مفهوم زیاد تر یابیشتری نخواهد داشت. بنزد ما این اجزاصرف در صورتی معنی یا مفهوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارد که باهم دیگر یکجا شده وتصویر راتشکیل داده اند .

همچنان مانمی توانیم ازطریق مطالعه خاصیت های جداگانه یك شخص به شخصیت اوپی ببر یم برای شناختن شخصیت واقعی شخص لازم است که ویرا بحیث کل مطالعه نمائیم .هکذا یك پا رچه موسیقی را بدینوسیله خوب فهمیده نمیتوانیم که اجزای آن رایانوته های آن را جداگا نه مطا لعه نمائیم ،پارچه بصورت عموم یاخوب است یاخراب، یاطرف پسندما است یانیست .بهمین منوا ل تجارب حسی ما بصورت انفراد ی مفهومی نخو اهد داشت تابصورت یك کلیه توسط ذهن باهم ترکیب نیابند .

علما ی که مدرسه روانشناسي گشتالت رابراه انداختند عبارت بودند ازورتهایمر کوهلر ، کفکا. تحقیقات ایشان بیش ازهمه درموضوع (مشاهده) ادراک بود.ورتهایمربا آله یی بنام ستر وبوسکوپ تجربه نمود .این آله درحقیقت پیش آهنگ ماشین سینما بود.وی دو تصویر را که بصورت متفاوت نشانی شده بود مورد تجربه قرارداد .درسریع ساختن گردش ماشین د ر یافت نمود که برا ي از بین بردن فاصله بین دوتصویر کدام سرعت را باید بکار برد،وی درنتیجه این کار معتقد گردید که عاملی فعال وجود دارد که تجارب حواس راباهم مزج وترکیب نموده ویك کلیه ویك تصو یر کامل رابوجود میآرد .مشروط براینکه رخنه یافاصله بین تجا رب بسیار کم باشد .برای مثا ل تصویری راکه رو ي پرده سینما می بینیم اینطور نیست که تعداد زیاد تصاویر جداگانه راازاشخاص مختلف با قیافه هاي مختلف ببینیم در باره این واقعیت که تصا و یر سینما اصلا از تصا ویر جداگانه تشکیل یافته ازاین روبآن پی میبریم که درباره آن خوانده ایم ویا راجع بآن ازدیگران شنیده ایم ویااینکه خود فلم را خارج ازماشین دیده ایم .ا ما بروی پرده سینما بتصو یری نظر می اندازیم که بحال حرکت است وپیش نظر مازنده ومتحرك معلوم میشود وهنگا م تماشای فـلم بندرت ملتفت میشویم که چگونه ماشین تصاویر رابسرعت حرکت میدهد واثري را تو لید میکند که ماآن رااحساس یاتجربه مینمائیم .

بتعقیب مطالعات ورتهایمر تجارب باارزش کوهلر بمیان آمد که فوق ا لعا ده د لچسپ ثا بت گردید.وی در جزیره تنه ریف مربو ط مجمع الجزایر کنری درجنگ جهانی اول با بوزینه یی تجربه کرد .درآنوقت موصوف درآن جزیره دراثر عوامل جنگ متروك مانده بود وبرا ی اینکه خو یشتن رامشغول سازد بتحقیقات درین موضوع پردا خت .هدف اواز تجربه این بود که معلوم سازد که آیا حیوانات نسبت بعقیده یکه قبلا وجود داشت دارای ذ کا و ت عالیتر هستند یا نه ؟ وا زین گذشته آیاحیوانات سوا ی آزمایش وخطا ازطریق تفکر هم میآموزندیاچطور ؟ و ي در بارهٔ عقید ه

تارندایك که حیوانات کاملا بطریقه آزمایش وخطامی آموزند مشکوك بود ،زیرا تصور نمیکرد که درعملیه آموزش توسط حیوانات بینش(بصارة)یا تفکر کدام نقشی نداشته باشد . کوهلر بمقابل نظریه تارندایك ـ این نظریه را بمیان آورده که حیوانات استثنائی مثلا انسان‌هادرتجاربی که باجرای‌آن وادار میشوند یك‌نقش یاطرح کلی رامشاهده میکنند وبنا براین بحل مساله که بآن مواجه اندمی پردازند . برای مثال اگر بوزینه در قفسی قید گردد ویك دانه کیله در بیرون قفس که‌دوراز دسترس‌او باشد وهمچنان نزدیك اویك چوب در بین قفس‌گذاشته‌شود بوزینه چوب را برای نزدیك ساختن کیله که‌دستش بآن‌رسیده بتواند بکار می‌برد .این عمل دلالت‌بران میکند که‌بوزینه وضع عمومی‌را دیده وفهمیده توانسته است یعنی‌بینش‌یابصارتش او رابحل معضله که عبارت‌از گرفتن کیله باشد کمك کرد.واگرچوب‌بعقب‌قفس گذاشته میشد آنگاه دو تصویر دردهن بوزینه تولیدمیشد:تصویر اول عبارت‌ازخودش و کیله‌دربیرون قفس ودو رازدستش‌و تصویر دوم ازخودش وچوب‌درداخل قفس ولی‌بآن طرف قفس .بین‌این دوتصویر یك‌خالیگاه ذهنی‌وجوددارد ودراثر ازبین‌بردن این‌خلا بازیك تصویر بمیان میایدومثل سابق‌چوب‌را مورد استعمال‌قرارمیدهد بازاگر کیله بسقف‌د ورازدسترش آویخته شودو درمقابل نظرش دو صندوقچه در داخل قفس گذاشته شود یك صندوقچه را بالای دیگر میگذارد تا بهدف خود رسیده بتواند اما بوزینه استعداد تعمیری نداشته وصندوقچه را قسمی بالای هم میگذارد که بعضاً هنگام بالا شدن برآن صندوقچه سرنگون میشود .

از تجارب کوهلر چه برمی آید؟ نتیجه این شد که حیوانات باساس بینش یا بصارت می آموزند نه باساس آزمایش وخطا. کردار حیوانات مذکورهٔ راکه طرفداران مدرسه گشتالت ارائه کرده بودند ثابت ساخت که تمام تجارب حسی وحرکی بیك طرح یاشکل توسط یك عملیه‌فعال انجام‌دهنده که‌دردماغ جریان دارد‌ـتبدیل میگردد.

نظریه شبیه فوق توسط کوفکا،در کتابش بعنوان«نموی ذهن» ارائه شد.همین سه نفرکه اسمای شان ذکرشد ازجمله برجسته ترین زعمای مدرسه گشتالت معرفی شده می توانند.

اکنون گفته میتوانیم که برای آموزش سه فرضیه یاسه نظریه داریم.

(۱)نظریه آزمایش وخطای تارند ایك‌ـبا تاکید مختص برقوانین تمرین وتاثیر.

(۲) نظریه انعکاس مشروط که قهرمانان آن‌پاولوف‌و واتسن بودند.

(۳)نظریه آموزش از روی بینش وبصیرة که ازطرف طرفداران مدرسه گشتالت بمیان آمد (کوهلر، کفکاوورتهایمر).

پنگاه اول این سه نظریه یکی از دیگری جدا وآشتی ناپذیر معلوم میشوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما اگر بصورت دقیق بمطالعه وتعمق در اطراف آن ها بپردازیم باین نتیجه خواهیم رسید که هر سه نظریه باهم آشتی پذیرانند وغالباً روزی خواهد رسید که از خلال این سه نظریه یك نظریه جامع تروکامل تر در باره آموزش بدست آید.

هرگاه بگوئیم که تمام روانشناسان را باین مدرسه یابآن مدرسه منسوب ساخته میتوانیم درست نیست یك عده زیاد علمای برجسته روانشناسی در اکثر کشورهای جهان پیداسیشوند که خود را منسوب بهیچ یك ازمدارس نپنداشته بصورت بیغرضانه نتائج حاصله هرمدرسه را بررسی میکنند، آنها هر خدمت ومعاونتی را که متفکرین در توسعه وانکشاف روانشناسی بخرج داده‌اند بنظر استحسان نگریسته وخویشتن را مرهون ایشان می پندارند اما تا حال چنین احساس نمی نمایند که راه با اندازه صاف شده باشد که بصورت یك جانبه نظر یکی ازمردسته های کدام مدرسه راقبول کرده وتدریسات وی را کاملا بپذیرند. وودورت یکی از روانشناسان نامور امریکا در کتابش زیرعنوان «مدرسه های معاصرروانشناسی» میگوید: «هرگاه اکزیستانسیالیست (که بمدرسهٔ مشاهدهٔ باطنی تعلق دارند) در باره احساس گرمی ویارنگ کدام تحلیل و تجزیه خوب ارائه دارند مابا تشکر آنراخواهیم پذیرفت. هرگاه کرداریون ازطریق تجارب شان براطفال خورد نشان دهند که ترس یاخوف مشروط چگونه بمیان میآید ما آزادیم که آن کشف ایشان را در روانشناسی خود بکار ببریم. اگر روانشناسان گشتالت نشان دهند که تمام انواع آموزش بر بینش اتکا دارد بایستی مفکوره خودرا راجع به آموزش طبق آن تغیر بدهیم. اگر روانشناسی مقصودی ما را قناعت میدهد که هرگاه انگیزه بفردعرضه شود یافرد بانگیزه مواجه شود هیچوقت شخص فعال مانده نمی تواند آنهم یك نقطه مهم دیگری است که بایستی ماآن را مد نظر بگیریم. نتیجه مثبت معقول و مفید برای روانشناسی که ازنگاه تعصب خودرا بیکی ازمدارس پابندیا مربوط نساخته باشدلقمه مفید وبامزه ایست وباید از خوردن آن انکار نورزیم.»

تا اندازه که بتوانیم بایستی نظریات مختلف روانشناسی را بنگاه خالی ازتعصب بنگریم وبا قلب کشاده آن را استقبال کنیم زیرا علم روانشناسی نسبتاً یك ساینس تازه است وبسیارساحات مجهول درآن وجود دارد که بایستی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. از همین رهگذر است که بخوانندگان خود توصیه مینمائیم که نظریات مختلف روانشناسی را از نگاه تعصب رد یا قبول نکرده بلکه بصورت آفاقی مورد تعمق وتامل قرار دهند. هرقدر معلومات ما درساحات مختلفه روانشناسی و در زوایای مختلف آن اضافه میگردد ،ما می توانیم مساعی متفکرین را درین راه تقدیر وستایش نموده وبر معلومات خود بیفزائیم وانگاه امکان زیاد دارد که معلومات اندوخته برای خود ما مفید واقع گردد.

پوهندوی محمد حسن ضمیر

طرز اداره و لایات در دوران حکومت مغولی هند

(۱۵۸۵-۱۷۰۷م)

اداره امور ملکی:

پ-ساران مورخ هندی مینویسد: «درتشکیلات اداری ئیکه تحت اداره افغانها قبلا در هند بر قرار گردیده بود ازطرف بابرو همایون بدون اینکه اند کترین تغییر و تعدیلی در آن وارد گردد، تقلید و پذیرفته شد»، بنابراین آنها در وهله نخست در اسور اداری چیز تازه یی نیاوردند (۱) «مگر اکبر درین قسمت مصدر خدمات شایانی گردید. او اداره حکومت مرکزی را بوجه احسن سروصورت بخشید که قبلا دیده نشده بود. یکی ازخدمات برجسته او این بود که وطن حکومت ولایتی رابطور سیستماتیك ازنو پی ریزی کردونسبت به سیستم اداری ترکان پیشین خیلی معقول وموثر بود.» (۲)

اکبر امپراطوری خود رابه دوازده حصه تقسیم کرد و هر حصه را (صوبه) نامید وآنهارا بنام های سرزمین ویابنام شهر مرکزی شان تسمیه نموده وازهمدیگر تمیز داد - ازروی نوشته ابوالفضل دوازده صوبه را که اکبر درسال (۱۵۹۴م) تاسیس کرد عبارت اند از الله اباد، اگره، اوود Awadh، اجمیر، احمدآباد، بهار، بنگال، دهلی، کابل، لاهور، ملتان ومالوا.

«تعداد این صوبه ها در اخیر عصر اکبر به پانزده ودر عصر جهانگیر به هفده و در دوره اورنگ زیب به بیست ویك رسید» (۳) زمانیکه کندهار در (۱۵۹۵م) و کشمیر در (۱۵۸۶م) به امپراطوری ملحق ساخته شد هر دوبحیث سرکار بصوبه کابل علاوه گردیدند.

«در (۱۵۸۰م) منظور اکبر از تقسیم امپراتوری به ۱۲ صوبه سهولت در اسور اداری و نظامی مملکت بود وهمچنان خصوصیات تاریخی وجغرافیایی هر صوبه نیز درنظرگرفته شده بود. (۴)

۱- P.Saran (حکومت ولایتی مغل) صفحه ۴۹.

۲- ر.پ تریپاتی (بعضی ازجنبه های اداری مسلمانان) صفحه ۳۳۷.

۳- ابوالفضل علامی (آئین اکبری) جلددوم ترجمه جاریت وسرکار، صفحهٔ ۱۲۹.
تاریخ پیش رفته هند صفحهٔ ۵۵۶.

۴- تریپاتی (عروج ونزول امپراتوری مغل) صفحه ۲۵۹.

سرحدات وتقسیمات فرعی هر صوبه به هیچصورت ثابت ومطلق نبودوعلی الاکثر تغیراتی در آنها وارد میشد ،وآن بنسبت اینکه نواحی جدید به قلمرو امپراطوری افزوده میشد ویابرعکس ازدست میرفت و همچنان نواحی که از لحاظ سهولت در امور نظامی واداری ویا خصوصیات جغرافیا یی وتاریخی شان بایست در صوبه خود قرار میگرفت .

یك صوبه ولایت امپراتوری مغل دربین خود بچندین سرکار وهرسرکار بنوبه خود به چندین پرگنه ویامحل تقسیم شده بود .

ازلحاظ اداری، پرگنه پائینترین واحدرسمی اداری شمرده میشدو پائین تر از ین جرگه های دهاتی وجود داشت.« به حواله آئین اکبری ،در ۱۵۹۶م امپراتوری مغل شامل بود بر (۱۰۵)سرکار و ۲۷۳۷ محل و یاپرگنه. این آمار نیزثابت و مطلق نبود و تغیراتی در آنها وارد میشد.»(۱)

نمایندگی اداری درولایات عیناً تمثیلی بود از حکومت مرکزی .

درین مورد دکتورمحمد عطارعلی استاد تاریخ پوهنتون علیگر چنین مینگارد: «اینکه اکبر امپراطوری خودرابه صوبه ها وسرکار ها ومحل ها تقسیم کرد وموفقانه هم کوشید که تمام ساختمان اداری یك صوبه رابه صوبه دیگرهمانند سازد وسلسله مراتب مامورین راکه درنهایت امرازطرف وزراءدرمرکز کنترول میشد، اینهمه بموسسات اداری مغل یگانگی وهمانندی می بخشد.»(۱)

ولی باآنهم پالیسی دولت امپراتوری درمورد تمام ولایات یکسان نبوده واز لحاظ ضرورت نظامی واداری وخصوصیات تاریخی وجغرافیائی هرولایت فرق میکرده است. درین مورد پ، ساران مینویسد:«ولایات (کابل ،لاهور،ملتان، همواره باشخاصی سپرده میشد که تجربه وذکاوت کافی ودرچوکات دولت موقعیت وحیثیت عالی داشته اند .

دربین فرمانروایان کابل وسرحدات شمال غربی ،به نامهایی برمیخوریم از قبیل منعم خان (خان خانان)، راجامانسنگ، بهگواندداس، توردرمل وزین خان وپسانها راجه جسونت سنگ و جی سنگ و غیره که اینهمه ازلایقترین اشخاص وعالیترین اشراف امپراتوری بوده اند .»(۳)

جهانگیر امپراتور مغل نیز چنین نگاشته است :

«چون مکرر به عرض رسید که خان دوران پیروضعیف شده چنانکه باید تاب خطر وتردد ندارد

۱- پ .ساران (حکومت ولایتی مغل)صفحه ۲۰۷ .

۲- م- عطارعلی (خطابه ریاست بنام (امپراطوری مغل درتاریخ) جلسه ۳۳ ، کانگرس تاریخی هند (۱۹۷۲).

۳- پ- ساران (حکومت ولایتی مغل)صفحه ۷۳ .

وصوبه کابل وبنگش سرزمین فتنه خیز است وبجهت فرونشاندن شورش افغانان پیوسته سواری و حرکت لازم دارد از آنجا که احتیاط شرط جهانداریست مهابت خان را بصاحب صوبگی کابل وبنگش تسلیم فرموده خلعت عنایت کردم وخان دوران بحکومت ولایت تهته سرفرازی یافت . . . » (۱)

صوبه دار :

در دوره اکبر فرمانروای یک ولایت رسما سپه سالار نامیده میشد ولی مردم او را صوبه دار و پسانها صاحب صوبه ویا تنها صوبه میگفتند. ودردوره جانشینان اکبر، نام ناظم معمول گشت .

«سپه سالار نائب فرمانروا و بقول ابوالفضل جانشین خدیو عالم بشمار میرفت (۲)» معمولا اشخاص مسئول وسهم که لیاقت این عهده را میداشت بحیث والی گماشته میشدولی درمورد شهزادگان وپسران اشراف عالیرتبه دربن معمول استثنا آت پدیدار میگردید. بعضا شهزادگان بحیث والی یك ولایت بسیار بر اهمیت مقرر میشدندولی درچنین مواقع یك شخص لایق ومجرب همواره بحیث رهنما واتالیق برای والی جوان گماشته وازوی خواسته میشد که به رهنما ومشاور خود همیشه احترام واعتناداشته باشد.

اتالیق نیز که بحیث معاون والی بایست کار میکرد درصورت سوءاداره مسئول شناخته میشد» (۳)

«بطور مثال شهزاده دارا، اتالیق پسرجوانش سلیمان که درسال ۹۶ بسلطنت شاهجهان والی کابل مقرر شده بود بشمار میرفت (۴)«دربعضی موارد شخصیکه بحیث نائب السلطنه گماشته شده بوداز طرف خود نماینده میفرستاد تابنام او از امور ولایت بررسی نماید . بطورمثال منعم خان (خان خانان) نخست محمد حیدر خان وبعدا غنی خان پسرخودرا درکابل گذاشت تاامور انجارابنام وی باز رسی کند وخودش بدربار بازگشت نمود (۵) .

دیوان :

درسلسله مراتب رسمی یك ولایت بعد ازصوبه دار دیوان که به هیچصورت تابع اولی نبود قرارداشت . دیوان نیزمانند صوبه دار در امور ولایت حیثیت ومسئولیت مساوی داشت .

دیوان مسئول امور مالیاتی، حقوق مدنی، و بازرسی ازشعبات صدر بود، در حالیکه صوبه دار مسئولیت امور اجرائی، دفاعی وحقوق جزائی، وبالابینی برهمه امور یك ولایت رابه عهده داشت دیوان. وصوبه دار هر دوتوسط مامورین آتی در امور مختلفه مرکز ولایت یاری میشدند :

---

(۱) تزك جهانگیری صفحه ۶۳

(۲) آئین اکبری جلداول صفحه ۲۸۰ .

(۳) پ ـ ساران «حکومت ولایتی مغل» صفحات ۳ ـ ۱۷۲ .

(۴) همان اثرصفحه ۱۷۳ . (۵) همان کتاب صفحه ۱۷۴ .

بخشی: یاما مورپرداخت تادیات که وظایف متعدد را بعهده داشت.

صدر: اکثر رئیس امور مذهبی، موسسات خیریه، عطایاو بخش هابود.

قاضی: ویاسیر عدل، عالیترین مامور بررسی عدالت در ولایت بود.

کوتوال: مسئول امور دفاع داخلی صحت، نظافت وتمام اموریکه یك شهر وال بعهده میداشت، بوده است.

میر بحر:

اومسئولیت جمع آوری محصول بندری وگمرکی وجسر وکشتی رابعهده داشت.

واقعه نویس: ثبت واقعات بمنظور اطلاع در باراز ازوظایف اوبشمار میرفت»(۱)

تشکلات اداری در یك سرکار:

فوجدار:

رئس امور اجرائی یك سرکار فوجدار نامیده میشد ووظایف مختلف ومتعددی را بعهده داشت گرچه او بطور عمده مسئول تامین نظم وامنیت بودولی ازاوتقاضامیرفت که باعامل دراسرجمع آوری مالیات ونگهبانی سرحدات ودهات سرکار خود کمك کند ونیز بایست عساکراوقوای محلی راآماده ومجهز نگه دارد (۲) فوجدار یك نماینده قدرت فرمانروابود که اراده واوامر اورا برمردم یك سرکار تحمیل وتعمیل میکرد.

عمل گزار ویاعامل:

بعداز فوجدار مهمترین مامور دولت دریك سرکار عبارت بود از عامل که گاهی بنام عمل گزار نیز نامیده شده است. اومسئول تمام امورمالیاتی یك سرکاربودوتحت نظارت مستقیم وهدایت دیوان ولایت کارمیکرد، اومسئول کنترول مامورین پایین رتبه مالیاتی ازقبیل مساحان ومیزان نیزبود اوباید درماه یکبار بدربار امپراتور از امور راپور میداد ازقبیل وضع زندگی مردم، وضع جاگیر داران و باشندگان گرد ونواح، سرکوبی طاغیان، وباغیان نرخ ونوای بازار هاواجاره ها وحالت بیچارگان فقیران واهل حرفه وکسبه وتمام واقعات عاجل. درغیاب کوتوال اوبایدوظیفه اورابا تمام مسئولیت هایش بعهده میگرفت.

گرچه عامل ماموری بود که از طرف حکومت مرکزی گماشته میشد ولی باید تحت نظارت صوبه دار کارمیکرد ودرصورت عدم کفایت در اجرای امور، صوبه دار میتوانست او را از

---

(۱) ساران صفحه ۱۷۰

(۲) آیین اکبری جلد دوم صفحه ۴۲ تحت عنوان(آیین فوجداري) دیده شود.

وظیفه اش سکبدوش و برطرف نماید.(۱)

کوتوال :

وظائف یك کوتوال بصورت عمده انضباطی وحاکمانه بود . چون او یك صاحب منصب امور شهری بود منطقه نفوذ اداری او منحصر به شهرو اطراف آن بود.

او ازطرف مرکز براثر سفارش میر آتش مقرر میشد .« از وظایف کوتوال بود که بدکاران وجنایتکاران را سجا زات کند وشکایات مردم را رفع واز وضع شهر بررسی کندو بایست جاسوسانی داشته باشد که او را و قتاً فوقتاً از اشخاصیکه داخل شهر میشدند و یا از ان بیرون میرفتند وهکذا از واقعاتیکه درشهر بوقوع می پیوست وی را باخبر سازد .

از کوتوال نیز خواسته میشد که برسرای ها کنترول کامل داشته باشد و از تجار و مسافر انیکه داخل شهر میشدند ویا ازان بیرون میرفتند اطلاع با خود داشته باشد (۲)«برای یك کنترول موثر از امور شهر کوتوال وظیفه داشت که شهر را به محله ها تقسیم نماید و یکنفر از باشندگان محله را بنام میر محله نامزد نموده واو راسئول واقعات ناگوار در محله اش می پنداشت ,علاوه بر وظایف پولیسی کوتوال وظیفه داشت که امور بازار را تنظیم دهد،از احتکار توسط ثروتمندان جلوگیری واوزان را کنترول نماید. وغیره(۳)

قاضی:

از وظائف عمدهٔ قاضی بررسی از امور عدلی بود ولی درپهلوی امور عدلی بایست کارهای دیگری را نیز انجام میداد،از قبیل تهیه وتنظیم صدقه وخیرات، به فقراء وتهی دستان وکمك مالی برای موسسات مذهبی ،تادیه مدد معاش که ازطرف صدر الصدور تائیدشده و محتاج به موافقه وهمکاری او بود .وغیره .

در دوره او رنگ زیب وظیفه جمع آوری زکاة وخیریه نیز بعهده او گذاشته شده بود و برای این منظور یك عده ماموربن نیز تحت اثر او قرار داده شده بود ند. وارسی مساجد جامع درحیطه نفوذاو ازطرف قاضی القضات نیز از وظایف قاضی بشمار میرفت .علاوه برین از اوتقاضا می شد که امامت نمازهای جمعه وعید را درمسجد مرکزی شهر نیز بعهده گیرد. مراسم وتشریفات عروسی مسلمانان ازطرف او تائید و تصدیق میشد این

---

(۱) آئین اکبری جلددوم صفحات۶۰ و ۵۰.

(۲) آئین اکبری جلد دوم دیده شود ،تحت عنوان آئین کوتوالی.

(۳) (اداره شهر ومارکیت تحت مغل) اثر مهندرا پال سنگ، پوهنتون علیگر .

وظایف غیر عدلی ، مقام قاضی را فعةً بلند برد و او یك شخصیت مهمی در سر کار بحساب میرفت. ودر عین زمان برای او زمینه اختلاس ورشوت وفساد (اگر میخواست) بصورت وافر فراهم شده بود.

او رنگ زیب این را درك نمود وبنا برین قاضیانی راکه مقرر میکرد این جملات رانیز در فرمان تقرر آنها بحیث رهنما علاوه‌میکرد:

« عادل باش !یطرف باش ! صادق وراستکار باش ! محاکمه وقضاوت رادرحضورجانبین آنهم درمحکمه وبر کرسی حکومت بکن !اتحائف وهدایا را ازمرد سیکه درنا حیه‌آنها خدمت‌میکنی‌بپذیر! ازاشتراك درمیله ها و خوش گذرانیها ئیکه از طرف اشخاص تهیه‌میشود دوری جوی ! هر کس میداند که فقر فخرتوست.« (۱)

تشکیلات اداری در یك پرگنه:

بعد از سر کار، پرگنه ازمهمترین واحد اداری بشمارمیرفت .ماموربن مسؤل و عالیرتبه پرگنه عبارت بودند ازشقدار ،امین،وقانو نگو .واین هرسه ازطرف یکعده ماموربن پایان رتبه ازقبیل خزانه دار، کاتب‌پتواری‌وسر بازان پیاده یاری میشدند.

«در راس امور مجریه یك پرگنه شقدار قرار داشت . او وظایف هر دو فوجدار و کوتوال رادر یك سر کار خود بتنهائی بعهده داشت،یعنی او هم مسؤل نظم وامنیت و هم مسؤل حقوق جزائی‌درپرگنه خود ش بود « (۲)

«یکی از وظایف عمده شقداراین بود که در امور جمع آوری مالیه باعامل یاری دهد، اگر ضرورت بیفتد باقوای خود بکمك اوبشتابد البته با بعضی محدودیت ها شقدار میتوانست که بحیث رئیس محکمه نیز اعمال نفوذ کند» (۳)

اما عامل وقانو نگو ماموربنی بودند که کارشان بطورعمدهٔ مساحت وتشخیص اراضی وجمع آوری مالیات بود ودر ارتباط باین موضوع،عامل مکلف بود که بابزرگران وکشتمندان‌تماس مستقیم برقرار کند . او در امور تأمین نظم و امنیت باشقدار نیز همکاری میکرد .به‌عامل نیزصلاحیت داده‌شده بود که‌اشخاص بدکار وجانی راسجازات کند،«درپرگنه‌ویا محل طوریکه گفتیم وظایف فوجدار و کوتوال هردویکجابعهده شقدار بود،اومسؤل امور پولیسی و

۱-پیساران صفحه ۲۱۱.

۲-یو . ان . دی(حکومت مغل) صفحه ۸۸.

۳-پیساران صفحه ۲۱۱.

همچنان حقوق جزائی بود درحالیکه حقوق مدنی ازوظایف قاضی واداره امور مالیاتی از وظایف عامل بشمار میرفت » (۱)

«در برگنه وظایف اشخاص مسئول ازقبیل شقدار، عامل؛ و کارکن وفته‌دار از زمان دورهشیر شاه تعین شده ودر دوره حکومت مغل بهمان هویت وماهیت خودادامه ورواج داشت .» (۲)

ده بحیث یك واحد اداری :

یك پرگنه شامل یک‌تعداد دهستانها بود، از زمانهای خیلی پیشین ، ده‌یك واحد اداری مستقل بشمارمیرفت که‌دران دهاتیان امورخود راخودبدست داشتند. حکومت‌مغل درساختمان اجتماعی واقتصادی انها تعدیلی رواند اشتند ومداخله نکردند .

«سرکردهٔ ده‌یك‌شخص بسیارمهم‌بود ویك‌حلقه ارتباط بین ده وحکومت بشمارمیرفت و در واقعیت اویك نماینده دهاتیان بود درپیشگاه حکومت. بالابینی بتمام امورده و حل‌وفصل منازعات وتامین نظم وامنیت در داخل‌ده وجمع آوری مالیات ازده مربوط خود ازوظایف‌خاص اوبشمار میرفت»(۳)

ادارهٔ مالیات :

امپرا توران مغل هند معمولاً دربارهای مجلل‌وعظیم‌الشان ،حرم های کلان واردوی بی‌شمار نجبا واشراف عظمت طلب وپرد بدبه داشتند و اینهمه بیك‌سویه بسیارعالی‌زندگی میکردند که‌طبعاً مصارف گزافی را ایجاب میکرد .

برای تهیه اینهمه‌مصارف واسراف ها، امپرا تورمالیات سنگینی رابرمردم وضع‌وتحمیل میکرد. درساختمان مالیاتی‌محفل تمام‌محصول هابجز زکاة وجزیه، بصورت‌غیرمستقیم‌اخذمیشد که‌درنتیجه بار چنین محصول ومالیه زیادتر برمستمندان سنگینی میکرد تا به ثروت‌مندان . (۴) «تولید اضافی که از دهقانان بنا م های مختلف‌ازقبیل مالیه زمین وغیره که‌تفصیلش درسطور آینده گفته‌خواهد شداخذ میشد. دراکثر مناطق به‌نصف تولید کاردهقان میرسید . »(۵) بناغلی‌مورلند عواید مالی دولت مغل را دونوع میداند ازقبیل مرکزی‌ومحلی .

---

۱ ـ پ . ساران ـ صفحهٔ ۲۱۱ .

۲ ـ همان‌اثر ـ صفحه ۲۸۴ .

۳ ـ یو . ان . دی صفحه ۹۰ .

۴ـ همان اثر ص ۹۷

۵ ـ مقاله پروفیسر عرفان حبیب درمجلهٔ بنا م (Enquiry = باز جوئی) صفحه ۲۳

«عواید محلی عوایدی بود که جمع وخرج میشدبدون اینکه بمامورین مالی مرکزی حواله شود وعبارت بوداز محصولات خردوریزه ایکه برمواد تولیدی واستهلاکی وبرتجارت ومبادلات وکسب وحرفه وبر بعضی ازپهلو های حیات اجتماعی ومهمتر از همه برحمل ونقل وضع شده بود .» (۱)

«واما عواید مرکزی عبارت بود ازجزیه، زکاة، خمس غنیمه، دارایی مضبوط، انحصارات، محصول بر نمك، محصول گمرکی، معادن، ضرابخانه، تحائف وخراج (مالیه زمین) که این همه انواع محصول وعوایدمرکزی نسبت به مالیه زمین خیلی ناچیز بود .

باین ترتیب مالیه زمین یك قلم خیلی عمده عوایددولت بشمار میرفت و از همین رهگذر جای تعجب نیست که امپراتوران مغل تمام همت وتوجه خودرا به تشکیلات امورمالیاتی زمین معطوف داشته اند . » (۲)

مالیات زمین مستقیاً ازطرف مامورین رسمی برای خزانه دولت ازدهقانان جمع آوری میشد ویاتوسط آنها ئیکه ازطرف پادشاه حق اخذمالیه برای شخص خود شان اعطاشده بود. مناطقیکه مالیه زمین آن راساً بخزانه دولت تحویل داده میشد بنام خالصه یادمیگردید زمین خالصه درنقاط مختلف امپراتوری وقوع داشت وساحه وسعت آن نیز ازهمدیگر فرق میکرد .

دهقانان و بزرگران:

دولت مغل کشتمندان وبزرگران راماللك اصلی زمین می شناختند که آن را میکاشتند ولی بر تولیدات زمین چندین قسم حقوق ارثی وجود داشت که ازطرف مردم بطور تعامل مراعات میشدو دولت مغل نیز آنها را برسمیت میشناخت .

درنگارشهای اداری مغل اصطلاحاتی از قبیل (کشاورز) (دهقان) (رعایا) وغیره برای کشتمندان استعمال شده است. اگرچه بصورت مجموعی اینهمه را رعایا گفته اند لیکن درطی یك تحلیل دقیق همچو اصطلاحات دیده خواهد شد که رعایا یك صنف خاصی ازکشتمندان بوده اند که خود به سه دسته تقسیم میشده است: از قبیل خود کاشته، پای کاشته و مقرری (۳) .

بهرحال، سوالیکه مطرح است اینست که مالك اصلی زمین کی بوده است ؟ درین مورد جوابات زیادی ارائه شده که باهم فرق دارند واین برای یك محصل تاریخ مشکل است که در مورد بکدام فیصله قطعی برسد .

---

(۱) تاریخ کامبرج هند، ج ۴ ص ۴۴۹ .

(۲) یر. ان.دی (حکومت مغل) صفحات - ۹۷، ۹۸ .

(۳) « « « صفحه (۱۰۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی باآنهم پروفیسر عرفان حبیب درین مورد بطوری اظهار نظر نموده است که‌خوا نند ه راه دیگری‌ندارد بجز اینکه آنرا بپذ یرد.

اوسینویسد «اگر از یك جهت زمین‌متعلق به دهقان بود از جا نب‌د یگر د هقان نیز متعلق به‌زمین بوده است (۱) »

بمنظور تحصیل مالیات از زمین چندین طریق ارزیابی وجود داشت :

۱ـ تقسیم حاصل:

درین‌طرز ارزیابی دولت وبانماینده او را ساً بخش خود را از محصو ل زمین مطا لبه میکرد و آنهم به‌یکی ازین‌دوطریق درطریق‌اول‌مامور دولت شخصاًخودش‌به ز مینهامیرفت‌واز کشتیکه‌هنوز درو نشده بود سهم د و لت را بصو رت تقریبی تعیین میکرد .و درطریق دو م از حا صل کشت بعد از آنکه کشت ها درو می‌شد وسهم دولت بعداز پیمایش حاصل ، مطا لبه میشد. قسم دوم بنام بتایی یاغله بخشی نیز نامیده میشد .

۲ـ کا نکوت:

درطی این سیستم بزرگرو ماموربن حکومت باموافقت همدیگر حاصل راتخمین میکر د ند . ابوالفضل معنی این کلمه راچنین نگاشته است: کا ن به معنی غله د رلغت هندی وکو ت به معنی تخمین وبرآورد است .

تمام زمین یابه‌صورت‌عملی پیمایش واندازه گیر ی میشد ویا وقتیکه هنوز حاصل د رو نشد ه بود توسط قدم ویاشا هده پیمایش میشد .

۳ـ مسا حت:

درطی این طر یق ارزیابی بطور نمونه ،حاصل یك‌قطعه کوچك زمین‌را معیار د انسته واز روی آن تمام حاصل یك‌قطعه‌وسیع‌زمین زراعتی را تعین وتخمین میکردند .

۴ـ ضبط :

این سیستم پیمایش‌از زمان شیرشاه سوری روا ج یافت .او فهر ست و جدو لی ازنرخ ها را ساخت که‌ازروی آن اراضی را که بران تخم پاشیده‌شده بود بعد از مسا حت سهم ما لیه د ولت تعیین وتقاضا میشد .

شیرشاه امر کرد تا تمام اراضی زر اعتی را که حکو مت مر کز ی بتوا ند هر و قت لا زم باشد بآن مراجعه کند، مساحت کند .ضبط بحیث یاك طر یق پیمایش زمین با جر یب همرد یف

---

(۱) پروفیسر عرفان‌حبیب (سیستم زراعتی هند مغل) صفحه ۱۱۵ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وهم معنی شد .درطی این سیستم تمام اراضی زراعتی پیمایش ومساحت میشد و بعد از ان سهم مالیه دولت ازروی‌فهرست نرخها تعین وتقاضا میشد .

۵-جریب:

تابه سال ۱۹ سلطنت اکبر زمین توسط یك طناب که‌عبارت بود از یك ریسمان کنفی، مساحت واندازه گیری‌میشد .این وسیله پیمایش نواقصی داشت و آن اینکه براثر حرارت‌وبرودت درازویا کوتاه‌میشد.

برای رفع همچو نواقص درسال ۱۹ دورهٔ اکبر بعوض ریسمان جریب استعمال شد .جریب ازچوب بانس ساخته‌شده بود که توسط حلقه های آهنی با همدیگر پیوسته میشد .وطبعاً معروض به تغییر وتفاوت نبود . (۱)

طریق تادیه‌مالیه‌زمین:

«رویهمرفته حکومت مغل ترجیح‌میداد که مالیات خود را بصورت نقد جمع آوری نماید . وآن‌به‌نسبت‌دوري‌ازمرکز وعقب ماندگی حیات دهاتی و البته در بعضی از نواحی مالیات بصورت جنس بطور استثنائی‌اخذ میشد .تادیه‌مالیه بصورت نقده آنهم درقرون ۱۶ و۱۷ خالي ازمشکلات وآزار برای دهاتیان‌نبود. دهقان‌باین منظور بایست هرطوری‌بود پول تهیه‌میکرد والبته‌پول وقتی برایش میسرمیشد که فصل‌درو نزدیك ونرخ غله ارزان شده بود .یعنی اوبك قسمتی ازحاصل‌زمین خودرا قبل‌از درو وبقیمت ارزان باید میفروخت »(۲)

«مالیه نقد احتیاج مزید به پول رادردهات خلق کرد واز ایجابات چنین ضرورت بود که بنیه گرها بمیان آمدند وتجارت ومبادلات واره دار غله را بدست گرفتند .

بنیه گرپول‌نقد راتیار وآماده باخود داشت‌ووقتی فصل درو فرا میرسید غله را بقیمت ارزان خریداری می‌نمود ودهقان آنرا دربدل مالیه حکومت تسلیم میکرد . این روش حکومت که اجازه نمیداد که‌زارع قبل‌از اینکه مالیه خودرا بپردازد به درو حاصل خود اقدام کند ، نیز بصورت غیرمستقیم تجارت بنیه گر راورنق خوبی میداد »(۳) درتحت چنین شرایط دهاقین بمنظور اینکه بایست مالیه دولت را بپردازند ،بر سر حاصلیکه هنوز داده نشده است از بنیه گر قریه پول‌میگرفت‌وبنیه گر بنوبه خود رابا سود ومفاد آن یکجا بنرخ خود بر سر خرمن

۱-یو. ان . دی-(حکومت‌مغل) صفحه ۱۱۷ .

۲-پروفیسر عرفان حبیب (اگرین سیستم اف مغل ...) صفحه۲۳۷ .

۳- رر رر رر رر رر ۲۳۹ .

تحصیل میکرد، بهمین قسم دهاقین یك قسمت زیاد حاصل خود را در راه تادیهٔ مالیه وبرای مالیه از دست میداد ونیز بحیث یك قرضدار بنیه گر قریه بصورت دائمی و همیشگی باقی مانده بود.(۱)

دستگاه امور مالیه:

قریه که پایانترین واحد اداری بشمار میرفت از خود یك پتواری داشت که شخصی مهمی بشمار میرفت وزیاد تر به امور مالیه سرو کار داشت.

از روی نگارش ابو الفضل، پتواری یک نویسنده بود که ازطرف خود دهاتیان استخدام میشد. با هی Bahi یا دفتر پتواری حاوی تمام معلومات در باره زمینهای زراعتی واندازه زمین هر فرد قریه وانواع حاصلات زراعتی وزمینها ئیکه تحت زراعت نیامده بودند وغیره بود «بدین موجب بها ئی پتواری از مهمترین اسناد بشمار میرفت .و یقیناً در بین مردم ده موقعیت بلند و محترم داشت وهر کس میکوشید تا او را از خود راضی نگهدارد . (۲)

واما در پرگنه ،قانو نگو شخصی بود که با پتواری یك قریه میتوانست همسری بکند . او در دفتر خود برای پرگنه عین معلوماتی را بایست میداشت که پتواری قریه نزد خود داشت. و بهمین ترتیب در حقیقت او یك پتواری پرگنه خود بود . در لغت قانو نگو بمعنی بیا نگر قوانین و تعاملات را داشت. وقتیکه احتیاجی برای دانستن عنعنات وتعاملات احساس میگردید ،به این شخص مراجعه میشد .

ماموربن دیگر یکه به امور مالیه یك پرگنه میپرداختند عبارت بودند از عامل ؛ ضابط وجریب کش .

عامل مسؤل ارزیابی زمین زراعتی وجمع آوری مالیات زراعتی در پرگنه بود و مستقیماً تحت اثر عامل سرکار ایفای وظیفه مینمود .برای این شخص (عامل) بعضاً اسمای امین و منصف نیز بکار برده شده است (۳). گرچه (شقدار) یك آمر مسئول امور اجرائی در پرگنه بود و مستقیماً در امور مالی مداخله نداشت ولی بمنظور تحصیل مالیه تا جائیکه اعمال زور وقدرت را ایجاب میکرد بایست باعامل در امر جمع آوری مالیات کمک میکرد .

(کارکن) یک مامور مهم دیگری بود برای امور مالیاتی او هم محاسب وهم نویسندهٔ بود سیار که باعامل کلان وعامل پرگنه درسفر های شان برای ارزیابی اراضی زراعتی یاری میکرد.

۱ـ همان کتاب صفحه ۲۳۹.

۲ـ یو. ان. دی (حکومت مغل) صفحات ۱۲۵ ـ ۱۲٦.

۳ـ همان مؤلف صفحه ۱۲۷.

سر کار یك واحد مهم اداری دیگر بود که ساحه آن نسبت به پرگنه وسیعتر بود. آمرمسئول امور مالیاتی آن عمل گزار و یاعامل نامیده میشد.عمل گزار توسط یکتعداد مامورین دیگر باری میشد که مهمترین آنها عبارت بودند از بیتك چی ، کارکن و خزانه دار .مامورین مالی که در پرگنه وجود داشتند وما از وظائف آنها قبلاً یاد آوری کردیم نیزبحیث معاونین دستیاران عمل گزار بشمار میرفتند(۱) .

خزانه دار :

مرکز اداری پرگنه وسر کار هر دو دارای خزانه ای بودند که نگهبان آن خزانه دار نامیده میشد.او وظیفه داشت که پول را تسلیم شود وآنها را محفوظ نگهد اشته ومطابق قانون خرج ومصرف کند.

بیتك چی :

تمام امور تهیه کاغذ ها ودفاتر یکه از روی آن جمع آوری مالیات‌صورت میگرفت از وظایف بیتکچی بشمار میرفت وبنابر این او یکی از مامورین مهمی بود در یك سر کار وعامل منحصراً بکار او اتکاء‌داشت .

عمل گزار و یا عامل :

عمل گزار درواقع بالا بین بود بر کار های تمام مامورینیکه در امور مالیه وجمع آوری آن سرو کار داشتند .توسط او بود که تمام شعبات فرعی امورمالیاتی در یك سر کارانسجام وتمرکز میافت ورهنمائی میشد.

در راس تمام امور مالیاتی در یك ولایت دیوان قرار داشت . توسط دیوان بود که حکومت مرکزی امور مالیاتی‌را کنترول ووارسی مینمود . دیوان‌اعلی‌یادیوان‌مرکزی‌طرزالعمل حکومت را در امور مالی توسط دیوان ولایت‌تطبیق وتعمیل مینمود.(۲)

وسایل ووسایط دیگر برای‌جمع آوری مالیات :

علاوه‌برمامورین‌مالی ، حکومت مغل برای اخذمالیات ازوسایل ونمایندگی‌های دیگری نیز کار میگرفت مثلاً اشخاصی که مستحق دانسته‌شده بودند که‌ازکیسه خزانه‌دولت‌برای‌شان معاش ویابخشش پرداخته‌شود خودآنهاگماشته میشدند تابه‌اندازهٔ استحقاق خودازمردم مالیه‌اخذنمایند.

این یك نوع واگذاری و یا حواله بود که درطی آن دولت قسمتی از وظایف خود رابدوش اشخاص میگذاشت . درعین‌زمان حق کنترول وتفتیش‌را ازفعالیت‌های‌آنها برای‌خود

---

(۱)یو. ان .دی‌صفحه ۱۲۸.

(۲)همان مولف صفحات ۱۲۹ - ۱۳۰ .

حفظ کرده‌بود. چنین منابع مالیاتی وچنین زمین هایکه مالیه‌آن برای خزانه دولت وقف‌شده‌بود « خالصه شر یفه » ومعمو لاً «خالصه» نامیده میشد .

نواحی ایکه‌مالیه‌آن‌ازطرف‌امپراتو ربه کسی واگذارمیشد « جاگیر » وشخص گیر نده « جاگیردار » گفته میشد .

بهمین‌ترتیب تمام ار اضی زراعتی‌وغیرز راعتی امپراتوري بدود سته تقسیم میشد از قبیل خالصه و جاگیر .

اصطلاح جاگیر بمعنی حواله وواگذاری یك‌قطعه‌از زمین بود که‌مالیه‌آن در بدل خد ما ت اشخاص بحکومت ، بعوض‌معا ش پول‌نقد شان‌ازطرف‌امپراتور مقرر واعطاء میشد،مگر وقتی مالیه یك نا حیه بد و ن قید و شرط واصدار خدمت بکسی واگذ ارو حوا له میشد این‌نوع و ا گذ ا ری بنام‌های انعام یاسلك و یاسیور غال نامیده میشد (۱)

بمنظوراخذمالیه‌ایکه ارز یابی وتعین شده است ، حواله‌گیرخودبایست تهیه‌میدیدومامور ین وعسا کرخودرامیگماشت . البته‌ازمامور ین ده‌هااز قبیل مقدم، پتواری وقانو نگو تقاضا میشدتادر تحصیل‌مالیه به‌آنان‌یاری‌دهد. جاگیردار آن‌اکثرترجیح‌میدادند که جمع‌آوری‌مالیه‌رابا کسی دیگر قرار داد نما یند و چنین یك عمل از طرف دوات نیزقانوناً برسمیت شناخته شده‌بود ، واین‌سیستم بنام‌اجاره و کسی که با جارهمیگرفت « مستاجر » نا میده میشد (۲)

زمینداران :

بر ای زمینداران کلما ت بومی وتعلقدار نیز بکار برده شده است . (۳) مگر کلمه‌زمینداردر دفاتر و ادارات مغل‌اقسام‌مختلفی ازمنافع حقدا ران موروثی راافاده میکند واز رو ئسای مقتدر و مستقل گرفته تادلالهای کوچك دره ها رادر بر میگرفت(۴) «مطالعه‌عمیق ازانواع زمیندار اشکار میسازد که‌درامپراتوری مغل‌بشکل پرگنه سراغ‌میشود که‌در آن یکی از انواع زمیندار و جود

---

(۱) - یو . ا ن. دی(حکومت‌مغل) صفحه ۱۳۶ .

(۲) همان‌مولف صفحه ۱۳۶ . (۳) پرو فیسر عرفان حبیب (اگرارین‌سیستم . . .) صفحه ۱۳۸

(۴) همان مؤلف صفحه ۱۳۹ .

نداشته باشد . (۱)

ولی باآنهم بایست بخاطر داشته باشیم که تسلط ونفوذ زمین داران تمام سرزمین ها را احتوا نمیکرد وحقیقتاً در هرناحیه یك تعداد ز یادروستائی بود که حقوق زمینداری درانجا وجود نداشت و بنابر این بنام (رعیتی) و یاملکیت دهاقین نامیده میشد (۲)

تولیدا ضافی حاصلات زراعتی ایکه از کف دهاقین ربوده میشد بین امپراتور واشراف او و زمینداران توزیع میگردید . ونفوذ وقدرتیکه ازطرف زمینداران برحیات اقتصادي ، تولیدات زراعتی وصنائع دستی وتجارت ومبادلات اعمال میشد ، خیلی بسیار وترسناك بود .

باوجود مبارزات ومجادلات دایمی بین حکومت امپراتوری وزمیند ار ان بر سر منا فع بیشتر از تولیدات زراعتی بر ای خودشان ،این هر دو درا ستثمار دهقان باهم متفق وهمدست بودند . (۳)

چندین نوع از زمین داران وجود داشت: یکی آن زمینداراتیکه درقلمرو وتحت تسلط مستقیم دولت بودند ودولت در پی آن بود که آنها محض جمع کننده مالیات بر ای دولت باشند و بس. و دیگر ي عبارت از زمینداراتی بودند که در خارج نواحی تسلط مستقیم دولت بحیث رئیس وکلان نا حیه خو د قدرت داشتند وخودرا مستقل تصور میکردند و بنامهای راجا ، رانا ، راو ، و راوات وغیره نا میده میشدند . در اینجا از زمینداران قسم اول که صلاحیت جمع آوری مالیات بر ای دولت بآنان واگذار شده بود ، مختصراً بحث میکنیم :

۱ - اینها بدونوع بودند : یکی زمینداران اصلی ۲ - و دیگر زمینداران میانجی وغیراصلی .

زمیندار ان اصلی یا حقوق مالکانه براراضی زراعتی وهمچنان اراضی مسکونی د اشتند ، د ر ین دسته میتوان زار عین مالك را که آنها زمین هاي خود را یا خود میکاشتند و یا کارگران مزدور را بکار می بر دند وهمچنان حقوق مالکیت را برچندین قر یه نیز داشتند، شامل ساحت .(۴)

---

(۱) پروفیسور سیدنورالحسن (زمیندار در تحت اداره مغل) صفحه ۱۹ .

(۲) پروفیسورعرفان حبیب (اگر ا ر ین سیستم ...) صفحه ۱۴۱ .

(۳) پروفیسر سید نورالحسن (زمینداران دراداره مغل) ص ۱۷ .

(۴) پروفیسرنورالحسن (زمینداری در ...) صفحه ۲۷ .

تمام زمین های زراعتی امپراتوری بیکی از انواع زمینداران اصلی متعلق بود، حقوقی را که آنها صاحب بودند موروثی بود وآنها حق د اشتند زمین های خود را بفر شند ویا بکسی دیگر انتقال دهند.(۱) چنین زمینداران از طرف دولت بحیث مساح و ار ز یا بی کنندهٔ زمین و یا مال گزار مالیه زمین شناخته شده واین از وظایف آنها بود که ما لیه را از دهقانان جمع نموده و سهم دولت رابه مامورین مافوق خود تحویل دهند. وهمکاری باامنیت نظم و امنیت نیز از وظایف او بود ودر بسیاری موارد تهیه عساکر به امر مافوق نیز از او تقاضا میشد.

و درقبال اینهمه خدمات آنهاازمحصول زمین، ده فیصدرابنام حقوق مالکانه سهم میبردند.(۲)

واماز میندا ران میانجی گر ویاغیراصلی نه تنها اینکه متون فقرات اداره مالیاتی را تشکیل میداد بلکه مسئول نظم وامنیت نیز شناخته شده بودند. و درقبال خدمات شان از بعضی حقوق وامتیازات عایداتی برخوردار بودند. از قبیل کمیشن، عفو کسر، داشتن زمین بدون مالیه (که آنرا بنت Banth و یا نا نکا ر نیز میگفتند) و غیره. تکس ها و سهم آنها ا زمحصول ز ر ا عـتی از دونیم فیصد تا به ده فیصد میرسید.(۳)

د رمیا ن ا ین د سته اززمیند ا ران میتو ا ن چـو د ر یا ن، د ش سو کا ن، دیسپا ند هـا، مقد سا ن و قا نو نگو هـا و تعلقد ا رها را کـه د راول ا جا ره د ا ر انی بیش نبودند، شامل ساخت.(۴)

---

(۱) پروفیسر نورالحسن، صفحه ۲۷. (۲) پروفیسر سید نورالحسن (زمینداری در...) صفحه ۲۸

(۳) همان مولف صفحه ۲۵. (۴) همان مولف صفحه ۲۵.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنوال محمد عظیم زائر

سیر انکشاف جامعه‌شناسی

جامعه شناسی را اگست کونت (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷) یکی از فلاسفه قرن نزدهم فرانسه ازپیوند کلمات سوسیوس Socius به معنی اجتماع در لاتین و لوگوس Logos به مفهوم علم یا مطالعه در یونانی ،تشکند وآنرا به صفت‌علم‌واحد ومستقلی‌طرح نمود. گرچه می گویند که کونت اولین شخصی نبوده که متوجه مسایل جامعه شده باشد ،زیرا فلاسفه‌قبلی ،زعمای مذهبی وقانون گذاران‌نیزدر آثار خویش بر موضوعات حیات اجتماعی تماس گرفته بودند .بطورمثال ، کتاب‌سیاست ارسطو منظومه های‌سیاسی را به نحوي تحلیل می نماید که هنوزطرف دلچسپی جامعه شناسان قراردارد .

هرگاه چنان باشد پس بهتر است به یك نگاه ببینیم تاجامعه شناسی چطور وتحت چه شرایطی بمیان آمد وجامعه شناسي امروز دارای چه صفات وخصائلی می باشد . در تعمق به این سخن دو راه توصل وجوددارد : یکی آنکه بحکم منطق و تعقل با ید گفت از ان جائیکه بنی آدم زندگی اجتماعی را اختیارنموده اندیشه های زندگی اجتماع وباهمی در او انکشاف یافته است چنانچه بهترین مصداق آن موجودیت ضرب‌المثلهای مشابه درلسانهای مختلف مرد مان دور ازهم میباشد . پس درینصورت نمیتوان واقعاً یك زمان مشخص ومعین را بصورت عموم بصفت مبدأانکشاف علوم‌اجتماعی ویا به صورت خاص منوط به جامعه شناسی دانست .

اما اگر به آثار مطبوع مراجعه شود ،در آنوقت دیده میشود که جامعه شناسی طفل دوره تنویر افکار قرن هجدهم است .چه در اروپاي قرن هجدهم عواملی بمیان آمد که سبب شد تا کونت یا شخص‌دیگری متوجه مسایل اجتماعی گردیده ،ایجاد اساسات علم واحدی را که مختص‌به‌مطالعه‌پدیده هاي جهان اجتماعی باشد، پیشنهاد نماید .شرح مفصل این امر که چطور جامعه شناسی از فلسفه جداشد زیاده تر از آنچه خواهد بود که درورت گنجایش آن درصفحات محدودباشد .اما به‌صورت مختصر چهار عامل را میتوان مورد مباحثه قرار داد. این عوامل که زمینه بمیان آمدن مضمونی‌را بنام جامعه شناسی سبب‌شدند عبارتنداز: تغییر فلسفه سیاسی ـ تفسیر درفلسفه تاریخ ـ انکشاف نظریات زیست‌شناسی ،تکامل تدریجی وهکذاجنبش‌های اصلاح طلبانه‌یکه روي‌دست گرفتن بررسی های اجتماعی را بارآورد .

بطور مثال ، کتاب سیاست ارسطو که ازآن نامبرده شد کتابیست منحصر به جامعه‌شناسی

سیاسی ولی درآن روح مباحثه متوجه تشکیلات سیاسی است تا آنکه راجع به سازمان های اجتماعی باشد .هکذا ،عده یی از فلاسفه قرن هجد هم انگلستان که درآنجمله اسمای دیوید هیوم ، آدم سمث ودوگالد ستیوارت و از فرانسویان مونتسکیو وسن سیمون ، راشنیده ایم، اصرار ورزیدند تا مطالعه جوامع بشری که بذات خود منظومه های طبیعی اند باید شکل عملی داشته و با تعقیب روش استقراء د ران قوانین عمومی ارتقای بشری کشف گردد ،اینها می گفتندقوانین طبیعی که از مطالعه طبیعت انسانی اشتقاق یافته‌اند باید درهرجا یکسان باشد و عقیده شان چنان بود که‌انسان برارتقای نامحدودی تسلط یافته میتواند . چون‌انسان‌درهرجا یك‌چیزاست ، پس باید عین مراحل ارتقایی را طی نماید .این‌مراحل رابشکل یك طرح نظری و خیالی میتوان ترسیم نمود که میتوارت آنرا تاریخ حدسی نام‌نهاد و امروز درجامعه شناسی بنام روش‌مقایسی یاد میشود .حالا بیش ازین حد اقل نزد عده یی ازین فلاسفه تاریخ مطالعه‌وقایع بی نظیر وبی مانند نبوده بلکه برشرح آن وقایع وحوادث سروکار داشت که مسیر ارتقای بشری را بصورت عموم نشان‌دهد .فلاسفه مذکور درین مرحله البته در مطالعات خود بیشتر بر خود نگری‌و استدلال های‌قبلی اتکاء داشتند تا آنکه برمشاهدات واقعی جوامع قادر باشند .بنابراین‌نظریات خود را بالعموم روی اندیشه وتفکر طرح می‌نمودند .

روی‌همرفته این وضع ادامه داشت تا آنکه دراواسط قرن نزدهم بشر شناسان اجتماعی مطالعات تاسیسات اجتماعی را قسماً به روش علمی روی دست گرفتند . مثلا از جمله انگلیسی نویسان کتاب مین Maine تحت عنوان « قانون قدیم » در ۱۸۶۱ ، کتاب میك لینان تحت نام « ازدواج بدوی » در ۱۸۴۰ ، کتاب تایلور بعنوان «تحقیقات در تاریخ قدیم انسان در ۱۸۶۵ وکتاب مارگن تحت عنوان «منظومه های خویشاوندی» در سال ۱۸۷۱ وهمچنان کتب چندی‌از فرانسویان بطبع رسید.اگرچه همه این‌آثار مستقیماً بشرح جوامع بدوی‌سروکار نداشتند ،معهذا قسمتی ازمحتوای آنها بطور مثال کتاب قانون قدیم تاسیسات اجتماعی را دردوره های اولی جوامع تاریخی شرح می‌نمود .هکذا میك لینان‌وتایلور ازانگلستان ومارگن ازامریکا درقطار اولین بشر شناسان اجتماعی قرارداشتند که‌باراول جوامع بدوی‌را مفصلا مطالعه نمودند .

پس باین ترتیب بشرشناسان اجتماعی کوشیدند خصوصیات رااز مسایل عمومی‌جدا ساخته وروی مقیاسهای فرضی وخیالی خود پدیده های اجتماعی راچنان تصنیف نمایند که تاریخ

اجتماع بشری را از یك انجام تا انجام دیگر نشان دهد. در یك انجام این طرح تاسیسات اجتماعی همان وقت ارو پا واسر یکار امثلاً درمورد ازدواج و خانواده، سلسله خویشاوندی ـ ملکیت ـ قوانین ـ طرز حکومت وغیره جاداده ودرانجام دیگرخاصه های ضدو نقیض آنرا نوشتند چنین مقیاس فرضی و خیالی که ارتقای جوامع بشری را بصورت تدریجی نشان میدهد حالا بنام تسلسل جامعه شناسی یاد میکنند. درآن وقت درعلوم اجتماعی مخصوصاً در بشرشناسی سعی بعمل آمد تا حقایق کافی روی مطالعات ساحوی چنان بدست آید تا شواهد مراحل مختلف این تسلسل ارتقای بشری محسوب گردد.

این توصل درتاریخ ودلچسپی بیکه مبداء انکشاف هر چیزی را بایدمطالعه نمود، در آن وقتی بمیان آمده که مطالعات زیست شناسی داروین ونشر کتاب او تحت عنوان «**پیدایش موجودات بها نتخاب طبیعت**» نیز درارو پا هنگامه برپانموده بود. اساس مطالعات داروین که بدورنظر یهٔ تنازع للبقاء موجودات قوی می چرخید، به جامعه انسانی کشانیده شد. وسفکوره دارونیزم اجتماعی شهرت یافت.

رایج شدن بررسی های اجتماعی که ازآنها در بالا نام گرفتیم عامل دیگری بود که زمینه بوجود آمدن علمی را بنام جامعه شناسی سبب شد. رو یکار آمدن بررسی های اجتماعی بذات خود دوعامل داشت: یکی آنکه بصورت عموم تمایلی بمیان آمده بود تا ازروش علوم طبیعی در مطالعات اجتماعی نیزاستفاده بعمل آید، زیرامیگفتند که پدیده های انسانی به سبك علمی تصنیف واندازه گیری شده میتواند.

دیگرموضوع اندیشه فلسفی درموردفقر بود. باین معنی که تعقل انسانی بیش از آن قبول نمینمود تافقر رایك امرطبیعی بپذیرند بلکه اینطور استدلال می نمودند که چون فقر یك امر طبیعی نیست بنابر این نبایددر جامعه صنعتی دامن گیر مردم باشد.

هرگاه فقر درجامعه وجود داشته باشددر آنصورت بایدعوامل آنرا یادر جهل ویا درعدم بهره برداری مناسب ومساعدازمنابع طبیعی سراغ نمود. این طرزتفکر واندیشه فلسفی روی دست گرفتن بررسی های زیادی راباعث شد که سابقه طولانی تری دارد. از آنجمله مشهورتر ین مجاهدات درین راه بررسی اجتماعی بوت تحت عنوان «**زندگی وکار مردمان لندن**» است که درین سالهای ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۳ صورت گرفت، تاکنون یکی ازمطالعات برجسته درجامعه شناسی محسوب میشود.

این انکشافات البته درخفاصورت نگرفته بود. انقلاب کبیر فرانسه وانقلاب صنعتی انگلستان بذات

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود عوامل بزرگی بودند که ساحهٔ دید وطرز بینش بشری باوقوع آنها توسعه یافته بود. پررسی اجتماعی بمنظور امحای فقر و یا هرمعضلهٔ دیگر اجتماعی وقتی روی دست گرفته میشود که انسان می پذ یرد تابافراهم نمودن معلومات راه حل معضله و یاحد اقل راه کا ستن ا ز حجم آنرا در یابد . مفکوره اصلاحات اجتماعی زمانی بصورت مستدل پذ یرفته شد که میگفتند هرگاه بشر بر محیط طبیعی تسلط کافی پیدا کند درآنصورت دلیلی نیست که محیط اجتماعی خو یش را نیز درسلطه واختیارخود در نیاورد .

حالا باید گفت دوره های قبلی که زمینهٔ رشد جامعه شناسی را بوجود آورد بصورت تخمین بین سالهای ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ میباشد، یعنی ازآوانیکه مونتسکیو اثرمعروف خودرابنام « روح القوانین» نشرنمود تاآنزمانیکه کونت وسپنسر نظر یات شانرا مستقیماً درموردجامعه شناسی طرح کر دندودر معر ض مطالعات مردم قرار دادند . اما اگر باز هم بصورت مشخص تر آنرا ببینیم جا معه شنا سی بصفت یك علم واحدومستقل درنیمه آخر قرن نزدهم عرض وجودنموده است .

از این شرح مختصر سوا بق جامعه شناسی اینطور برمی آید که درسبداء انکشافی خود ا ین مضمو ن دارا ي خواصی چندبوده است. مثلاً درابتدا مطالعات جامعه شناسی وآثار یکه به آن منسوب می شدشکل دایرة المعارفی داشت . به این معنی که درمرحله اول محتوی آن همهٔ حیات اجتما عی انسان و یا همه تار یخ بشر یت را در برمی گرفت . درمرحله دیگر تحت تاثیرفلسفه تار یخ آمد و با نفوذ نظر یات ز یست شناسی مباحث درآن سبك نظر یات تکامل تدر یجی رابخودگرفت . امادرمرحله سوم خاصیت یك علم مثبت را اختیار نمود که ازلحاظ کیفیت داراى عین ماهیت علوم طبیعی بود . درقرن هجدهم علوم اجتماعی بصورت عموم از رو ش فز یك پیروی می نمودند امادر آ نجمله جامعه شناسی به رو ش ز یست شناسی تصورمیشد وازهمین جاست که مفکوره تکامل تدر یجی اجتما عی بمیان آمد وجا معه را بصفت یك جسم عضوی می دیدند . لهذا پیرامون همین انکشافات خاصه، علمی بودن جامعه شناسی تبارزنمود و سعی بعمل آمد تاقوانین عمومی تکامل تدر یجی در جامعه شناسی وهمچنین بشرشناسی اجتماعی طرح گردد .

گرچه میگو یند این ادعای مغرور انه جامعه شناسی درموردعلمی بودنش وهم موضو ع ا ینکه قوانین عمومی زندگی اجتماعی راطرح مینماید ، این علم را باسخالفت های مورخان، اقتصاد دا نان وعلمای سیاست مواجه ساخت . با این هم منکرنمی توان شد که صاحب نظران اولی مانند کونت وسپنسر در همان روز های اولی حدود وحوزه دید این علم را تاحد ي مشخص ومعین نموده اند . بهمان اساس بااطمینان میتوان گفت که جامعه شناسی و بشرشناسی اجتماعی (که گاهی جامعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

شناسی مقیاسی نامیده می شود) اولین رشته ها یی ازعلوم اجتماعی میباشند که زندگانی وا یجابات اجتماعی انسانی را بصورت یك کل موردمطالعه قرارمیدهد ودرآن بر موضوعات غامض ساختمان اجتماعی وگروه های اجتماعی بحث می نماید . موضوع ساختمان اجتماعی جامعه مبحث اساسی و نکته اصلی مطالعات جامعه شناسی را تشکیل می دهد و از همین جا جامعه‌شناسان‌مطالعه مناظراجتماعی را ازمسایلی درمورد خانواده، مذهب، اختلافات طبقات اجتماعی ، حیات جمعیت های دهاتی وشهری باتعقیب روش های منظم علمی شروع میکنند . تا جاییکه به مطالعات اقتصاد، حقوق وعلوم سیاسی ارتباطدارد ، سهم جامعه‌شناسی در داخل این مضامین در آنست تا مناسبت‌موضوعات مطالعه شده هر یکی از این مضامین را با ساختمان اجتماعی جامعه بصورت یك کل نشان دهدوبرموضوع مطالعات‌مقایسوی‌اصرارورزد.

طوریکه در بالا ازان تذکر بعمل آمد جامعه شناسی تاسیسات غامض اجتماعی را بصورت یك کل می بیند وهم در داخل ساختمان اجتماعی به مطالعهٔ گروه های کوچك‌می‌پردازد .واقعیت این امر به جامعه شناسی دو منظره عمومی داده است : در یکی جامعه شناسی عبارت از مضمونیست که جوامع انسانی را تمامیت های عضوی دانسته واز روابط پیچیدهٔ تاسیسات اقتصادی، سیاسی وفکری در داخل یك جامعه بحث می نماید . این نوع جامعه شناسی را جامعه شناسی ترکیبی می گویند .اما به تعبیر دیگر جامعه شناسی درعین زمان عبارت ازآن علمیست که زندگی اجتماعی گروه های‌انسانی را مطالعه و ماهیت ساختمان آنها را تحلیل می نماید .این نوع جامعه‌شناسی‌را تحلیلی می نامند .علاوتاً جامعه شناسی در هر یکی از دو صورت فوق با موضوعات خاصی مانند طبقات اجتماعی ، تغیر نفوس ، تحول در وظایف خانواده وغیره‌علاقه می گیرد .

جامعه شناسی ترکیبی تفسیر و تعبیر جوامع معاصر وتکامل تدریجی نمونه های اجتماعی میباشد . هدف اساسی در ان کشف آن قوانین تاریخی است که دران ساختمان جامعه به‌اساس روش وروابط تولید تغییر می پذیرد. به این اساس نمونه های اجتماعی در یك جامعه تعریف میشوند وبعد صورت انتقال از یك نمونه به نمونهٔ دیگر تشریح‌می‌شود.این نمونه های اجتماعی همان نمونه های معروفند که در اقتصاد سیاسی از انها نام گرفته میشود .مثلاً اقتصاد بدوی که اساس بردگی دارد، اقتصاد قرون وسطی که بر رعایا متکی است ،اقتصاد سرمایه داری که مزد واجرت در ان مروج است و بالاخره اقتصاد سوسیالستی که آنرا ختم دوره استثمار افراد و یا طبقات بر یك دیگر می‌پذیرند. در اینجا از یك نوع دیگر ازنمونه‌های اجتماعی نیز یاد

(c) ketabton.com: The Digital Library

متذکر شد که در آثار مطبوع از ان تذکر بعمل آمده است و بنا م«ر وش تولید آسیایی» یا د میشو د . در این نوع ا قتصاد سلطه و نقش کا مل دولت بر منا بع تولید بکلی سبر هن ا ست وطور یکه تعریف شده است بیشتر از راه کنترو ل دریا ها ،کا نالهاوغیره منابع آبیا ری صو رت میگیرد . میگویند خاصه بارز آن اینست که در آن سجاد لات طبقاتی بین مردم وجود نداردوتنها یك نوع رقابت ساده بین مردم وطبقه حا کمه با کار کنان اداری آن دیده میشود .

در مطالعات جامعه شناسی ترکیبی همه حال واحوال جامعه به صورت یك کل در نظر گرفته میشو د و ا ز همین جا ست که آ نرا جا معه شنا سی کلی نیز مینا مند . جا معه شناسی ترکیبی ، ساختمان اجتماعی جا معه ای را در یك وقت معین تشر یح نمیکند فقط آیند ، آنرا درپرتو چگو نگی نژاد بشر درسیر تاریخ می بیند ،گویا خودش دارای فلسفه جدا گا نه تار یخ میباشد.

جامعه شناسی تحلیلی ، تقریباً در انجام نها یی جامعه شناسی‌ترکیبی قرار دارد. باین معنی که در ان هیچگاهی از قوانین تاریخ نامبرده نمیشود،ونه چنین عقیده ای بین پیروان آن و جو د دارد که تا ریخ بتواند دارای چنان قوانین گردد . اینها می گو یند که تار یخ‌فاقد اعتبار علمی است ، بنابراین نمیتوان توسط نظریات آن آیندهٔ جوامع را به طور یقین پیشگو یی نمود . ا سا س این جامعه شناسی . جوانب عملی وتحقیقی آنست ، چه در آن مطالعاتی در باره جو امع صورت میگیرد که محقق را جع به ان معلومات داشته است . هدف اساسی جامعه‌شناسی تحلیلی آن‌است تا مفکوره ها وعکس العمل های گر و های انسانی را بطور مثال درصنف ، در تالار کنفر انس،در فابریکه،در مزرعه؛درقریه ردرشهرویادر همه کشور مطالعه نماید. در این نوع جا معه شنا سی که جا معه شنا سي جز ئی نا میـد ه میشود ، تا سیسات ا جتما عی جا معـه و سا ختما ن آن از لحاظ سلو ك افراد ، مقاصد، ذهنیت ها ومحر که هایی مطا لعه می گردد که مظهر اراده اعضای گروه های مختلف اجتماعی میباشد .

جامعه شناسی تحلیلی زیاد ه تر در موضو عات مسلکی‌نمی پیچید ونه عمداً به توصیف جامعه سرو کار دارد . به‌جامعه بصورت کل تر حم دارد اما نواقص رادر اجزاء می‌بیند ومنظورش رفع آن نواقص بنام اصلاحات است.

این دو نوع تشبث در جامعه شناسی که‌از ان ها بصورت بسیار مختصر تذکر بعمل آمد در دو قطب مخالف ومتضاد یك دیگر قرار دارند. در فاصله های میا ن آنها طرز تشبث دیگری در جامعه شناسي وجود دارد که‌بنام«جامعه شناسي امروز» یاد میشود .زیرا بسیاری‌از جا معه

(c) ketabton.com: The Digital Library

شناسان معاصر هیچ یکی ازین هر دو را به تنهایی کافی نمیدانند ودر مطالعات خویش روی احتیاج علمی قسماً از هردونوع تشبث استفاده می‌جویند. مثلاً شرح روابط اجتماعی زندگی انسانها درجامعه ایجاب می نماید تاتشبث برموضوع جنبه علمی وتحلیلی را دارا باشد اما درعین زمان نمیتوان ترکیب قوای مؤثر را بر جامعه که آنهم بذات خود تعیین کننده طرز سلوک انسا نیست در حدود قراین تاریخ عمومی آن نادیده گرفت .پس هر گاه جامعه شناسی را تحلیلی یاترکیبی، معاصر ویا تاریخی بنامیم موضوع آنرا مباحثی احتوا می‌نماید که با انسان وزندگی اجتماعی او سروکار دارد . هیچ امکان ندارد مطالعه ای راجع به یک قریه درداخل یک مملکت ویاراجع به ملتی دردنیا صورت بگیرد که شامل بیان موفقیت هاویاراه به نواقص نباشد که جنبه عملی واصلاحی دارند .

اکنون باید سوالی رادرمورد مطالعه مسلکی جامعه شناسی واینکه چه مفادی ازآن متصور است طرح نماییم. اگراین سؤال راستقیماازمحصلی درپوهنځی ادبیات وعلوم بشری بپرسیم، شاید خدمت به مردم واجتماع رایگانه منظور مطالعات جامعه شناسی بداند که هیچ تردیدی رادران راه نیست اماچطور ؟ دربن مقاله اغلب معلومات جامعه شناسی وموارد استعمال واستفاده ازآن رابسه سویه و یا درسه ناحیه طرف مباحثه ومذاکره قرار داده میتوانیم .اول بسویه افراد جامعه ،مخصوصاا گر این فرضیه بدیهی راقبول کنیم که افراد یک جامعه زمانی راجع به چگونگی جامعه خویش خوب فهمیده ونیک قضاوت نموده میتوانند که حداقل معلومات عمومی ومقدماتی رادرجامعه شناسی به نحوی از انحافرا گرفته باشند .

در مرحله دوم، موارد استعمال جامعه شناسی را دران رشته ها ومشاغلی دیده میتوا نیم که اشخاص مسلکی دران به معلومات رمز حیات اجتماعی بصورت ضمنی احتیاج دارندیا بعباره دیگر جامعه شناسی رابغرض استفاده درمسلک و کارخویش بقسم مضمونی فرعی فرا میگیرند. این چنین اشخاص عبارت اند ازولسوالها، معلمان، کارگران اجتماعی، کارگران توسعه، دوکتوران معالج ، پرستاران وغیره. چون جامعه شناسی بیک عبارت مطالعه سلوک و کردار گروه است، بنابراین همه اشخاص مسلکی که منحیث وظیفه باگروه های انسانی سروکار دارندویا بر معضله های فردي بصفت عضو گروها می پردازند، معلومات جامعه شناسی مخصوصا ازلحاظ دسته فعال عملابه آنها دستورالعملهای موفقیت عرضه میدارد .

تاجائیکه به تعلیم وتربیه ارتباط دارد مواردا ستفاده ازجامعه شناسي رادرمثالی ازطریقه تربیه اطفال باید دید. مادر حیات عادی وروز مره می بینیم که همه مجاهدات تربیتی وتعلیمی برای اطفال

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشتمل برفعالیت هایی است تاطرز سلوك واسلوب مقتضیات حیات اجتماعی جامعه رابرآنها تحمیل نماید. طفل رادیدن، گوش گرفتن وعکس العمل نشان دادن درمقابل عمل های اجتماعی گروهی درداخل خانواده می آموزانند که نمیتواند خود بخود آنرا فراگیرد. والدین از روز های اولین زندگی اواصر ار میورزند تاطفل شان درخوردن، نوشیدن وخواب نمودن بعضی مقتضیات زندگی اجتماعی خا نواده رارعایت نماید، آنهامیخواهند که طفل اوپاك، خاموش ومؤدب باشد، درمراحل بعدی ایشان توقع دارند طفل احترام متقابل رابفهمد واز رسم هاورواجهاوعنعنات وارزشهای ملی و کلتور ی پیروي نیك نماید گرچه در زندگی طفل موقعیکه شخصیت وی بیشتر قوام میگیرد، زمانی میرسد که مقتضیات همهٔ این قوای غیرمرئی جبراجتماعی بروی یکسان مؤثرنخواهدبود اماسنابع آنها دراجتماع هیچگاهی بکلی ازبین نمیرود.

ایمیل دورکهایم برقول سپنسر که گفته بود»: یك سیستم معقول تعلیم وتربیه بایدچنین مقتضیات غیر ضروری راتقبیح نماید وطفل را اجازه دهد تادر آزادي تام انکشاف نماید، «انتقاد داردا وسی گوید که این نظر سپنسر هیچگاه درهیچ جایی عملی نشده است، بنابراین بحیث یك اند یشهٔ شخصی وی باقی میما ند. به نظر دورکهایم منظور اصلی تعلیم وتربیه اجتماعی نمودن فرداست چه دران فردازیك مرحله حساس آموزش انکشاف انسانی میگذرد ، فشاریکه بروی وارد می گردد درحقیقت فشاریست زادهٔ اجتماعی که می خواهد نقش خودرا از راه وساطت معلم ووالدین درطفل منعکس بسازد.

هرچه باشد کورسهای جامعه شناسی معلمین رابه رمز خواص ایستیاوهمچینین شرایط پویای جامعه ازلحاظ تحول اجتماعی که تعلیم وتربیه دران نقش یگانه دارد، آشنایی ما زد .

درمرحله سوم، ماباید نقش ووظایفی راسختصراً درینجا متذکر شویم که جامعه شناسان سلکی یعنی آنهاییکه جامعه شناسی رشته اصلی تحصیلات شان میباشد درجوامع بشری مخصوصاً درممالك جهان سوم ایفا می دارند. معضله های سر دمی وتقریباً افسرده کننده این ممالك ازقبیل بی سوادی مطلق، انتهای فقر، ازدیاد روز افزون نفوس، بی خانگی وعدم شرایط مناسب حفظ الصحه، تنوع امراض وکثرت وفیات، وهکذا عدم موجودیت وسایل تفریح و تفرج وفعالیت های فرهنگی که از احتیا جات مبرم داشتن روح سالم درجامعه میباشند ، ازجمله همان مسایل اجتماعی عام وتا سی هستند که هیچ مسلك سیاسی نمیتواندآنها رانادیده بگیرد . جستجو برای دریافت طریق عملی حل این مسایل ویا حداقل اندیشه و تلاش درین راه وعلاوهٔ جلوگیری وحمایه مردم ازان معضلات تباه کننده اجتماعی، شراب نوشی، خلل های دماغی وجرایم اخلاقی که دامنگیر جوامع عنعنی میباشدازموضوعات حیاتی اند که به مضمون جامعه شناسی درنصاب تعلیمی اکثر پوهنتونهای ممالك جهان سوم مقام ارزنده بخشیده است . دراین ممالك جامعه شناسان عموما به سه نوع فعالیت مسلکی اشتغال دارند وعندالضرورت بجامعه خود کمك نموده میتوا نند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ ـ از راه تدریس : تدریس جامعه‌شناسی در رشته های علوم اجتماعی علی الاکثر مضمونی دلچسپ وخواندنی قبول میشود . بطور مثال ، اکنون درپوهنتون کابل تدریس کورسهای مقدمه جامعه شناسی در پوهنځی های حقوق و علوم سیاسی، اقتصاد ،شرعیات ادبیات وعلوم بشری باداشتن ساعات مختلفی درداخل تقسیم اوقات هریکی صورت میگیرد . بهمین قسم پیشبینی شده میتواند که درآینده این پوهنځی ها تدریس مضمون جامعه شناسی رابادایر نمودن کورسهای عالیتری علی الترتیب تحت عناوین جامعه شناسی سیاسی ، جامعه شناسی انکشافی ، جامعه‌شناسی مذهب ، جامعه‌شناسی آرت وهنر وهکذا بصورت عموم درمورد مطالعه تحول سازمانهای اجتماعی انکشاف دهند . ازطرف دیگر ، مشکل می نماید اگرفهمیده شود که چرا تدریس جامعه شناسی تاهنوز درسایرپوهنځی های پوهنتون کابل مانند زراعت ، انجنیری و پولی تخنیک وحتی طب راه نیافته است . چه با وضاحت میتوان دید که در پوهنځی زراعت احتیاج تدریس جامعه‌شناسی دهات ، درانجنیری و پولی تخنیک جامعه‌شناسی شهری و کورسهای تدویر فابریکه ها ودرطب دایر نمودن کورسها یی در مورد جامعه‌شناسی وروانشناسی اجتماعی وطبی احساس میگردد .

برای برآورده شدن این آرزوهای خالصاً علمی درحصهٔ تدریس مضمون حیاتی جامعه شناسی خوشبختانه اکنون باداشتن نظام جدید سیاسی در افغانستان ، موقع آن فراهم رسیده است تا پوهنتون کابل نیزمانند سایر پوهنتونهای دنیا حداقل درجات مجاز درجامعه شناسی و بشرشناسی مبادرت ورزد وجامعه افغانستان از آن مستفید گردد .

۲ ـ سهم عملی درمطالعات و ارزیابی پروژه‌ها وطرح پلانهای اجتماعی واقتصادی : انکشاف اجتماعی واقتصادی ازراه تطبیق ساینس و تکنالوجی ازاحتیاجات زندگی معاصر درممالك جهان سوم است . ولی مداخله بازندگی عنعنوی که معنی آن در ینجا کنترول شرایط طبیعی و محیطی میباشد ، همیشه از پیروی ساینس وتطبیق آن بنام تکنالوجی موفقانه برآورده نخواهد شد، مگرآنکه فهم و درنظرگرفتن اساسات روانی، اجتماعی ، کلتوری وشرایط سیاسی مردمان این ممالك به آن متمم گردد

هر یك پروژه انکشافی معمولاً سه مرحله رامی پیماید که عبارتند ازمرحله دیدپرابلم وطرح پلان ، دورهٔ تطبیق وعملیات کار وارزیابی . جامعه‌شناسان درهرکدام ازین مراحل کارپروژه های انکشافی سهم فعال و حتی زعامت شعبه های آن را بعهده گرفته میتوانند ویا باید بگیرند .

۳ ـ نقش نهایی مسلکی جامعه‌شناس که بایددرین مقاله ازآن متذکر شد عبارت ازهمان نقشیست

(c) ketabton.com: The Digital Library

که وی بمنظوراحیا ی علم برای علم کار می نماید . جامعه‌شناسان امروزی اکثر طریقه پسندودر هرجا به مطالعاتی اشتغال دارند که طرح آراء ونظریات عمومی را در جامعه شناسی ممکن سازد . پروگرام های تحول اجتماعی که در ممالك جهان سوم از راه روی دست گرفتن پروژه های انکشافی تحت تطبیق قرار می گیرد ، زمینهٔ واقعی امتحان فرضیه های علمی را مساعد ساخته و به جامعه‌شناسان موقع می دهد تا اعتبار علمی نظریات اجتماعی کلاسیك را مورد آزمایش قرار دهند .

ماخذها :

1. I Aron, Raymond. Main Currents in Social Thouth 1. London: Pelican Books 1963
2. Bottomeore, T.B. Sociology: a guide to problems and literature. London: unwin Uni versity books, 1962
3. Clinard, Marshall b, „The sociologist and Social Change in Underdeveloped Countries," in Social problems, Winter V. 10 No. 3, 1963
4. Evans- Prichard, E.E. "Social Anthropology "in Social Anthropology and Other Es says. New York: The free Press, 1962.

۵- بوتول جی پیر. جامعه شناسی. ترجمهٔ هاشم رضی. تهران، موسسهٔ انتشارات آسیا، ۱۳۴۲ .

6. Ress, H. Laurence. Perspectives on the Social Ordtr. (ed.) New York: Mc Graw-Fill, Inc. 1968.

سخن خوب

شعر بود قدر سخن را کمال — نیست درین سلسله او را زوال

ای که ترا ذوق سخن در سراست — دست خرد برسر تو افسراست

هست دلت لوح وزبانت قلم — مشق سخن کن که شوی خوش رقم

درك سخن راسبر از یاد هوش — تا بتوانی بکش این در به گوش

اوج سخن را پر پروا ز کن — شعر بگو فکر فلك تـاز کن

گوهر اگر زینت هر افسر است — هر سخن خوب ازآن بهتراست

(میرزا اسماعیل بینش)

همدردی

از همره خویش گر جفا برداری — هرگام از وفائده ها برداری

درراه سلوك دستگیر توشود — آنرا که زخاك چون عصا برداری

(ملاطاهرا شایی غنی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنمل رسول رهین

ببلیوگرافی چیست؟

-۲-

ببلیوگرافی بمفهوم فهرست مآخذ عبارت‌از فهرست کتب ،مقاله ها،مواد سمعی و بصری وغیره بیباشد معتبر ترین وبا ارزش‌ترین مواد مراجعوی کتابخانه‌ها را تشکل میدهد. استاد در موقع آمادگی‌برای‌دروس روزمره محصلان ـمحصل برای‌تهیه‌وترتیب مقاله های ما هانه ـ محقق براي تهیه‌مواد‌بیشترتحقیقی وبالاخره شاگردمکتب برای‌تهیه مآخذ و مراجع وظایف‌صنفی و تهیه لست منابع مسد درسی ضرورت‌به‌دیدن ببلیوگرافی ها داشته ناگزیر است اطلاع کامل در انواع وترتیب آنها داشته باشد . زیرا شناختن انواع و تنظیم و ترتیب ببلیوگرافیها علاوه بر آنکه در ترتیب فهرست مآخذ نقش عمده‌دارد درمطالعات وتتبعات بعدي محققان نیز موثر است سوء تفاهمات واشتباهات کلموی را روشن میسازد . مثلا محققیکه در باره ببلیوگرافی چیزی میفهمد ناممکن است اصطلاح(ببلیوگرافی)رابا اصطلاح(بیوگرافی)التباس کند . درحقیقت ببلیوگرافر (کتابشناس)آن محقق مستعدونیرومند یست که‌مآخذ موضوعات تحقیق را می شناسد وبدون کمترین تردید و اشتباه به جمع آوری آن ادامه میدهد .بدون شك فرق بین ببلیوگرافی‌نویسنده وببلیوگرافی موضوعی را دانسته آنها را بصورت فنی می‌نویسد. ببلیوگرافی نویسنده فهرست مقالات وکتبی است که‌بواسطه یك نویسنده نوشته‌شده اند .ببلیوگرافی موضوعی فهرست کتب‌ومقالات مشخصیست که دریك موضوع معین نوشته‌شده اند .اگر ببلیوگرافیها ي نویسنده وموضوعی انتخابی باشند تمام نوشته‌ها وکتب نویسنده ویا موضوع را احتوا نمیکنند صرف محقق آن دسته آثار یك نویسنده یا آن دسته کتب دریك موضوع را فهرست وانتخاب مینماید که درتحقیق ازان استفاده کرده‌باشد.در انتخاب کتب‌ببلیوگرافی های تشریحی که مختصراً کتاب راسعرفی‌می‌نمایند نقش ارزنده دارندوانتخاب درست وصحیح کتاب‌راسمکن‌میسازد

ببلیوگرافی تشریحی دارای چند سطر مختصر در بارهٔ تشریح وتوضیح کتاب‌ویا مقاله میباشد که از چند کلمه تا پانزده ویابیست وپنج کلمه درتشریح قارئین و خوانندگان بصورت اوسط شصت کلمه درتشریح کتابدارهاو بعضاً درحدودیکصد کلمه‌میباشد .ببلیوگرافیهای‌تشریحیکه دارای بیش از یکصد کلمه اند معلومات‌انتقادی ومقایسوی برای کتابدارها دارند و خیلی مهم میباشند .ببلیوگرافیهای تشریحی که‌توسط دانشمندان ومحققان مرتب میگردد معمولا بکلمه و سطر محدود نبوده غالباً دوصد کلمه وبیشترازان میباشد که‌بکلی ازببلیوگرافی های تشریحی

(c) ketabton.com: The Digital Library

متفاوت‌اند. این‌نوع بیلیوگرافی‌های‌تشریحی‌توضیحی و کمترانتقادی میباشد. درین نوع بیلیوگرافیها طرز قضاوت ونصب‌العین معین را تعقیب کرده‌خلاصهٔ متن کتاب، توضیح دقیق بیطرفانه‌حقایق وارزش کتاب‌را برای خوانندگان‌و کتابدارهاوغیره توضیح می دهد.

بیلیوگرافی های تشریحی‌چه‌برای خوانندگان‌وچه برای کتابدار ها،چه توضیحی وچند صفحه‌یی باشد خیلی مهم بوده کمك زیادی درانتخاب کتاب می‌نماید. زیرا شرح مختصرویا تفصیلیکه دربارهٔ کتاب‌ویا اثر درین نوع بیلیوگرافیها داده می شود برمتن وارزش روشنی‌اندا خته انتخاب صحیح کتاب راممکن میسازد.

معمولا محققان ومتتبعان قبل ازآنکه موضوعی راتحقیق نمایند آنرا در دایرةالمعارفها و کتب مرجع مطالعه کرده مذکوره عمومی درباره موضوع کسب می‌نمایند. سپس مراجع وبیلیوگرافیهای دیگری راکه دایرةالمعارفها و کتب مرجع پیشنهاد کرده اند مطالعه میکنندباین وسیله محقق برحدودووسعت موضوع احاطه پیدا کرده‌به‌تحقیق‌موضوع شروع میکند. محقق پیش از همه فهرست مآخذ یابیلیو گرافی موضوع راترتیب می‌دهد. فهرست مآخذ و بیلیو گرافیهای که در اخیرمقالات و کتب مرجع وجوددارند ومنابع موثوق ومهم تحقیقی و مواد ثقه‌وپرارزش در باره موضوع میباشند.

کار دیگری که یك محقق انجام می‌دهد یاد داشت نمودن‌صحیح بیلیو گرافی در موقع تحقیق میباشد. این عمل ازضیاع وقت محقق جلوگیری میکند و ازتکرارنوشتن می کاهد. باوصف‌آنکه محقق یقین داشته باشد که‌بیلیوگرافی را صحیح نوشته است آنرا دو باره خوانده در مورد تعداد صفحه، عنوان کتاب-نامکمل‌نویسنده وغیره دقت می‌نماید. یك محقق هرگز از عجله کارنمی‌گیرد ونمی‌خواهد موضوعیرا که روزهای تحقیق ومطالعه کرده است ناقص عرضه کند. چه هیچ تحقیقی بدون توضیح وترتیب وتقدیم بیلیوگرافی کامل‌نمیباشد. پس‌برای اینکه یك‌محقق واقعاً اثرخوب، تحقیق دارای اعتبار وموثوق عرضه کند لازم‌است‌اطلاع کامل درباره کتابها. طریق‌نوشتن‌فنی وترتیب صحیح بیلیو گرافی کتب، مجلات‌وغیره منابع تحقیقی داشته باشد.

اول «بیلیو گرافی کتب:

درتهیه وترتیب بیلیوگرافی کتب‌نکات آتی قابل یادداشت‌است.

۱) نام‌نویسنده (نام‌آخر، اول نوشته‌میشود)

۲) عنوان کتاب (به نحوی که‌درصفحه عنوان کتاب ظاهرشده باشد)

۳) چاپ کتاب (درصوتیکه بیش ازیك بار چاپ شده باشد).

۴) تعدادجلدها (اگردورهٔ کامل کتب استعمال شده‌باشد، درصورتیکه دورهٔ کامل استعمال

نشده باشد نوشتن تعداد جلد لازم است)

۵)محل طبع کتاب .

۶)نام نا شر کتاب

۷)تاریخ طبع کتاب .

۸)تعداد صفحه کتاب (درصورتیکه لازم باشد .)

درترتیب وتهیه بیبلیو گرافی بزبانهای غربی اگر نام نویسنده یك کلمه باشد کامل نو شته میشود واگر اضافه ازیك کلمه باشد بااختصار نوشته می شود . این روش در زبانهای شرقی قابل تطبیق نیست ونباید تطبیق گردد .

اگر کتاب اضافه ازیك نویسنده داشته باشد نام نویسنده ایکه اول ذکر شده باشد درسطر نویسنده بیبلیو گرافی گرفته میشود. خط اول بیبلیوگرافی چهار فاصله از حاشیهٔ طرف راست شروع میشود. خط دوم از حاشیهٔ طرف راست، هشت فاصله دارد و خطهای بعدی تحت خط دوم نوشته می شوند. در کتب زبانهای غربی عنوان کتاب به حروف کلان نوشته میشود . در کتب زبانهای شرقی این عملیه هم قابل تطبیق نمیباشد. در صورتیکه تاریخ طبع کتاب معلوم نباشد بصورت مختصر حروف (ب . ت) بمعنی بدون تاریخ و اگر ناشر کتاب فهمیده نشود (ب . ن) بمعنی بدون ناشر، نو شته میشود .

اگر کتاب بیش ازیك محل نشرداشته باشد محلیکه اول ذکر گردیده باشد ترجیح داده میشود. نوشتن شهر درصورتیکه مشهور باشد عمومیت دارد .ولی اگر شهر مشهور نباشد نوشتن ایالت ومملکت ضروری میباشد .

درتهیه وترتیب بیبلیو گرافی کتب علامه ونشانه های خاصی بکار برده میشود که باید از آن اطلاع داشت. مثلا درین نام نویسنده وعنوان کتاب نقطه(.)ودرصورتیکه کتاب مترجم ویا بدون وغیره نداشته باشد بعداز عنوان کتاب هم نقطه (.) گذاشته میشود .

اگر کتاب مترجم بدون، وغیره داشته باشد بعداز عنوان عاطفه(،) وبعدازنام مترجم یابدون نقطه(.)گذاشته میشود . گذاشتن عاطفه بین محل نشروناشر و تاریخ طبع کتاب عمومیت دارد . در اخیر بیبلیو گرافی گذاشتن نقطه(.) حتمی میباشد .

کتب ومواد یکه بواسطه انجمن ها وموسسات طبع شده باشند درصورتیکه بدون انها شخصی باشد نام شعبه، موسسه، انجمن وشماره بعد آز تاریخ طبع اثر در بین قوسین ذکر میگردد .

مثال :

۱ - کتابی که بواسطه یك نویسنده، تالیف شده باشد :

شورساچ (نورستانی) محمد اکبر، جغرافیای عمومی افغانستان، کابل، انتشارات زوری(۱۳۵۰ ، صفحه ۲۹۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲ ـ کتابی که بواسطه دویا سه نویسنده تالیف شده باشد :

غبار .میرغلام محمد،تاریخ افغانستان از ظهور اسلام تاسقوط طاهریان تالیف میر غلام محمد غبار وعلی احمد نعیمی ، کابل انجمن تاریخ،۱۳۲۶ ، ۳ جلد .

۳ ـ کتابی که بواسطه یك نویسنده نوشته وتوسط دیگری تدوین شده باشد:

رودکی،ابوعبدالله،آثار ابوعبدالله رودکی بکوشش عبدالغنی میرزایف ،ستالین آباد،نشریات دولتی تاجکستان ، ۱۹۵۸ ـ ۴۳۶ ص .

۴ـ مجموعه ها :شفا.شجاع الدین،جامه ارغوانی،دوازده داستان ازدوازده نویسنده،تهران، کانون معرفت (ب ،ت) ۲۶۰ ص.

دوم بیلیوگرافی قسمتی از کتب :

در ترتیب بیلیوگرافی قسمتی ویا مقاله ای از کتب مرجع اجزای آتی کتب ثبت میگردد.

۱)نام نویسنده مقاله (در صورتیکه معلوم باشد) .

۲) عنوان مقاله (طوریکه در کتاب ظاهر شده است) .

۳) عنوان کتابیکه مقاله در آن طبع شده است .

۴) چاپهای بعد از چاپ اول کتاب .

۵) تاریخ نشر کتاب .

۶) شمارهٔ جلد کتاب (در صورتیکه بیش از یك جلد باشد) .

۷) تعداد صفحه های مقاله .

سطر اول بیلیوگرافی عموما برجسته نوشته می‌شود وسطر های بعدی چهار فاصله ازسطراول بطرف داخل نوشته میشود . عنوان مقاله دربین علامهٔ معترضه (ناخنک) گرفته میشود. غالبا زیرعنوان مقاله خط کشیده میشود.در زبانهای غربی باستثنای حروف ربط سایر کلمه ها بحروف کلان نوشته وتحت هر کلمه خط کشیده میشود.این قاعده، در زبان دری ودیگر زبانهای شرقی قابل تطبیق نیست .

مثال :

از دایرة المعارف:

جاوید،عبدالاحمد . «سخنسرایان فارسی »

در یانا دایرة المعارف. کابل، انجمن اریانا دایرة المعارف،۱۳۳۵.

ج ۳ . ص ۴۳۰ - ۴۴۹ .

ازسالنامه:

گویا،غلام سرور «نگارستان هرات ونقاشان وی.» کابل،سالنامه کابل،۱۳۱۷ .ص ۳۴۱-۳۵۳ .

سوم) بیلیوگرافی نشرات موقوته :

۱) مقاله های مجلات :

درثبت وترتیب بیلیوگرافی مقاله های مجلات اجزای آتی مجله قابل یادداشت می‌باشد.

۱) نام نویسنده مقاله (اگر معلوم باشد) .

۲) عنوان مقاله .

۳) نام مجله .

۴) شمارهٔ مجله .

۵) تاریخ نشر مقاله .

۶) تعداد صفحه های مقاله .

معمولاً درترتیب بیلیوگرافی مجلات مانند بیلیوگرافی کتب وغیره بعداز نام نویسنده نقطه (.) گذاشته می‌شود . عنوان مقاله در بین علامهٔ ناخنک گرفته می شود . بین عنوان مقاله و نام مجله «،» گذاشته میشود . بین نام مجله وشماره ودر بین شماره و تاریخ علامه وجود ندارد . درزبانهای غربی - شمارهٔ مجله به لاتین نوشته میشود. نوشتن شماره به لاتین در زبانهای شرقی عملی بنظر نمیرسد بهتراست به عدد نوشته شود .

هرگاه مجله ماهانه باشد در بین ماه وسال عاطفه گذاشته نمیشود . در بین تعداد صفحه ها وتاریخ نشر ، عاطفه، و دراخیر بیلیوگرافی نقطه گذاشته میشود . درمجله های سه ماهه غالباً بعوض ماه ، و شماره (بهاری) (تابستانی) (خزانی) و (زمستانی) نوشته میشود ودر بیلیوگرافی نیز بعوض ماه کلمه های بهاری، تابستانی- خزانی وزمستانی ذکر می‌گردد .

مثال :

پنجشیری ، غلام صفدر « نثرعربی درقرن دوم وسوم هجری »

ادب ۵ و ۶ (حوت ۱۳۴۳) ۷۸ - ۹۱ .

۲- مقاله های روزنامه ها :

معمولا بیلیوگرافی مقاله های روزنامه ها مانند مقاله های مجلات ترتیب می شوند. تنها فرقیکه وجود داردا ینست که در روزنامه هانوشتن صفحه - ستون وگاهگاهی قسمت روزنامه نیزشرط اساسی میباشد . و نیزدر بیلیوگرافی روزنامه ها شمارهٔ روزنامه ثبت نمیشود.

مثال :

آهنگ ، محمد کاظم . « آزادی نسبت به دیموکراسی اصل است »

انیس (۲۰ دلو ۱۳۴۶) صفحه ۳ ستون ۴ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیاد صدمین سال تولد مستغنی

نخستین بار بانام«مستغنی »از طریق مطالعهٔ« منتخب بوستان » آشنا شدم .این شاعر سخن دان با مر اعلیحضرت شهید ا بیا تی از بوستان راانتخاب نموده و در کا بل بقطع وصحافت زیبا طبع کرده بود . سپس در اثنای تحصیل در پوهنځی ادبیات وعلوم بشري دایم ذکرخیر آن شا عر وطن دوست را از زبان شاعرادیب ودانشمنداستادملك الشعراء بیتا ب می شنیدم و از آن ببعد مطالعهٔ « مجله کابل » که ازطرف انجمن ادبی نشر میگردید ، مرا باشعرهای آبدار و وطن پرستانهٔ او آشنا ساخت . برای معرفی شاعرمعروف وطن مرحوم عبدالعلی مستغنی که بتاریخ ۱۴ سرطان (۱۳۵۳) صدمین سال تولد او برگزا رگردید اینك بشیوهٔ رهروان ادب و ادبیات با خوانند گان مجلهٔ ادب سر صحبت می کشاییم :

شهرت :

اسمش عبدالعلی و تخلص شعر یش « مستغنی» است و پسر ملا رمضان « یکی از علما ی نامدار عصر خود » میبا شد .

مرحوم مستغنی در سال ۱۲۹۳ ه ق (مطابق ۱۲۵۳ ه ش) در کابل بد نیا آمد .

تعلیمات :

تعلیمات مقدماتی رااز پدردانشمندش آموخت و سپس مطالعات خودرا د ر علوم متداولهٔ عصر : صرف، نحو فقه، و فلسفه ادامه داد ودر تصوف وعرفان سیر کرد .

مرحوم مستغنی

شاعری :

ازآوان جوانی ذوق شعری واستعدادسرشارا و به نموآغاز کرد تا به پختگی رسید. در زمان جوانی شاعر، شعرسبك هندی وخواندن بیدل وپیروي از بیدل وشاعران سبك هندی رونق داشت واهل دربار به پیروی ازسبل اسیر به سرو دن وخواندن آن میل و افرو علاقهٔ خاصی داشتند واز طرف دیگر درهمان آوان بود که قاصدی ازترقیات غرب وپیشرفتها ی جاپان به کابل هم رسیده بود ،ونور برق جبل السراج بدیده هامیخورد ومردم از جهاز هوایی گفتگو میکردند

ونو یسند گان منور وتر قیخواه کداکثردرحاقهٔسراج الاخبار گردآمده بودند، آن زمزمه ها رااز راه نشرآثار به هموطنان میرساندند.مرحو م مستغنی که مردحساس و رو شنفکر و طبع بلند ش بهما ن سوی درپرواز بود . بنابرآن ازسرودن شعر بسبك هندي دوری گز ید که مطلب را از فهم واد راك هر خواننده دور وافهام وتفهیم را مخصوص بهمان گروهی می سازد کدا ز صنایع شعرو سواد کا فی بهرهٔ وافی دارند ، اشعارخودرا باسادگی بشکل سهل الممتنع در آورد تاهموطنانش از آن مستفید گردند.

شاعر وطندوست :

افکارشاعرچنان که تار یخ بمایادمیدهدزادهٔ عوامل وتأثیرات محیط اجتماعی اوست وازهمین لحاظ شعر شا عر یکه ازمحیطش الهام گر فته باشد خوانندگان خودرامثل خود متهیج می سازد . اشعا ر مستغنی نیزنهضت های فکری و ترقی خواهی مردمان منور زمان اورا انعکاس میدهد . از همین لحاظ هر خوانندهٔ روشن فکر که اشعار اورا بخو اند براو آفر ین می خواند .

مستغنی که خود ش مر بی ومعلم دبستان بودواز ترقیات وجنبش های ذهنی وصنعتی در کشورهای دنیا سخن ها می شنید چو ن انسا ن باعاطفه وحساس بود هرگز نمیتوانست که ازاظهارآن برای تنو یر وترغیب وتهییج هموطنانش خودداری کند . بنابرآن تمنیات خودراچنین ابرا زمیکرد :

سودی نتوا ن بر د ز بیکا ر نشستن — کاری نکند بهرتو از کار نشستن
قطع ره مطلب نتوان کرد نشسته — لنگی نکنی تهمت بسیا ر نشستن
منظورت اگر منزل مقصو د رسیدن — مگذار کشدپیش تودیو ار نشستن
ماندن عقب ازرهروان گر بودت ننگ — هشدا ر برای تو بو د عار نشستن
جسم تو تواناشود ازگردش واز کار — زنهارمکن پیشه و ز نهار نشستن
از بسکه نمود ست کسان را بز مانه — افسرده و دل مرد ه و بیما رنشستن
برخیزپی کسب معاشی ، غم کاری — سو د ت نکند آه ز یا نکا ر نشستن

در این ابیات شاعرچنان دلسوز انه به هموطنان خو یش اندرز میدهد که گو یا معلمی مهر با ن به شاگرد ان خو د پند د هد .

مرحوم مستغنی سالهاقبل درك کرده بود که شاعر نباید همچون گذشته یعنی چنانکه درادبیات سبك هندی دروطن ما معمول بوده است ، تنهاد ر پی الفاظ بیفتدو همچون شاعران سمبولیست فرانسه فقط بالفاظ آهنگ دار بازی کند ،بلکه بایدشاعربا ایرادالفاظ ز یبا مفاهیم دقیق وجاندار را که سبب بیداری افکار افرادجامعه گر د د ، بکار برد :

نی شعر سراباش و نه ربط سخن آمو ز — جهدی کن واز بهروطن علم وفن آمو ز
از بهرلب لعل بتا ن چند کنی جا ن — رو کند ن کان راز برای وطن آمو ز

(c) ketabton.com: The Digital Library

مستغنی مرحوم که از حب وطن سرشار بود و ترقی وحفظ وحراست وطن را بجان ودل میخواست در یك مسدس خویش از زبان مادر وطن به سربازان افغان چنین توصیه میکند :

سپاهی گر بیند پشت زسر ، افسر نمیگردد — وزین سان لشکری ، فرمانده لشکر نمیگردد
قدم گر پس کشد از جنگ ، صاحب فر نمیگردد — اگر از دشمنان ترسید ، نام آور نمیگردد
گرت گلهای خون خصم دردامن نمی باشد — حلالت ای پسر شیر حلال من نمیباشد

شاعر ما ، درقصیده دیگر خویش فرزندان وطن را به پاسبانی ونگهداری وطن توصیه کرده میگوید :

طفلان چو شود نوبت ادراك شما را — دوران نیابت دهد افلاك شما را
میراث رسد این وطن پاك شما را — ماخاك وبود فرصت این خاك شمارا
ماچون بتوا بن خاك سپردیم امانت — هشدار امانت نکند خاك خیانت

شاعر دربندها واندرز های صمیمانهٔ خویش که در لباس مسدس ومخمس پیرایه بسته است اولاد وطن را به سنن باستانی ومتانت نیاکان شان متوجه وملتفت میگرداند و می فهماند که ادبیات وافکار مردم ماهمه مملواز حکم است چنانکه میگوید: «هشدار امانت نکند خاك خیانت» شاعر بامهارت تام این مثل معروف را در شعر آبدار خویش گنجانیده و خیلی بجا و حسب حال ایراد کرده است که از یکسو از نگاه تلازم شعری مناسب افتاده واز طرف دیگر با ایراد چنین مثل درین مقام مناسب اولاد وطن را به سنت پسندیدهٔ امانت داری متوجه میگرداند.

شاعر به فرزند وطن اندرز میدهد که تاعلم وهنر عصری رانیاموزی شایستگی را هنما یی هموطنان خود را کسب نتوانی کرد .ازین رو با زیور دانش بایست خود را آراست تاراه را از چاه توان شناخت .

چه خوش باشد که از علم و معارف بهره ور باشی — بحکمت قوم خود را رهنما و راهبر باشی
فرید خلق این عصر منور در هنر باشی — زاسرار وحقایق باوقوف و با خبر باشی
نه اندر خاك خفتن درشمار مردگان بودن — نه اندرزندگانی محو علم دیگران بودن

شاعر موصوف درین بند از مسدس خویش هموطنان را آگاه می سازد که تنها اخبار پیشرفت دیگران راشنیدن یاخواندن واز ان برسبیل تعجب لب به دندان گزیدن کافی نیست بلکه مردن ازان بهتر است، لازمست تاآن علوم رافراگرفت وبواسطه آن خودرا بهمان مدارج رسانید .

مسعود ملتی که کمال اختیار کرد — راحت نصیب طایفه ئی شد که کار کرد
زین جوهر شریف چه گویم که آدمی — زاغی اگر گرفت حریف هزار کرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

گلخانه های صنعت دست بشر ببین کاین شیوهٔ غریب خزان را بها رکرد
هر کردنی چه سهل چه دشوار میکند گر نی المثل محال بود کار میکند

شاعر نازکخیال مایك واقعیت را که درزندگی بشر موثر وبسیار مهم است و آن عبارت از «کار» است باشیوهٔ بسیار جالب ومستدل وترکیب زیبا به خوانندهٔ میرساند واذهان غافل را تنبیه می‌نماید .گویی ملت خوابیده یی رااز خواب بیدار می سازد .

شاعر دربی:

مستغنی همان سان که معلم است ومعلم علاوه برتدریس به تربیهٔ شاگردان هم همت می‌گمارد وتوجه بیشتر میداشته باشد، هموطنان رابه «آداب وکسب تربیه نیکو» فرا میخواند ومیگوید:

ازادب آنانکه سردرخویشتن دزدیده اند همچو گوهرخویش را درآبرو پیچیده اند
عاقلان هرجا بجزاین شیوه نپسندیده اند هوشیاران زمان در هر کجافهمیده اند

امن وراحت در تواضع ،قدرو عزت در ادب

شاعر قصیده سرا:

مرحوم عبدالعلی مستغنی درقصیده سرایی ید طولی دارد وادای مطالب ارتقایی وتنویر کنندهٔ خویش را از راه سرودن قصاید غراموثرمی انگارد .ازین رومطالب را با تفصیل وشرح و بسطیکه بر جوانب موضوع روشنی کافی افگنده بر تاییدوتحکیم در ذهن سودمند باشد ،بیان میکند وترجیع بند و مسدس ومخمس را برای ایفای مرام عالی خویش برمی گزیندوبه بسمل وارمدوجزر پدید می‌آرد وفرخی واردر سوزوطن ناله میکند وهمچون ناصرخسرومروارید های قصاید خویش را برشته اند رزمی کشد .

مستغنی وغزل:

مستغنی غزل هم سروده است .مگردرغزل نیز همان افکار ترقی خواهی را گنجانیده است و همچنان که خود میگوید همچون شاعران سالهای پیشتر از خود با (باموی کمر) و(زلف مار) نمی پیچید وبه تماشای (جبین ماه) نمی‌رودوخودرا به نقطهٔ موهوم دهن متوجه نمی سازد وبا ناردوانار خویشتن را مشتعل نمی‌گرداند بلکه رشته سخن را بیاد اعتلای وطن بکف میگیردو خامه اش به ورد شهاست میهن تر زبان می‌شود وغزل را هم به همین هدف استخدام میکند .

نی سوی میانی و نه چاه ذقنی گوی علمیکه بکارآیدت ای چشم من آموز
در نقطهٔ موهوم دهن چند شوی محو درهیچ مپیچ این سخن خوش زمن آموز
در حسرت بالای بتان چند توان زیست رو صنعت بالون و ببالا شدن آموز

انواع دیگر از اشعار مستغنی :

مستغنی قطعه ،رباعی وتك بیتی ودوبیتی پند آمیزدارد .لیکن علی الاکثرهمه این انواع شعررا درراه همان هدف عالی خویش که تنویر اذهان هموطنان بوده است،بکار برده گویا او درهرجا ود ر هرچیزودر هرنوع سخن فقط گوهرهای خوشاب می جست که هموطنانش را بکا ر آید .

از رباعیات او:

فرصست زقید جهل دون وارستن — عیش است بقانون خرد پیوستن
شادی،زغم بیخردی دور شد ن — عشرت برخ خود و ز غفلت بستن

از تك بیت های او:

خواهد ورق عمر شدن کهنه چوتقو یم — باید که دران خو بی اعمال نویسی

قطعه :

مطلع - ای بی خبر از شعار دنیا — ای منکر اعتبار دنیا
مقطع- میسازبوی که هیچ نتوان — بیرون شدن از حصار د نیا

ادیب نثر نویس:

مستغنی تنها شاعر شیرین سخن نبود بلکه نثرخوب هم می نوشت.درنثرنویسی گاه برسبیل تفنن توسن فصاحت درمیدان فصاحت ادب میراند ونثری مسجع می نوشت ودرسجع نویسی نه تنها جانب لفظ راپاسدار بود بلکه در رعایت معنی بیش ازان هوشد ار بود وچنانکه گفته آمدمنظورش در همه جا همان هدف عالی تنویر مردم بوده است واینك نمونه بی ازنثر او .

«ندانم سخنم بیاد آمدیاخموشیم بفریاد ،چون حدیث سخن درمیان آمد وحرف تکلم برز بان، سخنی چند درین مقوله باید گفت وگوهری اندرین بیان باید سفت .در کمال سخن چه سخن است ودرخویی نطق چه جای گفت وگو ودم زدن،سخن علامه حیاتست وخموشی نشانه ممات،سخن موجود وجاودانی است،خموشی معدوم وفانی،سخن گوهریست ازمیان جان خیزد نه ازقطرهٔ باران،گلستا ن سخن رابیم خزان درپی نیست واندیشه سرما ی د ی.گلهای این گلشن همیشه بهار اندومرغانش هزار اندر هزار،سخن سرایی شغل هرخفاف نیست و کشیدن کمانش پیشهٔ هرنداف .سخن سر ایی است نه هر زه در ایی . . . » (۱)

اواخر زندگی :

مرحوم مستغنی که بخش بزرگی از دوران زندگی خودر ا در خدمت علم ومعارف ونشرآثارسفید

(۱) انیس .شماره ۱۳۰ مو رخه ۱۴ سنبله ۱۳۵۳ ص ۵ .

سپری کرده بود گاه بحیث همکار اداری وقلمی درسراج الاخبار وگاه بحیث معلم ومربی در معارف بالاخر در زمان اعلیحضرت شهید بعضویت انجمن ادبی کابل (که یکعده ازدانشمندان ورزیدهٔ وطن درآن عضویت داشتند) گزیده شد. وبتاریخ ۲۱ حوت ۱۳۱۲ هـ ش بعمر شصت سالگی جهان فانی را بدرود گفت. ازجمله شعر اءودانشمندانیکه ازفوت آن شاعر دانشمند تاسف خوردند یکی هم مرحوم ملك الشعراء بهار بود که درفوت او گفته بود :

بهرتاریخ و فاتش زد رقم کلك بهار　　عاقبت مستغنی بیدل وداع روح کرد (۱)

گلزار اشعار :

درین اواخر بخشی ازاشعار آن مرحوم تحت عنوان «گلزاراشعار» باقطع وصحافت زیبادرمطبعهٔ دفاع ملی بهمصرف شخصی فرزند آن دانشمند، دگرجنرال عبدالکریم مستغنی لوی درستیز طبع گردیده وبناغلی فیض محمد عاطفی مدیر دانشمند مجلهٔ اردو مقدمه یی درهشت صفحه برآن نوشته است. مقدمه عاطفی چنین آغاز می یابد .

«روی سخن با صاحب دلان است، صاحب دلانی که ذوق سلیم واندیشهٔ ژرف، وسعت نظر دارند، آنهایی که سخن را باسعیار ادب ویا نقد احساس وتفکر می سنجند. . . » .

کتاب مذکور با قصیدهٔ «حلالت ای پسر شیر حلال من نمیبا شد . . . »شروع و با ترجیع «سلاح جنگ بکف ایستاده خصم بکینت . . .»ختم می شود. این مجموعه حاوی «۱۷۲» صفحه متن وهشت صفحه مقدمه واستان نامهٔ لوی درستیز وتصویرمرحوم استاد مستغنی میباشد .

ساقی نامه :

قرار معلوم «ساقی نامه» شاعر مرحوم نیزدر آیندهٔ نزدیك طبع ونشر خواهدشد.

درآخر روح آن مرحوم راشادمیخواهیم و برای فرزندخلف الصدقش توفیق مزیدخدمت بوطن را آرزو داریم .

ع . اکبر شهرستانی

---

(۱) روزنامهٔ جمهوریت شمارهٔ ۲۹، سال دوم مورخه ۱۴ سنبله ۱۳۵۳ .

بیانیهٔ پوهاند الهام در روز بزرگداشت مقام مستغنی

اندیشه های ترقی خواهانه

در اشعار مستغنی

حاضران بسیار محترم و گرامی !

اجازه میخواهم که عرایض خود را درین محفل فخیم در باب «اندیشه های ترقیخواهانه در اشعار مرحوم مستغنی» باچند بیت از آغاز قصیده یی شروع کنم که شیخ محمدرضای خراسانی یکتن از گویندگان همعصر مستغنی، در شعبان سال ۱۳۳۱ هجری قمری درشهر کابل درستایش آن ادیب فرزانه سروده است :

زهی سپهر سخن را مدار مستغنی — زتست کاخ سخن استوار مستغنی
به شعر دلکش وطبع لطیف وفهم سخن — ندیده کس چو تو در روزگار مستغنی

زهی ادیب سخندان که نیست چون تو کنون
در این اد یکده آموزگار مستغنی

مرحوم عبدالعلی مستغنی (متولد در ۱۷ ذی‌الحجه سال ۱۲۹۳ هجری قمری مطابق به سال ۱۲۵۲ هجری شمسی ومتوفی به عمر ۶۰ سالگی درسال ۱۳۵۲ هجری قمری مطابق به ۲۱ حوت سال ۱۳۱۲ هجری شمسی) یکی از شخصیتهای متبارز ادبی و یکتن از نخستین جرگه روزنامه نگاران، معلمان وشاعران روشنفکر تجدد پسند ووطندوست، ویکی از افراد قابل بزرگداشت ودر خور تحسین یک قرن پیش کشور ماست. وی باگروه نویسندگان پرشور وترقیخواه سراج الأخبار، چون محمود طرزی پدر ژورنالیزم معاصر افغانستان ویارانش همکاروهمفکر بوده بادرک اقتضا آت عصر وماحول خود، به حیث یک ادیب ژروف اندیش وسخنسرای آگاه مسؤلیت ورسالت ملی خود را میدانست. اشعارش بلیغ، مستحکم، هنرمندانه، صمیمی، پرازلطایف وظرایف ادبی ومشحون از ندای زمان است. دراسلوب بیان خویش از شاعران بزرگ زبان دری چون فرخی سیستانی و مولینا عبدالرحمن جامی هروی و دیگران مایه گرفته وقصاید خودرا به شیوه آنان پرداخته است. اما غرض مستغنی ازشعر پردازی بااغراض اشعارفرخی وجامی تفاوت بارز دارد. مستغنی بخش اعظم قصاید شیوا وغزلهای دلپذیر خودرا به خاطر تنویر اذهان مردم، آشنا ساختن ملت به

(c) ketabton.com: The Digital Library

مزایا وما ثر حیات مدنی ومترقی وملی ،احیاواستحکام احساسات آزادیخواهی ، معارف دوستی، دانش‌پژوهی ،احتراز ازجهل وبیکاری‌وتن پروری،واهتمام از برای کسب علوم وفنون‌وتکنالوجی، مجادله با خرافات وتنگنظری ،مبارزه با نفاق و اختلاف وناهنجاریهای اجتماعی‌و امثال آن سروده است .

درگلزار اشعارمستغنی غنچه های طربزای ریالیزم بارنگینی تمام میخندند .گذشته‌از آن وی نقاد ادبی نیز است .سخنگوی وسخندان است .شاعر زمان خودرا به سرودن‌ا شعار ریالیستی و اجتناب‌از «ساختن شعر بخاطر خود شعر» که‌دوران‌روزگار باپیروی از اندیشه های‌مکتب نقادی ایمانول، کانت،اشعار اکثریت شاعران تحصیل کرده شرق وغرب‌بود،دعوت میکند :

بنای شعر ،توبستغنیا بطرز دگر کن　　گذشته‌حرف خط وخال، این‌زمان‌وتوغافل

وی‌بران دسته ازشاعران انتقاد وارد میکند که تشبیهات‌واستعارات بارد،مکرر ،موهوم ومرسوم چندین صد ساله را،درعصریکه دگرگون شده‌است، هنوز زهم‌بکار میبرند :

در نقطه موهوم دهن محو شده اند .از بهراب لعل‌بتان‌جان‌میکنند.گوی ذقن‌را با چوگان زلف میربایند، ودرمجموع به هیچ می پیچند .

نی شعر سراباش ونه رنط سخن آموز　　جهدی کن واز بهر وطن علم وفن‌آموز
نی‌موی‌میانی و نه چاه ذقنی گوی　　علمیکه بکار آیدت ای‌چشم من‌آموز
از بهر لب لعل بتان چند کنی جان　　رو کندن کان را ز برای وطن آموز
درنقطه موهوم دهن چندشوی محو　　درهیچ‌مپیچ ،این‌سخن‌خوش زمن‌آموز
چوگان زتفنگی کن وگویی‌ز گلوله　　نی‌زلف‌چوچوگان ونه‌گوی‌ذقن آموز
کاهل‌مشوو‌بی هنر،از خانه نشینی　　چون‌ریل بی علم‌وهنر تاختن آموز

ای‌دل طرب اندوزسخنهای بلندت
مستغنی از اینگونه سخنها بمن‌آموز

مستغنی‌باچنین‌اندیشه‌ها در گفتن شعرونقد شعر یکی از بنیانگزاران‌شعر نو در افغانستان‌است زیر امحتوای‌شعرش ،چنانکه خواهیم دید، باگام زمان هماهنگی دارد.وی هر چند قالبهای تازه‌نیافریده ولی درقالب های‌سرسوم،مضامین تازه‌وانگیزنده‌رابیان کرده‌است. همچنانکه‌شعور خودرا اززمینه اقتصادی‌واجتماعی‌زمان‌وزمین خودگرفته،شعرخودرابه خدمت بیان‌آن‌گماشته‌است . وی‌ازوضع جامعه خود الهام میگیرد و بامردم سخن میگوید. ازانروی سخنش سوزناك ودلنشین است واین معنی راخود نیز میداند :

بامن زروی شعر که‌جویدبرابری؟　　باآفتاب ، زره چه گوید برابرم

(c) ketabton.com: The Digital Library

الفاظ مست و معنی بی‌ربط این‌وآن — هیچند وهیچ را به پشیزی نمیخرم
بیگانگان معنی بیگانه را بگو — من ازشما به فهم سخن آشنا ترم
امروز قدردان سخن کیست همچومن ؟ — من خودسخن‌شناسم‌ومن خود سخنورم
آب روان کجا وروان طبع من کجا ؟ — شکر کجا و شعر چو قند مکرر م ؟

زرین نموده‌ام مس معنی زلفظ خوب
در اصطلاح شعر من‌آن کیمیا گرم

درگفتار مستغنی،باخود وبادیگران صمیمیت آشکار ، صداقت بی پایان وبی‌ریاد یده میشو د غز لهایش طربناك ،روان ،بی تکلف‌وطبیعی است . عواطف ناب و پاکیز ه عشق‌طبیعی خود ر ا با آهنگ محزون واسلوب سوز ناك وبیان لطیف زمزمه میکند . وقصیده هایش انگیزنـده است . شاعر ناقرار با جهانی که آشنایی دارد ،آنرا می بیند ودر ك مینماید،بدخلقی‌میکند . میخوا هد تغییر ش دهد. ولی بااطمینان‌وتانی وملایمت ومداومت به مردم اندرز میدهد . دردش با درك احساسش با امید واری ،ووسعت نظرش باژرف اند یشی توام است . همه زوایا وخفایای کمبود های‌اجتماعی واقتصاد ی‌مرد م خودرا می بیند ،وآنهارا درك وبیان می کند.واشعارش چکامه‌های سوزناکیست که آرما نهای ملی‌روشنفکر انه عصررادردلها ی‌امیدوا رز نده میسرا زد. گاهی میگوید که‌اخبار بخوانید :

ای‌عاقل از برای‌تواخبارخواند نیست — اخبارپیش‌مرد م هشیارخواند نیست

ومردم را به استفاده ازوسایل بسیار محدودارتباط آنروز تشویق‌میکند گاهی از دردبی‌هنری وبی علمی ،وبی‌ادبی ،وبی عقلی ابنای زمان خودمینالد :

چونکه ازبی‌هنر ان‌شخص هنرورخوبست — پیشه کن علم‌وهنرجان برادر خوبست
خو بی شخص بود علم‌وادب عقل وخرد — خوبی‌آن‌نیست که‌گویند به‌گوهرخوبست

وچون فراگرفتن علم‌وهنر عصری‌رادرمکتب آسانتر وبهترمیداندبه‌مردم‌توصیه‌میکندتا کود ـ کان خود را به مکتب‌بفرستند :

بود کیمیا گرد امان مکتب — چه کلها دمد از گلستان مکتب !
فلاطون کند کودك بیخردرا — مشو منکر کیمیا دان مکتب
شود هر پسرپورسینا ز فیضش — ارسطوشود طفل نادان مکتب

ولی‌مردم‌آن‌عصراز ارج واهمیت‌مکاتب‌عصری ناآگاه مانده بودند،وخرافه پسند ان تنگ نظر دانش آموزی درمکتب را، ازبیخبری،مایه گمراهی میدانستند .شاعر آگاه بالحن صمیمی و صدای محکم چنین پندار هارارد میکند :

(c) ketabton.com: The Digital Library

نگر دیده گمره مسلمان مکتب　　که محکم بود دین وایمان مکتب
برادر شناسند و فرزند دانند　　مر اطفال را اوستاد ان مکتب
بود طفل پاکیزه پاك دامن　　سزاوار تعلیم وشایان مکتب

سزد اینکه مستغنی زار باشد

بجان ودل از دوستداران مکتب

قسمت اعظم وروح چکامه های شیوای مستغنی راوصف مزایای دانش ومعرفت تشکیل میدهد.
وی نادانی وجهل رامرگ، ملتها ی جاهل رامرده ،وملك،مردم بی تعلیم راجسد بیجان میداند :

تعالی در وطن بی علم وعرفانی نمی باشد　　که بی تعلیم جسم ملك راجانی نمی باشد
بهر جایی که باشد از معارف بی نصیب آنرا　　سری گرفی المثل بردوش سامانی نمی باشد
ندارد ملت بی علم وعرفان روح در پیکر　　که بی تعلیم راجسم اربود جانی نمی باشد

مستغنی پایه شخص عالم رابر تر، وکهترفاضل راسهتر میداند وهمچنانکه به کسب علوم نظری نظر دارد اهمیت تکنالوجی وفنون را نیز میدا ند :

خلق را از علم وعرفان پایه برتر میشود　　کهتری گر فضل حاصل کرد سهترمیشود
میشود برتر زاقران سر داز کسب وکمال　　هرقدر دانش فزون قدر ش فزونتر میشود
سنگ وچوب آید به نطق ازعلم چون فونو گراف　　از زبان علم و فن گنگی سخنور میشود

وقتی مستغنی می بیند که دهقانان دل زمین راتوسط گاو وگاو آهن پاره میکنندوبازحمت ورنج بسیار برای مردم کشور خورا که وعلوفه میکارند، بهستایش آنهامیپردازد، فلاحت را «فرض عین زمان» میداند وجوامعی را که با زراعت آشنا نباشندوحشی میخوا ند :

خوش آن گروه که گردید آبیار فلاحت　　بلی فلاح جهانی بود به کار فلاحت
اسیر پیشهٔ دهقان توان شدن بهحقیقت　　که فرض عین زمان است کاروبار فلاحت
به فکر نشوونما باش سینه چاك چو گدم　　برنگ دانه توان گشت خاکسار فلاحت
جهان همیشه به کشت ودرودن است مدارش　　مدار خرمن هستی بود مدار فلاحت
خوری گیاهان وحاصل شکار چو وحشی　　نباشد اربمثل پیشه کشت وکار فلاحت

اما زراعت به طرز کهنه وبا وسایل ابتدایی قانعش نمیسازد .دهقان رامتوجه شیوه های نوین زراعتی وهما هنگی با عصر زمان میسازد وبرایش ماشین میخوا هد:

نه گاو راند گاو آهن این زمانه که ماشین　　به درو دن کشت است استوار فلاحت
شود چه حاصلت از طرز نادرست زراعت　　نکو به طرز درستیست اشتهار فلاحت

(c) ketabton.com: The Digital Library

چرا ز خرمن طرز زمانه خوشه نه چینی — گل دگر بوداکنون به شاخسار فلاحت
به طرز کهنه کشاورزیت چه سود نماید؟ — جهان به طرز جدید است ریشه دار فلاحت

بیان اینگونه ارسانهای مترقی ومردمی وملی توسط یك شاعر افغانی در حدود هفتاد سال پیش از امروز درخور توجه و برای ما باعث افتخار، واندیشه های عالیش سزاوار پیروی است .

مستغنی به وطن خود عشق دارد . لآلی تابناك «حب وطن» به سان حمایل ' ر زنده وجاویدانی در کردن عروس شعر وی چشمگیر انه سیدرخشد، واین عاطفهٔ طبیعی ومتعالی را دریك غزل پشتو چنین بیان میکند

که له ننگ اوله غیرته وی خبر څوك — درېغ به نه کاد ملت په کار کی سرخوك
څوبی ټول اهل ترخاور ولا ندی نسی — خدای دي نه کا چه به نیسی دا کشور څوك
بل خونه دي داهغه افغانستان دی — خبر دار دی د افغان په توره هر څوك

وی یکی ازسعایر قربانی دادن برای ملت را درستوافق ساختن کردار به گفتار مضمر میداند، وگوید:

مستغنی به ځان قربان ترخپل ملت کا — موافق به د گفتا ر کا ندی کردار خپل

درنظر مستغنی وطنپرستی، بینیاز ساختن مردم خود از غیر است :

به سعی خویش و طن بینیاز کن از غیر — وطن پرست، برای تو اینچنین بهتر
علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد — بلی که صاحب فرهنگ پیش بین بهتر

مستغنی درزمان خود پیشرفت دیگر ملتها رابرای ملت خود یاد میکند ودرحالی که مردم خود را ازغفلت وبیخبری برحذر میسازد، آنانرا به مسابقه در راه ترقی وپیشرفت دعوت میکند :

دلا کسان پی سود اي این وآن وتوغافل — تو بر زمین، دگران شد برآسمان وتوغافل
جهان رسید به اوج هوا زروی ترقی — ببین چه میکند اي بیخبر جهان وتو غافل

مستغنی درعین وطنپرستی جهان دوست وبشرپرورست . پسمانیهای ملل دیگر علی الخصوص ازمردم منطقه آزارش میدهد وچنین ناله میکند :

عالم مشرق بود هیهات تاچند این چنین — از عرب تا هندوچین، ایران وافغان بیخبر
محو خواب غفلتیم، ای وای یاست شراب — میرود برما چها امروز یا فردا بیخبر

مستغنی شاعری آزاده وآزادی دوست است. افراد ملت را ازلشکری تا کشوری به دفاع ازوطن وحفظ استقلال مکلف میداند ولی جنگ وتعرض رانکوهش میکند ود رباره جنگ جهانی اول چنین گوید :

غلان که جنگ یورپ زدبه بحر وبر آتش — فگنده است در آفاق سر بسر آتش
کسی چه چاره تواند که در گرفت جهان — شود به هر نفس ای وای تیزتر آتش
که میکند ز طرفدار وبی طرف پرسش — چوشد بلند نه پرسد ز خشك و تر آتش

کنون به خر من مه میرسد شرار ه او　　بلند ساخته ا ین جنگ آ تش

در اشعار مستغنی نکته های دقیق درباب جنبه های مختلف حیا ت ملی وبشری بسیار است . وی کار و کوشش را اصل پیشر فت میداند .اضرا ر غفلت رانمایان میگوید . رشوه خواری را نکو هش میکند .تکبر وخود خواهی را زیا نمند میداند :

تکبر به مردم ز یان میرساند　　ضرر ها به پیر وجوان میرساند

تکبر نبا شد نشا ن نجا بت　　مراتا یقین این گمان میرساند

احسان با بیچاره گان ازمکلفیت افراداست :

غنی را باگدا گرنیست دست جودواحسانی　　غنی گر ا ینچنین ، صدبار ازاو باشدگدابهتر

مستغنی با هدف مشخص و باتصمیم قاطع و بصورت آ گاه نه سخن میگو ید .

ماضی گرایی رانه می پسند د .درشعرودرشیوهٔ ز ندگی ، هردو ، بسوی تجدد و نوخواهی میرود . ودرنزدوی حال واستقبال درخو ر تو جهست :

را هیک دی سپر شد ه چند ین هزا ر بار　　راه دگر بگیر واز آن د رگذر کنون

بگذ شت و رفت قصهٔ ماضی دگر مگوي　　مستقبل است وحال وز مان معتبر کنون

هر عصر اقتضای دگردارد ,اي لبیب!　　تو پ و تفنگ برده ز تیر و تبر کنون

لازم بود مناسب هر عصر کار و بار　　عصر د گر بو د تو کا ر د گر کنون

مجبور اقتضای زمان است هر که هست　　باشد به مقتضاي زمان خیر وشر کنون

اهل سخن هر آنکه بود در وطن بگو
میگو به وصف اهل وطن شعر تر کنون

و بهمین جهت است که چون مستغنی از این جهان رفت اهل علم وادب ماتم گرفتند .

مرحوم قاری عبدالله ملك الشعراء ، که استاد شاعران این دوره بود ،ازمرگ وی اندو هناك شد و سرشك سوزناك خود را در دامان مرثیه یي حسر تبار بر یخت . نه تنها سوا یا خسته وسرورصباو ملك الشعراء استاد بیتاب ود یگران برمرگش زاری کردند بلکه محمدتقی بهار ملك الشعراء آ نوقت ایران نیز به « ندبهٔ مشروح » پرداخت .

چون فرصت کوتا ه مجال تحلیل وشرح افکار واشعار مرحوم مستغنی را کنون بر ای من میسر نمیداردبه جوانان توصیه میکنیم تا کلیات وی را که وزارت معارف درسال ۱۳۳۸ طبع کرده ا ست به دقت بخوانند وآ لی اندیشه هاي پر بهای اورا ا ز اشعار شیوا یش فرا چینند و به همگان بنما یا نند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور سید مخدوم رهین

شایق جمال و فات یافت

به مزارش قدمی رنجه کن ای سرو روان سال ها شایق بیچاره دعاگوی تو بود

پس از هفتاد واند سال زندگی ،مردی صاحبدل و سخندان درگذشت که‌عمری‌محفل ادب دوستان وخداوندان ذوق را روشن گردانیده بود .

شایق در سال ۱۳۲۰ هق در کابل چشم بجهان کشود .نسبش ازطرف پدر وماد ربه میر واعظ سید و ادیب و دانشمند معروف روزگار شاه زمان می رسد . خاندان او همه اهل علم و ادب بودند.او مردی لاغر اندام وضعیف جثه بود .هرکه جثهٔ ضعیف وجسم لاغر وگونه های استخوانی او را می دیدبیاد شاعر و ادیب معروف قرن ششم افغانستان رشید الدین وطواط می افتاد .آورده اند که رشید الدین‌وطواط چنان کوتاه قامت‌وخرد جثه وباریك بود که‌روزی درمجلس امیر در حالی که دوات سیمین بزرگی پیشرویش بود سخن می گفت . امیر ازصدر مجلس برسبیل‌شوخی صدازد که دوات را بردارید تا ببینم کیست که صحبت می کند ورشید الدین‌وطواط درپاسخ حدیث معروف نبوی را بیان داشت بدین مضمون که مرد را دوچیز باید : دلی دانا وپاك وزبانی سخنگوی.

شایق جمال باجثه کوچك وقامتی کوتاه دلی‌دانا ودرد آشناوزبانی‌سخنگوی وشیوا داشت. مردی خوش صحبت وبذله گوو شیوا بیان بود .میهمان راسخت‌دوست می داشت وعلاقهٔ عجیبی درو بود که هرترو خشکی را که دارد بادوستان ویاران صرف کند .هر کس که بااو معرفتی داشته؛ می داند که‌شایق باوجود ناداری وتنگدستی تاچه‌حدبخشنده‌وگشاده‌دست‌بود.

شایق مردی ظریف بودوزبان گرم وصحبت‌شیرین داشت . سینه اش ازحکایات‌لطیف‌وظرایف ونکته‌های شیرین آگنده بود .قصه ها وحکایات لطیفی که با گذشت سال وماه ودیدن مناظر گوناگون زندگی درحافظهٔ او نقش بسته بود نمی گذاشت که مستمع و مخاطب از مصاحبت او خسته و دلگیر شود .

شایق درشعر بازماندهٔ کاروانی بود که سالاری آن رامرحوم قاری‌ملك الشعرا داشت. اینان‌آگاهانه‌وباناآگاهانه ازشاعران‌سبك‌معروف‌به هندی پیروی کردندوازاهتمام‌برشاهکاری های

(c) ketabton.com: The Digital Library

استادان متقدم این دیار بدور ماند ند که اثرات این بیگانگی کاملا در سروده هایشان مشهوداست. او غزل را بیشتر از سایر انواع سخن دوست می داشت. در غزل های او نکته های لطیف عاشقانه که گاه بگاه در بیان آنها از اصطلاحات کوچه و بازار مدد جسته است، بچشم می خورد. نوعی دردمندی و پریشانی حالی در نشیده های او پیداست که نشان می دهد شاعر دلی اندوهگین و روانی آشفته و سرگشته دارد، غزل های شایق در سادگی و روانی و انتخاب اوزان کوتاه در اکثر موارد شبیه به غزل های واقف است.

شایق مردی وارسته و درویش بود. به جاه و جلال و تجمل و خواسته علاقه یی نداشت. سال ها معلم و آموزگار بود و از تدریس لذت عجیبی می برد. از ظاهر آرایی و ریاکاری سخت بدش می آمد. اهل تظاهر و سالوس نبود و در دیوانش هر کجا لازم بود با ریاکاری و سالوس پیکار کرده است.

چاشنی عشق ها غزل های دوران جوانی او را آب و رنگی خاص بخشیده است. از بیان خود او پیداست که ازین عشق ها جز حسرت و حرمان و اندوه هجران طرفی نبسته است.

شیرین ادای من ز غمت کوهکن شدم　　از تیشهٔ جفای تو گلگون کفن شدم
شاید اگر ز نقره بود لوح تربتم　　یعنی شهید تیغ توای سیمتن شدم
شایق کسی بدیر محبت چومن مباد　　نی بت پرست گشتم ونی برهمن شدم

شایق هیچوقت زبان به مدح کسی نیالود و حتی مانند بسیاری از همقطاران خود به التماس کسی هم شعر نگفت و چه کار خوبی کرد که نگفت چرا که اگر به التماس این و آن چیزی می گفت، مسلماً آن چیز شعر نمی بود چنانکه از آن دیگران نیست. شایق قصیده کم گفته و تعداد قصاید او از شمارهٔ انگشتان هر دو دست تجاوز نمی کند. چند تایی هم مخمس دارد.

او خود شاعر متعهد می داند. در سال های درازی که نظام پیشین سایه اش را بر این دیار گسترده بود شایق تا آنجا که مقدورش بود بیسروسامانی ها و آشفتگی اوضاع زمانش را بروی کاغذ آورد. او دران تنگنای زندگی تیره و تار وظیفهٔ شاعر راستین را دانسته بود اما فضای گرفته و مه آلود زمان و راهی که او از راهیان آن بود بیشتر از اعتراض های پراگنده را برایش مجاز نگردانیده بود.

شایق اشعار اخلاقی، اجتماعی بسیار دارد که در آن هم نالهٔ بینوایان و رنج دردمندان را منعکس گردانیده و به جوانان و روشنفکران و میهن پرستان رسالت و وجایب ملی آنان را گوشزد نموده است. در قطعهٔ «نالهٔ دهقان» اندوه دهقان را در خشکسالی بیان داشته و در قطعات متعدد

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگر روی صحبت اوبسوی پیشه وران است.او به ابنای میهن درس وطن‌دوستی، مظلوم پروری، سعی وعمل ومروت‌وانصاف می دهد ورنجور است ازینکه کشورش از کاروان تمدن عقب مانده است. دیوان شایق‌در سال ۱۳۳۳ در کابل بچاپ رسید وبزودی‌نایاب شد.برخی ازقطعات‌نظم ونثرشایق طنز آمیز است وجنبهٔ فکاهی دارد وخوانندهٔ هوشیاردر خلال طنزها و فکاهی های اوگویندهٔ را می بیند که نیشخندی غم انگیز بر لب دارد.

دریکی از نامه هاي فکاهی او می خوانیم :

«دوست عزیزم آقای عمرجان !

من بیچاره چندین بار عازم ملك‌آخرت گشته وکاملا بار وبستر خود را بسته و پاسپورت هم گرفته بودم اما زحمت راه،تکلیف رفقا ،بی‌سر پرستی او لادك هامرا اجازه نداد .ازطرفی قیمتی تکهٔ کفن وکشتی گرفتن مرده شوی سرکه جبین از رفتن بازم‌داشت وهم سردهٔ خودرا به خواب دیدم بمن گفت:زنهار شوق آمدن آخرت رانکنی که پشیمان خواهی شد،هم اینجا کش وگیر بکثرت وهم از ناله وفریاد رشوت خواران ستم‌بنیان گوش‌هابزحمت‌است.برعلاوه اسپك‌خود راکه پیشترفرستاده‌بودی‌دوز خیان‌ازپامانده‌اوراسه‌پشته‌سوارشده‌بیچاره‌را کمری‌نمودند ودوباره مرد .جل او را کلانتر محتکرین برای خود بالا پوش ساخته وقیزه اش را تحصیلدار صاحب به کله خویش انداخته . پس پیاده ماندن تودرین مملکتی که چندان موترو گادی‌هم پیدا نمی شود دشوار است.راستی عرض کنم که از هیکل غضب آلود وپیشانی پر چین منکر ونکیر هم ترسیدم ودر پتهٔ صندلی خزیدم ،دیده شود که مقدرات چه خواهد کرد.»

در روز هایی که نظام جمهوری در کشورما پرتو افگند شایق بر بالین بیماری‌زمینگیر بود . می گویند همینکه مژده انقلاب را به گوش او رسانیدند لبان خشك وتب آلودش با تبسمی از هم باز شد وچشمان بی فروغش در خشیدن گرفت.

روانش شاد ویادش گرامی باد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

طریق التحقیق و بواوتاس

کتاب طریق التحقیق باین بیت آغاز می یابد :

ابتداء سخن بنام خداست　　آنکه بی مثل وشبه وبی همتاست

این مجموعه شعری که مثنوی صوفیانه حاوی هفتاد عنوان و «۹۴۸» بیت است، بدین بیت خاتمه می یابد:

ختم این نظم بر سعادت باد　　رونقش دم بدم زیادت باد

این کتاب که در بسیاری از تذکره ها بنام سنایی «غزنوی» شاعر معروف وعارف نامدار وطن ما معروف بوده است ،در ین آواخر در اثر کاوشهای پیاپی وتحقیق دانشمند سکاندیناوی بناغلی بو اوتاس Bo utas که از مستشرقان وطالب العلمان وعلاقمندان زبان وادبیات دری است دلایلی پدیدارشده است که اثر احمد بن الحسن بن محمد نخجوانی میباشد .

بواوتاس بداخل (۲۴۴)صفحه بزبان انگلیسی در بارهٔ این اثر تحقیقات مبسوط بعمل آورده وبرای آنکه متنی دقیق وصحیح چاپ کند به نسخه های مطبوع وقلمی که درکتب خانه های شرق و غرب موجود بوده است، مراجعه کرده ونسخه بدل ها را در ذیل هر صفحه متن تذکر داده ودر تحقیق خویش دلایلی ارائه کرده است.

متن در داخل (۵۳) صفحه ومجموعاً بداخل (۲۹۷) صفحه بسال ۱۹۷۳ درسویدن بطبع رسیده است.

یکی از دلایل بواوتاس که این اثر را از احمد نخجوانی وانموده است بیت اختتامیه مثنوی مذکور است. وی در جزو دوم در مصرعی گوید:«ختم این نظم برسعادت باد» که مادهٔ تاریخ ختم کتابت آن است سال ۷۶۴ (اصح ۷۴۴) برمی آید واین تاریخ با تاریخ وفات سنایی غزنوی فاصله زیاد دارد وآن عارف بزرگ سالها قبل از ان درسال« ۵۴۵ »ه حیاة فانی راپدرود گفته بود مگر اوتاس آن راباوقت زندگانی احمدنخجوانی قابل تطبیق انگاشته است.

بواوتاس به نسخه های مختلف رجوع کرده واز انجمله نسخه یی بوده، است که یکی از هموطنان سنایی بطبع رسانده وآن نسخه درماه مارچ سنه ۱۹۲۶ ع در لاهور چاپ شده ودران تذکر رفته است: تألیف انیف ومصباح انیق ازشاعر عمدة الزمان سحر بیان صاحب عرفان حضرت حکیم سنایی علیه الرحمه والغفران،منظوم، کتاب التحقیق بفرمایش پیر محمدخان تابع و ناشر از غیب خیل کتواز سمت جنوبی افغانستان ،در مطبع حمایت اسلام لاهور باهتمام شیخ حسن الدین وتصحیح هاشمی چاپ شد» . وهمچنان درسال ۱۳۱۸ درچاپخانه

سوسوی شیراز طبع گردیده: «طریق التحقیق عارف ربانی حکیم سنایی غزنوی علیه الرحمه، از انتشارات کتابفروشی جهان نما».

ابیاتی که در ختم الکتاب ذکر گردیده، چند بیت آن چنین است.

فکرم القصه حق گزاری کرد — اندرین نظم جان سپاری کرد
پانصدو بیست وهشت آخر سال — بود کاین نظم نغز یافت کمال
درجهان زین سخن بدین آیین — کامل ونغزوشاهد و شیرین
جزسنایی دگر نگفت کسی — اینچنین گوهری نسفت کسی

از مصرع «پانصدو بیست وهشت آخر سال» چنین برمی آید که این اثر از عارف نامدار سنایی غزنوی است زیرا بین سال وفات او وتنظیم این اثر هفده سال، فاصله هست. وگویا سنایی این اثر را هفده سال پیش از وفات خود بنظم در آورده است.

وچند بیت دیگر که برآن افزوده شده است و در بیت (۹۴۴) مصرعی است: «نخچوان را که فخر هر طرفست ✿ درجهانش بدین سخن شرفست» ممکن است مراد از کلمه «نخچوان» همان «نخجوان» نباشد که در قفقاز موقعیت دارد. یا کلمه بی محرف باشد که در اثر سهو نساخ یا عوامل دیگر بظهور پیوسته است.

ونیز در فصل «ختم الکتاب» سنایی گفته است:

«هزل را خواستار بسیارست ✿ زنخ وریشخند بس یارست» وسنایی بدین عبارت یعنی شکوه از هزل وگردش دوران وغیره بیت ها وحتی قصائدی سکمل دارد که اینهم شیوه او رامیرساند.

نیز کلمات واصطلاحاتی درطریق التحقیق هست که درزمان سنایی درغزنه معمول ومروج بوده است چنانکه همانند آن کلمات را در تاریخ بیهقی واشعار فرخی زیاد میتوان یافت که ما چندی از آن راد رینجا شاهد می آوریم:

بوثاقم درآمد از ناگاه — خضر پیغمبر آن ولی الله
گفت ای عندلیب گاشن کن — طوطی خوش نوای نغز سخن

کلمه «وثاق» که اکنون در افغانستان «اطاق» تلفظ می شود در عصر غزنویان معمول بود و«غلام وثاقی» نام گاردسلطان بود و«وثاق» که یك کلمه ترکی است خانه نشیمن راگویند.

«سخن» راکه اکنون با تلفظ فتحه خاء مشهوراست همچنانکه دران عصر رائج بوده است بضم خاء با «کن» صیغه امرعربی از فعل «کون»، قافیه ساخته است. و در بیت دیگر «کنم» با «سخنم» قافیه کرده نست:

چه کنم با که گویم این سخنم — گله از بخت یا ز چرخ کنم؟

وهمچنان بسیاق وسبك خراسانی «خورد» را با «کرد» قافیه کرده است :

که درو ذ کرا و تو ا نی کر د یاز جودش بری تو انی خور د

و«خود» را با «دد» قافیه نموده است :چنانکه در بیت (۹۰۱) .

عا لمی پـر ز د یو و دد بینـی جمله مست شر ا ب خو د بینـی

وهمچنان سکون «حروف ما قبل از ضمیر که خاصه سبك خراسا نی است نیز میتواند شاهد مدعا گردد که در طریق التحقیق نیز هست :

دو وشا قند بسته درد و و ثا ق بر میا ن بهـر بند گیـت نطـا ق

به غلا میت جمله منسو بیم رد مکن گر چه ز شت و معیو بیم

در معنی خود شنا سی فرما ید :

خو یشتن را نخست نیك بد ان تختهٔ آ فر ینشت بر خو ان (۲۴۱)

ودر مفهو م تقرب بخداوند تعالی گو ید :

آن چنا ن حضر تی وتو غا فل تن زده ا ینت ا بله وجا هل (۳۶۲)

وهمچنان بکار بردن کلمه (مات) که ازمصطلحات سطر نج با زی ا ست و د راشعا رشعرا یی همچون عا رف بزر گ سنایی که ازین وطن برخاسته اند این کلمه دیده‌می‌شود .سنایی گفته است : بیت (۵۰۸) .

هر که در راه عشق گردد مات در جهان کما ل یا فت حیا ت

ایراد باءتا کید امری در صیغه‌التزامی که‌ازمختصات سبك خراسانی ا ست .

تا د ات چشم سر بنگشا ید شا هد عشق رو ی ننما ید (۵۱۳).

در بیت زیر ین کاملا سبك گفتار مردمان غزنه آشکا را ست :

ره غلط کرده ای خطا ت افتاد ا ین خطا آ خرا ز کجاتا فتا د؟

مردمان غزنه ولهو گرد و گر دیز، صد ادار ماقبل اخیر ضمیررا کو تاه تلفظ می کنند و بعوض منش «مش» وبعوض تو اش یا،«تویش» «توش»ودر بدل منت «مت» میگو یند .

ونیز درین بیت : راست بشنو اگر بتنگی حال ✿✿بی‌نیا ز ی ز خلق ا ینت کما ل

که سکون ما قبل‌آخر ضمیر نیز ازمختصات سبك خرا سا نی ا ست .

آنچه در اشعار سنایی جالب است ،انتقاد اوست بصورت بی‌ریا وبی‌محابا که‌از روش ابنای‌زمان خویش می‌نماید وآن شیوه انتقاد در ین اثر نیزهمان سان است :

(c) ketabton.com: The Digital Library

صنعت شعر و شاعری بگذار — دست از گفت وگوی هرزه بدار
بیش از ین بررهٔ محال مپوی — صفت زلف و خط و خال مگوی
خط برین علم واین صناعت کش — پای در دامن قناعت کش
از پی هر خسیس مدح مگوی — وز در هر بخیل صله مجوی
دست در رشته حقایق زن — پای بر صحبت خلایق زن
گوهر عشق زیور جان کن — قصد آب حیاة ایمان کن
شورش عشق در جهان افگن — فرش عزت بر آسمان افگن

وجود مفاهیم ومثل هایی که هنوز هم‌میان مردم مارائج است،دراین اثر،میرساند که این‌اثر از سنا یی غزنوی است :

با پسر اینچین مثل زد سام — گریه بهتر ز خنده نا هنگام
خندهٔ هرزه ما یه‌جهلست — سرد بیهوده خند نا اهلست

✡ ✡

صبر تلخست از وبود حرجت — او دهد از بلا و غم فرجت

استعمال کلمه رسته:

این کلمه در افغانستان در ترکیبهای گونا گون بکارمیرود مثلا رسته با زاره، رسته(صف) و(قطار)وغیره‌ودر شعر سنا یی هم در همین اثر بهمین معنی بکار رفته است :

راستی کن که اند رین رسته — نشوی جز بر استی رسته

که«رسته» درمصرع نخست بمعنای «صف وقطار» بکار رفته ودرمصرع دوم صفت مفعولی است از فعل«رستن» بمعنای رها یی یا فتن .

خلاصه شواهد زیاداست که‌میرساند این کتاب ازآن سنایی باشد نه‌ازنخجوانی واین‌سخن بناغلی «اوتاس» بدیع است واثبات آن که‌این اثر ازنخجوانی باشد، کاری‌است دشوار ونمیتوان به آسانی چنین حکمی صادر کرد .

بهر حال زحمات این مستشرق در چاپ‌طریق التحقیق درخور یادآوری‌وقدردانی است ونسخه مطبوع او که دراثر رهنمایی یک نفر استاد ترک احمدآتش(که‌مردی‌دانشمند است ودر راه‌طبع اثار زبان دری وشنا ساندن آنها به‌شاگردان پوهنتون استانبول خدمات‌ارزنده نموده است،)قابل تذکر است وما طبع چینین اثر ارزنده را که‌از عارف نامی‌ودانشمند برازندهٔ وطن‌ماسنایی‌میباشد ده نظر نیک می نگریم وتوفیقات مزید بناغلی «اوتاس» را درراه‌خدمت به‌علم‌آرزو داریم .

امید وارم خوانندگان گرامی مارا به کوتاه قلمی لمز نکنند وفقط اشارتی کردیم وتطویل سخن را سزاوار نپنداشتیم والسلام ـ ع . ا . ش .

(c) ketabton.com: The Digital Library

خبر های علمی و اداری پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

الف ـ ذواتیکه ، آثار علمی شان جهة احراز یک رتبه بالا تر علمی از طرف شورای عالی پوهنتون تأیید و از مقامات ذیصلاح منظور گردیده و بیک رتبه عالي ترفیع کرده اند :

۱ـ دکتور سید بهاء الدین مجروح از رتبهٔ پوهنوال به رتبه پوهاند .

۲ـ بناغلی عبدالرحمان یوسفی از رتبهٔ پوهنمل به رتبهٔ پوهند وي

۳ـ بناغلو عبدالتواب لطیفی ، سید سلطان شاه همام و محمد واسع فریاراز رتبهٔ پوهنیار برتبهٔ پوهنمل .

۴ـ بناغلو محمد عباس عبادی ، محمدظریف ، ومحمد علم از رتبهٔ پوهیالی به رتبهٔ پوهنیار.

ب ـ استادانیکه به سلسله ترفیعات سنویه بیک بالاتر ماموریت ترفیع کرده اند :

۱ـ پوهاند دکتور سیدمحمد یوسف علمی	از رتبهٔ چهارم به رتبهٔ سوم
۲ـ پوهنوال دکتور عبدالرزاق زهیر	از رتبهٔ پنجم برتبهٔ چهارم
۳ـ بناغلی عبدالرسول رهین	رر ششم بر تبهٔ پنجم
۴ـ دکتور گل محمد نورزي	رر رر رر
۵ـ بناغلی عبدالرسول امین	از رتبهٔ هفتم برتبهٔ ششم
۶ـ بناغلی محمد واسع فریار	از رر رر رر رر
۷ـ رر بایزید هځک	رر رر رر رر
۸ـ بناغلی عبدالتواب لطیفی	از رتبهٔ هشتم برتبهٔ هفتم
۹ـ رر محمد عباس عبادی	رر رر رر رر
۱۰ـ رر وزیر	رر رر رر رر
۱۱ـ محترمه فوزیه نور	رر رر رر رر
۱۲ـ بناغلی سرفراز	رر رر رر رر
۱۳ـ محترمه آدینه	رر رر رر رر
۱۴ـ بناغلی محمد ظریف	رر رر رر رر
۱۵ـ بناغلی توریالی راقم	رر رر رر رر
۱۶ـ دکتور سید مخدوم رهین	رر رر رر رر
۱۷ـ بناغلی محمد انس	رر نهم بر تبهٔ هشتم

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۸- بنا غلی دوست محمد — از رتبهٔ نهم بر تبهٔ هشتم

۱۹- رر سیدحبیب علوی — رر رر رر رر

۲۰- رر محمد معین — رر رر رر رر

ج- جهة تحصیل عالی بخارج فرستاده شد:

بناغلی مصطفی لطیفی تحت پروگرام امداد حکومت انگلستان بتاریخ ۴ سنبله ۱۳۵۳ برای تحصیل عالی به آن کشور فرستاده شد.

د- مقرری های جدید

محترمه نیلوفر اعتمادی وبناغلی محمد اشرف شاجان غنی، از تاریخ اول سرطان ۱۳۵۳ به کدر علمی پوهنځی ادبیات وعلوم بشری مقرر گردیدند.

پوهنمل عبیدالله ایثار

ساز هستی

نی در هوای شهرت — نمی پایبند جاهیم
مجنون گوشهٔ درد — مفتون یک نگاهیم
گر دامن تکبر — بر اوج ناز بالد
در عین بی نیازی — ما هم غبار راهیم
سامان غنچهٔ رنگ — یک خنده کاردارد
آیینه را بگویید — غافل مشو که آهیم
شاخیکه برندارد — مقبول سو ختنهاست
ای شعلهٔ محبت — درده که مشت کاهیم
در سوز وساز هستی — احوال ما چه پرسید
جز عشق دردو عالم — بی تکیه و پناهیم
بی سبزهٔ خط دوست — همرنگ زعفرانیم

با بخت تیره «ایثار»
ما یک قلم سیاهیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

des boeufs;

—la charrue de bois;

—d'un moulin actionne egalement par le betail: moulin a eau par exemple pour ecraser les grains de ble, de mais.

F—IL YA DEUX GRANDES RECOLTES ANNUELLES

—LE RABI au printemps (culture d'hiver)

—LE KHARIF en automne (cul ture d'ete)

Dans le BENGALE il ya des recoltes supplementaires intermediaires: en ete le BHADO et en hiver L'AGHANI.

—L'INDE pratique l'irrigation chaque fois qu'il est possible de le faire; en plus l'irrigation n'est pas necessaire car le climat est assez pluvieux. Elle nous apparait donc comme le perfectionnement et non comme une necessite; L'irrigation tres ancienne couvre une superficie de 40 millions d'arpents (50 ares) ou 20 millions d'hectare si vous preferez (Iha= 100 ares ou hm2).

—La technique la plus repandue est de creuser un puits individuel et d'y prendre de l'eau par un balancier quand le trou est peu profond; quand le trou est un peu plus profond, c'est recipient traine par un boeuf le long d'un plan incline; on l'appelle DALOU; un autre systeme rotatif la NORiacomportant un chaplet de recipients. Les campagnes indiennes depourvues de prairies ;cela cree un probleme de nourriture pour tous les herbivores mal nourris. L'INDE possede un nombreux betail: des chevres, des moutons, peu de porcs; en tout 180 millions de boeufs et de bufles.

G—LES FAIBLESSES DE L'AGRICULTURE

faiblesse de rendement:

On produit
300 kg d'elusine par hectare
900 kg de sorgho " "
700 kg de ble " "
1800 kh de riz " "

au total la rendement n'est pas suffisant, depuis qeulques annees l'inde importe 6 a 8 millions de tonnes de cereales par an, soit le dixieme de sa prodution totale.

fin

(c) ketabton.com: The Digital Library

ersite agricole de l'UTTAR-PRADESH, realisee en collaboration avec des Etats—Unis.

L'AGRICULTURE DE L'INDE

La population de l'INDE est essentiellement rurale, 82% parmi cela 72% est actifs. Cete agriculture suffit a peu prés a norrir plus ou moins 500 millions d'habitants ' bien que mal la surface générale est 304 600 km 2 et la surface cultivée est 50 % de la surface totale. La densite vavarie aussi suivant les regions mais le niveau de vie des habitants est cependant le meme. Il n'ya que des pauvres dans l'INDE; il ya des regions riches et pauvres mais les habitants sont pauvres. Le paysage est un paysage de champ ouverts (openfield) de chemins permettent le passage de chariots de bois, quelques arbres plus ou moins fruitiers abritent—surtout les singes. La populationindienne vit en village: l'habitat rural es t concentre, bien que dans le Bengale et ngale te Gange il ya une dispersion. — Les maisons sont. faites de bois et de feuilles de bambou et sont annonciatrices de l'ASIE du sud-est les toits de chaume ont un aspect indonisien; parfois on trouve des maisons rectangulaires a toit de chaume et a murs de terre domine pise, brique cuite (adobe) et boue (torchis- Toutes ces maisons sont petites, peu confortables. ex: villages du sud du MAISSOUR a GAPALPUR; les maisons sont des constructions reclangulares de pierre seche. avec une terrasse il n'ya qu'une porte. Les hommes et le betail vivent dans la même piece; pas de fenetre aucune aeration ou tres peu pas trous dans la terrasse, —Partout en INDE les villages sont serrees, les rues etroites entre les maisons; les murs sont generalement aveugles ou ouverts sur une cour; pas ou tres peu de maison commune, pas de cimetiere.

CONCLUSION

Le village porte dans l'INDE la marque d'une mise en valeur ancienne; humanite hautemten civilisee meme quand elle n'est pas instruite.

B—LES PLANTES CULTIVEES

1° Les cereales: il ya trois groupes

a) les millets (le sorgho, le bajra, le ragi) sont en quantite enorme et constituent la cereale la plus importante; le sorgho est exisgent tandis que le ragi pousse presque n'importe ou;

b) les bles le froment repandu dans l'INDE du nord; l'orge peu;

c) le riz innonde son rendement meilleur mais sa culture exigente; elle ne se pratique que sur les rivages et la periferie (au bord du Gange et au Bengale);

C-PRODUCTION DES PLANTES CULTIVEES (20%)

a) le coton, les epices dans les GHATS, la canne a sucre le cocottier dans le sud de l'INDE. Le theier dans l'Assam et le sud de 'INDE: le cafeier, les evias, l'acajou.

E—LES TECHNIQUES AGRICOLES

C'est une agriculture statique: elle existe depuis longtemps mais elle n'a plus changee depuis longtemps. Les techniques agricoles indiennes sont perfectionnes grâce à un matériel économisant l' effort humain utilisation de l'araire traine par des boeufs; ouvre le sol sans le retourner.

—la herse trainee par les boeufs;

—la niveleuse, trainee aussi par

(c) ketabton.com: The Digital Library

niveau moyen de la vie etait de 16 a 25 ans. La mortalite est facheuse, economiquement et geographiquement; 25% de revenu brut est depense a elever des enfants qui n'arrivent pas a l'age adulte. —Pratique du satti: suicide de la femme a la mort de son mari.

CONCLUSION: Dans l'INDE ancrenne la mortalite est elevee, Le

3. La mortalite actuelle de l'INDE:

On constate une baisse prononcee de la mortalite. bien que le passe subsiste: a les maladies contagieuses sont effectivement combattues parce que les procedes de la medecine modernes sont efficaces a bas prix. La malaria est combattue a bas prix par l'insecticide et la nivaquine.

b) Les foyers de la peste et de cholera n'ont pas disparu cependant: 11000 morts en 1964.

c) Il n'y a plus de famine mais de disettes traditionnelles faisant partie du decor geographique de l'INDE: on n'en mort pas.

d) Les mariages sont plus tardifs, les accouchements sont plus sains les infanticides et le Satti sont interdits par la loi.

CONCLUSION

La mortalite est actuellement de 17/1000. l'esperance de vie s'allonge.

4. LA NATALITE

La natalite baisse tres peu;40 pour 1000 en 1961, dans les pays occidentaux elle est de 13 a 20 pour 1000.

On peut se demander pourquoi la natalite ne baisse—t—elle pas?

plusieurs raisons:

a) La population est jeune.

b) La masse de la population indienne est tres attachee a une forte natalite surtout dans les campagnes: prestige d'une famille nombreuse; les enfants n'avaient pas beaucoup d'importance ils s'eelevaient tout seuls et travaillaient pour les parents. plus le culte des anciens est rendu par les fils

c) Autrefois il existait des obstacles a la natalite, mais la modernisation les enleve, c'est a dire: les mariages etaiend precoces, les meres tres jeunes etaient steriles pour la vie; actuellement ces mariages precoces sont interdits; mais cela procure un excedent de naissance.

d) L'INDE contenait un grand nombre de personnes en dehors du circuit; ex: les mandiants, les Fakirs en 1901 ils etaient encore deux millions:mais ils dimnuent.

e) La categorie des veuves: elles ne se remariaient pas avant. En 1900,19 millions de veuves.En 19-51,11 veuves pour 100 femmes mariées sur les femmes de 15 a 50 ans. En 1931: 155 veuves pour 1000 femmes mariees.Les veuves etaient tres jeunes (parfois de 13 a 14 ans); ceci avait une grande importance sur la natalite. Les hommes ages qui se mariaient ne pouvaient epouser que de tres jeunes femmes car les femmes de leur age etaient toutes veuves. Un grand nombre de femmes en age de procreer etaient donc exclues de ce role. Si cet interdit de mariage etait leve, la natalite releverait de 3 a 4 pour 1000. La modernisation supprime les freins anciens de la natalit Donc la natalite augmente et la mirtalitt baisse.

Avant de vous parler de l'agriculture indienne ,je vous signale que ce pays avance a grands pas et dans tous les domaines.

C'est un spectacle merveilleux que de voir les cultivateurs se mettre au courant des neuvelles techniques. D'apres Gilbert Etienne, il ya 2700 villes et 5400 villages dont la majorite de la population est illetree. En tout cas c'est en 1960 qu'on a inaugure l'univ-

(c) ketabton.com: The Digital Library

M. Zarif. T.

Generalite Sur L'espace Indienne

LE PROBLEM DE LA POPULATION INDIENNE

l'inde se trouve devant un probleme de la population qui croit fortement. Or, cette croissance se produit dans un pays essentiellement rural et non en voie rapide d'industrialisation.

1° chiffres generaux:

en	1891	l'INDE comptait	
		236	millions
1921	"	248	"
1931	"	275	"
1941	"	315	"
1951	"	358	"
1961	"	438	"
1971	"	520	"
1931	"		

L'acceleration de l'augmentation se fait sentir des 1921 Si on estime la natalite et la mortalite:

Annees	Natalite 1/1000 et Mortalite 1/1000	
1881-1891	" 49 "	41,3
1891-1901	" 46 "	44,2
1901-1911	" 48 "	42'6
1911-1921	" 49 "	39
1921-1931	" 46 "	36,3
1931-1941	" 45 "	31,2
1941-1951	" 40 "	27
1951-961	" 40 "	20

natalite reste forte du debut a la fin;actuellement elle baisse un peu et la mortalite a fortement baissee.

2° La mortalite ancienne: on peut se demander pourquoi l'INDE ancienne ait eu une population augmentant si vite? L'augmentation de la population a ete mise en echec par une mortalite tres forte. La mortalite se reposait sur plusieurs sortes de mortalites:

—Mortalite "endemique" par maladie infectueuse et parasitaire;comme maladie tropicale:paludisme 20 a 25% de deces totaux; (l'ankylostomias;dysentrie)

—Malaladie universelle Comme tuberculose maladie vénérienne-

—Maladie infantile:tres elevee environ 3 millions par an —Mortalite par maladie epidemique: LA PESTE a toujours existee et a encore de nombreux foyers;de 1901 a 1911, 7 millions de morts dans la plaine du Gange. Le CHOLERA surtout au Bengale LA GRIPPE: en 1919 ,13 millions de morts.

La famine traditionnelle est la cause de la gravite des maladies; l'irregularite des climats est une cause naturelle des maladies;ex: inondations, secheresse. —Causes humaines: fait que l'agriculture indienne est trop peu productrice par rapport au travail, l'excedent est trop faible. la faiblesse des voies de communication empeche les secours necessaires; pas moyens de transport et famine egalement pour les animaux servant de moyen de transport.

—Mortalie endemique sociaux; mariages precoces entrainaient une super mortalite a cause de l'age trop jeune de la mere; l'infanticide des filles: excedent d'hommes dans la population indienne. On a supprime des filles dans certaines castes et certaines regions. En 1880 dans la region de Benares sur 62 villages, il n'y avait ps de fille de moins de 6 ans.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جام باقی

«جامی» بنگر، کاز آفرینش
هر ذره ، بچشم اهل بینش
از زخم ازل ، شکسته جامی است،
گردا گردش نوشته نامی است.

آن جام ، چه جام ؟ - جام‌باقی
وآن نام ، چه نام ؟ - نام‌ساقی
از جام ببا ده گیر آرام
وز نام نگر به صاحب نام
در صاحب نام ، کن نشان گم
در هستی وی ، شو ازجهان گم
تا باز رهی ، زهستی خویش
وز ظلمت خود پرستی خویش
جائی برسی کزان گذر نیست
جز بی خبری ، ازان خبر نیست

باتو زجهان بی نشانی
گفتیم نشان دگر تو دانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

bénédiction de Dieu. Ils ont des enfants et des petits-enfants ! Mais on voit clairement que l'union physique, dans ces cas, n'est qu'une partie non-essentielle de l'Union réelle.

Zalîkhâ disait bien à Youssef "J'ai un droit sur toi car tu m'es venu en songe". Tel est le cas de l'amour en général. L'amour réel n'est que le reflet de l'amour provenant du Créateur: Son Amour est l'Etre, notre amour est l'ombre" (S.Z.).

C'est ainsi qu'on dit au soufi novice: ton coeur est un oeuf humain dans lequel couve un épervier divin". Le soufi Zou'l-Noun l'égyptien,a entendu autour de la Kaaba une jeune femme nommée Tohfa, ancienne chanteuse, musicienne et femme galante , invoquer le Seigneur et dire: "J'ai un droit sur Toi, car tu es mon Ami; pardonne donc mes fautes" (S.Z.).

B ien que l'amour soit r é c i p r o q u e , en réalité il provient du seul Seigneur. Djâmi donne le sens mystique d'un verset coranique: Les fidèles suivent le Prophète car il est l'intermédiaire entre l'amour pour le Seigneur et l'amour provenant du Seigneur. "Le prince des amants est jaloux (ghayour) et on ne peut associer personne à son amour". La vie de Majnoun résume d'ailleurs celle de l'amoureux. Il boit de la coupe de Laylâ, s'enivre, abandonne la coupe, atteint l'amour réel. Le coeur épris de l'Ami, ne visant que sa Volonté, confond sa propre volonté avec la Sienne.

C'est parce que l'amoureux doit totalement se consacrer à la vérité divine qu'on a vu en songe Majnoun mort recevoir les remontrances du Bien Aimé Éternel "Tu n'as pas honte d'avoir bu notre vin à la coupe de Laylâ et de nous avoir appelé par son nom,trente années durant ?!".

On peut donc conclure avec ces vers de Djâmi, décrivant l'état des choses à la mort de Majnoun:

Regarde, Djâmi, depuis la création
Tout atome, aux yeux de ceux pourvus de vision
Est une coupe brisée par une blessure éternelle.
Tout autour d'elle,est inscrit un nom.
Quelle est cette coupe? La coupe de la Permanence.
Quel est ce nom? Le nom de l'Échanson.
De la coupe, bois le nectar et sois en paix.
Et pour le nom, porte le regard vers son détenteur,
En lui perds tout signe, toute marque.
Perdu en Son Être, retranche toi du monde
Afin de te libérer de ton être,
Des ténèbres de ton adoration de toi-même,
En un lieu tu parviendra d'où il n'est point d'issue,
Duquel on n'a connaissance que la non-connaissance.
Du monde sans trace je t'ai mis sur la trace,
Et le reste est ton affaire, à toi d'en prendre conscience.

(c) ketabton.com: The Digital Library

qui refusait d'avancer car elle voulait allaiter son petit resté en arrière. Qays apprit la plus grande leçon de savie: on ne peut se partager entre deux choses, il faut couper ses liens avec tout, à l'exception de celui de l'amour. Le désir ne doit avoir qu'un seul but.

Or, dans la vie quotidienne, il y a déjà cent obstacles, car les hommes ne sont pas, comme les anges, débarrassés de tous liens. L'homme redoute beaucoup de choses y compris l'enfer, en désire beaucoup d'autres, le Paradis par exemple. L'amoureux doit renoncer à l'au-delà. L'allégorie du crâne s'applique à cela: on découvrit un crâne, sur lequel étaient inscrits les mots suivants "privé de l'ici-bas et de l'au-delà". Le public musulman crut qu'il s'agissait d'un mécréant. Le grand soufi Bisṭâmi embrassa le crâne, pleura et dit "c'est celui d'un soufi ayant abandonné les deux mondes pour le Seigneur (S.Z.).

L'Amoureux ne dit jamais "moi", d'où l'allégorie du gardien du four rendu insensible au feu par l'amour (S.Z.).
Lorsque les deux esclaves amoureux se noient dans le Tigre où ils s'unissent "c'est la fin de Toi et Moi, fin de la dualité, c'est la loi de l'amour" (S.Z.).

Revenons en arrière . Il y a par conséquent plusieurs types d'amour : celui qui ne voit que la forme (ṣourat), inconscient de la réalité ; celui qui est conscient de la réalité, mais continue à boire à la coupe de la forme ; celui qui, épris de la forme, se débarrassant d'elle, se consacre à la beauté réelle ; et celui, enfin, qui ne cherche que la beauté absolue, même à travers toutes les manifestations de forme ou de fond.

Parallèlement il y a des étapes nécessaires: d'abord l'amoureux cherche sa bien-aimée pour lui-même, puis la désire pour elle-même aussi, et enfin se consacre à elle au nom de l'Amour. C'est alors qu'il n'y a plus de dualité, plus de distinction entre les amants, "il ne leur reste que l'Amour jusqu'à la fin des temps" (S.Z. et L.M.). Tout est régi par leurs volontés unifiées et la question du libre-arbitre et de la fatalité est ainsi résolue.

Au cours de ces étapes, différents miracles se produisent. Notons l'allégorie de l'égyptienne figée dans un état d'étonnement amoureux, debout, sans qu'on sache si elle est vivante ou non. Madjnoun, attendant l'arrivée de Laylâ, qui devait passer, reste figé de longues années, immobile, si bien que les oiseaux se posent sur sa tête.

L'amour ardent de Zalîkhâ n'atteint Youssef qu'après le mariage. Et lorsque lui "ne peut se passer d'elle, même un moment", elle a déjà atteint l'amour sacré que l'amour pour la forme l'avait empêché d'atteindre pendant de longues années. Elle est évidemment heureuse d'avoir été unie à Youssef et d'avoir reçu la

(c) ketabton.com: The Digital Library

mainte fois à son fils qu'il doit renoncer à cette passion qui le prive des honneurs (c.-à-d. des "délices de la Raison"). Le prince persiste. Le savant, sur l'ordre du roi, fait "conditionner" l'état des amants. On fait intervenir Vénus (symbole des "hautes qualités" nous explique Djâmî) pour captiver l'attention de Salâmân. On fait peu à peu se faner, puis disparaître l'ensorceleuse Absâl, la belle qui avait attiré le prince royal dans la débauche de sa compagnie.

Voilà un récit d'origine grecque re-modelé, mis au service de la pensée islamique. Il ne s'agit pas encore de l'amour sacré.Mais déjà le roi indique au prince qu'il ne pourra parvenir au trône s'il reste dominé par le plaisir charnel. Telle a été la sagesse grecque croit l'écrivain de l'Islam.

Ne voit-on pas ailleurs un monarque musulman, le Roi de Termèz, épris d'une esclave qu'il ne peut quitter un seul instant, prier Dieu dans un moment éphémère de pénitence, de le faire délivrer de cette passion dévorante. Un beau jour, se trouvant dans une barque sur l'Oxus, charmé par sa bien-aimée, ivre de volupté, il voit une vague surgir et faire chavirer la barque. Le roi se sauve à la nage, mais la belle esclave disparaît à jamais dans l'onde. Sur la rive, le roi qui n'a pu sauver l'objet de sa passion charnelle, découvre que son voeu a été réalisé (Silsilat-uzZahab).

Il ne faut donc pas confondre l'envie (hawas) qui est "nuage sans pluie", "bateau pris dans un tourbillon", "ombre sinistre", avec le désir (shawq) qui, sincère et véridique, "fait raccourcir le chemin" et "transforme la montagne de douleur en fétu de paille". Joseph, un moment, désirait accepter les faveurs de la femme de Putiphar, mais la chasteté le retint.

Le mariage même n'est recommandé que lorsque l'épouse répond à toutes les qualités (Livre de la Sagesse d'Alexandre).

Une fois débarrassé de désir charnel, l'union des amoureux devient une manifestation du lien existant entre eux depuis la pré-éternité (azal). Lorsque Joseph est prêt à épouser la veuve de Putiphar, on entend le bruissement de l'aile de l'archange Gabriel annonçant: "votre mariage a été conclu dans les cieux".

Ce destin a marqué même le passé: Zalîkhâ, encore fillette, bien avant de connaître Joseph, jouant avec deux poupées qu'elle appelait l'amant et la bien-aimée, ne connaissait déjà que le jeu de l'amour. L'amour réel marque donc déjà l'enfant qui lui est destiné.

L'amour comporte des souffrances. Celles-ci, cependant, purifient les coeurs, épreuve nécessaires pour que les amants deviennent dignes l'un de l'autre.

L'amoureux se débarrasse de tout, même de la raison car "Le phénix arrive, le moineau s'envole". La raison, au fond, ne vise que "l'artifice" (ḥîla-sâzi). L'amour envahit le coeur qu'il libère du souci "des deux mondes", en "incendiant la raison comme une meule de foin".

Qays (Majnoun) se rendait auprès de Laylâ, monté sur une chamelle

(c) ketabton.com: The Digital Library

"sont ensemble jusqu'à la résurrection" (Rayyâ et 'Ayyina).

Les tombes des amoureux deviennent lieux de pèlerinage des amoureux de tous les temps et de tous les lieux. Ils s'y rendent pour se promettre mutuellement une fidèlité éternelle.Le miracle de l'amour continue: le chevalier Mu'tamar, passant auprès des tombes de Rayyâ et 'Ayyîna, sept ans après leur mort, trouve un arbre miraculeux portant de curieuses lignes jaunes (signe de visage en chagrin) et rouges (signe de larmes mêlées de sang).

L'AMOUR MYSTIQUE

Depuis la pré-éternité (azal) existe la Beauté de l'Unique. La Volonté de l'Unique s'est plu à faire manifester (tajalli) cette Beauté. Cette Volonté fut donc la base de la Création qui, venant du néant à l'existence, aspire à adorer la Beauté. Cette Volonté se confond par conséquent avec l'origine de l'Amour qui est hors du temps, sans début ni fin (Sbḥat-ul Abrâr, Silsilat uz-Zanb).

Tout dépend donc de l'Amour: la création, le mouvement des astres et des cieux, l'épanouissement des fleurs...

Comment le profane se compare-t-il au sacré ?

Aucun homme évidemment n'est dépourvu de passion: mais celle-ci, dans différents cas, se consacre à différents objets. Certains éprouvent de la passion pour l'or, certains pour le pouvoir et d'autres pour les femmes. Heureux celui qui est amoureux de quelqu'un pourvu de beauté, de délicatesse, de sensibilité, de sincérité et de pureté (L.M.) Heureux aussi celui qui obéit à "un guide" (mystique) ayant lui-même reconnu un guide le conduisant sur le chemin de l'Amour.

L'amoureux traverse le pont menant l'être humain à l'amour réel (mystique) qui est la "perle de la vie","le trésor de l'éternité et "l'élixir".

L'amour ne peut donc être le plaisir charnel qui d'ailleurs n'est même pas conforme aux règles de la sagesse antique dans la vie quotidienne. Le Roi grec n'a pas accepté de faire venir au monde son fils Salâmân par l'intermédiaire d'une femme. Il a donné au savant (ḥakîm) l'ordre de lui trouver un moyen de faire naître son enfant sans l'intervention d'une femme. Le savant a éxécuté l'ordre. Djâmi nous explique que le Roi symbolise la Raison Première. Le savant ou ḥakîm sybolise le Don d'En Haut (faîẓ-i bâlâ). Salâmân est donc l'être humain en Soi (nafs doué de roûḥ), n'ayant pas de mère. On a engagé pour lui une ravissante nourrice, c'est-à-dire le Corps. Lorsque le prince fut adolescent, son ancienne nourrice s'éprit de lui et le séduisit.Le roi s'inquiéta lorsqu'il vit de loin dans un miroir magique sa progéniture faire naufrage avec cette femme dans la mer (c.-à-d. dans la volupté). Il explique

(c) ketabton.com: The Digital Library

ment car son emprise est totale. Ses effets sont extraordinaires: allégorie de la colombe dont le compagnon a disparu -a-t-il été ou non dévoré par un épervier ?- et dont le cri de désespoir et de souffrance "peut percer le roc" (L.M.). La souffrance confère à la parole de l'amoureux un effet miraculeux (Y.Z.).

"Le désir d'atteindre" envahit l'existence de l'amoureux: tout en sachant que son amour pour Laylâ est désespéré, Madjnoun vénère tout terrain où le camp de Laylâ a été installé et trace constamment son nom sur le sable. Il s'interdit la chair des onagres et des cerfs, dont il devient le compagnon. Ils lui sont soumis et partagent sa douleur. "Noye dans l'océan de l'amour", il n'entend rien et ne reprend conscience que lorsqu le nom de Laylâ est prononcé. Un jour, Laylâ s'étant fait faire une saignée pour raisons médicales, Madjnoun, à cent lieues loin d'elle, vit son propre sang couler goutte à goutte !

La plus grande caractéristique de l'amour, c'est qu'il est absolument exclusif. Les amoureux ne prêtent attention que l'un à l'autre, leur coeur est rempli d'un amour réciproque, coeur déjà vidé de tout désir et surtout de celui pour un autre être.

La mort de l'un des amants est prélude de celle de l'autre: "j'étais corps, Qays mon âme. Par quel artifice pourrais-je donc vivre sans lui ?" dit Laylâ à sa mère. "De ce chagrin, seule la mort pourrait me délivrer... laissez-moi donc poser ma tête à ses pieds et m'y reposer éternellement, en martyre, afin que le vent, à travers mes os, chante sa mélodie à lui, afin qu'au jour du Jugement nous soyons ressuscités en même temps et que nous nous levions la main dans la main pour aller ensemble au paradis ou, qu'importe, aux enfers...".

Lorsque les bandits de grands chemins assassinent le brave ʿAyyâna, sa bien-aimée Rayyâ regrette que ce ne soit elle qui fut tuée. Elle pose sa joue sur celle de son bien-aimé et rend le dernier soupir.

Le récit des esclaves amoureux l'un de l'autre, raconté à deux reprises (S.Z. et S.A.), est semblable. Après avoir joué une musique poignante en présence du Calife au bord du Tigre, la jeune-fille-esclave sort du camp royal et se jette dans le fleuve par désespoir. Son amant, un esclave lui aussi, la suit dans l'eau pour mourir avec elle et la tenir dans ses bras à l'instant suprême.

Le récit de la riche et belle chrétienne amoureuse d'un jeune musulman se termine de la même façon. La jeune fille ne se convertit pas tant que son bien-aimé est en vie. Il n'est pas prêt à l'épouser. Lorsque le jeune homme meurt à la suite d'une fièvre, elle rend elle aussi son dernier soupir, dans la solitude, non sans avoir écrit sur le mur: je me convertis à l'Islam pour accompagner mon bien-aimé dans l'autre monde. (S.Z.)

Zalîkhâ se prosterne sur la tombe de Youssef et meurt. On l'enterre à côté de son bien-aimé. De cette façon, les amoureux

(c) ketabton.com: The Digital Library

deuil de son mari".

C'est surtout la femme qui est douée de perception télépathique. Zalikhâ, abandonnée, pressent le passage, en un point de la ville, du cortège de Y oussef, devenu l'intendant du Pharaon. Laylâ est "informée par son coeur" de la mort de Madjnoun à cent lieues d'elle dans le désert, loin de tout être humain. Zalikhâ, même avant de connaître Youssef, avait le coeur chagriné le jour où, dans un autre pays, son futur amant fut jeté dans un puits par ses frères jaloux. L'effet de l'amour préexiste donc, miraculeusement, avant la naissance même de celui-ci.

Le cas de Madjnoun, séparé de sa bien-aimée, est typique: il se lie d'amitié avec les fauves et autres animaux sauvages: loups et tigres l'entourent aussi bien que biches et cerf, dans une atmosphère de sympathie poignante où le monde entier coexiste en paix. Parce que les yeux d'une gazelle capturée par un chasseur ressemblent à ceux de Laylâ, Madjnoun l'achète, l' "embrasse cent fois" et la libère.

Dans les récits d'origine arabe, des chevaliers bénévoles se préparent généreusement à tout faire pour réunir les amants: tel est le cas du noble arabe Mu'tamar dans le récit de 'Ayyîna et Rayyâ, de Noufal dans le récit de Laylâ et Madjnoun. A un certain moment, le Calife lui-même, lorsqu'il entend Madjnoun réciter une de ses poésies, se déclare prêt à tout dépenser pour gagner le consentement du père de Laylâ à l'union des deux amants. Mais Madjnoun repousse ce genre de faveur et préfère "errer dans l'oued de l'amour". Le monarque grec, père de Salâmân -bien que décidé à combattre l'amour entre son fils etla captivante et ensorceleuse Absâl- ressent, au moins momentanément, de la pitié pour les deux amants.

L'union, tant désirée, des amants est un moment essentiel. Zalikhâ s'évanouit lorsqu'elle est finalement unie à Youssef, qui doit la ranimer. La description érotique est très atténuée chez Djâmi. 'Ayyîna et Rayyâ "s'étreignent toute la nuit comme deux boutons (de rose) et sont au matin tout épanouis". Le plaisir de leur union ne dure d'ailleurs que quarante jours.

Evidemment, la bien-aimée se présente vierge: tel est le cas de Zalikhâ, veuve, dont le mari était impotent ; de Laylâ, elle aussi veuve, qui avait repoussé son mari. Dans les autres récits, les femmes ne sont pas mariées jusqu'au moment de l'union intime avec l'amant. (Le cas de 'Absâl, ancienne nourrice de son amant, est une exception compréhensible).

L'acte de l'amour pendant cette union intime est souvent décrit par la métaphore: "percer la perle avec une pointe de diamant". Dès le début, l'amour envahit les amants "comme le vin emplissant une cruche", il règne même "sur les membranes du coeur" et marque "le coeur et l'âme". L'amour ne peut être objet de renonce-

(c) ketabton.com: The Digital Library

des "remontrances" du père, de l'injustice de la mère, du chagrin et de l'histoire du mari". Elle l'assure aussi qu'elle ne s'est pas soumise à son mari. Laylâ va faire son pèlerinage et Madjnoun se rend à Makka pour la voir. Devant la Kaâba, il se voue à nouveau à sa bien-aimée en prenant l'Eternel pour témoin. Les deux amants se rencontrent après le rituel du pèlerinage. Dans ce cas, la loi religieuse n'est pas considérée comme supérieure à l'amour.

Dans le cas de Zalikhâ par contre, la foi religieuse (païenne) est un obstacle. Zalikhâ, ayant convoqué Youssef dans sa chambre avec l'intention de le séduire, a déjà recouvert le visage de la statue de son idole pour lui cacher un acte adultère. Youssef, voyant cette situation, arrive à vaincre son envie à lui, et décide de préserver sa chasteté pour ne pas désobéir au Dieu Unique.

La vie des amoureux, hélas, ne peut être vécue sans déboires ni chagrins. Le supplice de Tantale de ceux dont le désir est perpétuellement déçu est décrit à plusieurs reprises dans les récits de Djâmi. Zalikhâ parlant à sa nourrice et confidente ne se plaint-elle pas de l'état de celui, ou de celle, qui doit vivre assoiffé tout en étant auprès de l'eau.

La séparation fait souffrir les amants "comme si un serpent les avait mordus". C'est le soir que cette souffrance est la plus ressentie: "la nuit, ce dragon noir ..." (L.M.). Les amoureux -et même l'amant- pleurent. Faute de larmes,(épuisées), le sang (provenant du coeur ou du foie) leur vient aux yeux.

C'est la femme qui subit les plus grandes contraintes. Laylâ dit: "Lui, il est comme un oiseau libre. Moi, je suis comme un tapis de ma demeure, fixé à la terre. Je n'ai pas le droit d'aller vers lui. Malheur à mon coeur, donc, si lui ne vient pas vers moi". "Les hommes, eux, sont partout heureux; ce sont les femmes qui ont les ailes attachées. La femme n'a pas d'autorité sur elle-même. L'amour d'un homme est considéré comme une qualité; celui d'une femme comme une faute". Elle dit à son amant: "La souffrance que tu ressens est,elleaussi, bien installée dans mon coeur... mille fois plus intense. Je suis femme, que puis-je faire ? Je n'ai pas même le droit d'avoir un secret,que toi, tu peux divulguer !"

Au cours de la séparation, les sentiments de la bien-aimée sont très féminins: "Qui te prépare à manger ? Qui arrache, au soir, les épines de la plante de tes pieds ?" demande Laylâ dans sa lettre à Madjnoun, exilé dans le désert.

Lors de la perte de son mari -mort de chagrin- Laylâ se lamente, apparemment pour le défunt, mais en réalité parce qu'elle souffre d'être séparée de son amant errant dans les déserts. Cela pour faire taire les mauvaises langues. "Un chagrin poignant demeurait comme un noeud dans son coeur. Elle le délia pendant le

(c) ketabton.com: The Digital Library

Ce n'est que dans les premiers stades de l'amour que les amoureux peuvent encore penser à cacher leurs liens amoureux. Tel le cas de l'amant qui cherche un moyen pour que son passage nocturne secret chez sa bien-aimée soit considéré comme celui d'un cambrioleur.

Dans un stade avancé, quand "le scandale" bat son plein, il n'y a plus de paillatif imaginable. Les amoureux savent qu'ils ne peuvent plus que contrecarrer publiquement les normes de leur société. Inutile de leur prodiguer des conseils ou de leur adresser des remontrances, car cela ne ferait qu'aggraver la situation. D'où le rejet des principes sociaux tant rexpectés par les autres: "l'amoureux n'a rien à faire avec la famille ni avec la descendance, car il a honte de tout ce qui n'est pas amour". "Il ne reconnaît ni père, ni mère; il est débarrassé de ce que l'on considère comme un défaut ou une qualité" (L.M.)

Dans le milieu arabe, les obstacles étaient immences: il suffisait que l'existence de liens amoureux entre deux personnes donne lieu à quelque rumeur pour que la famille de la femme ait honte d'accepter la proposition, pourtant en bonne et due forme, de la famille de l'amoureux en vue de légitimer la situation (récit de Rayyâ et ʿAyyîna).

Laylâ a l'air d'écouter les reproches et conseils, tandis que son coeur brûle de sa flamme pour Qays. Son père la gifle et exige qu'elle dise: "je renonce". Laylâ obéit, mais ce n'est qu'en apparence, dit Djâmi, car en réalité,tout en disant ces mots, elle pense "renoncer" à tout ce qui n'est pas Qays. L'amoureux ne redoute guère le pouvoir adverse de l'Etat: Majnoun "se tortillant comme un serpent blessé" face à l'ordre venant du Calife de renoncer même à prononcer le nom de Laylâ, déclare que l'Amour est son seul souverain et compare sa situation à celle de la "colombe qui a le pouvoir de se réfugier là où l'épervier du Calife se verrait les plumes arrachées".

Les paillatifs tels que "partir en voyage ou s'éprendre d'une autre belle", ou le mariage forcé de la jeune fille avec un jeune homme autre que l'amant, ne sont point des remèdes car "un chausson est fait pour un seul pied". Laylâ se soumet,bien sûr, au lien que ses parents lui imposent, mais ne cesse de pleurer. C'est finalement un mariage blanc, car, Laylâ, loin d'être docile dans le lit nuptial, refuse de se soumettre au "mari" et l'assure qu'elle se suicidera s'il insiste. "Je reste fidèle, lui dit-elle à celui qui s'est sacrifié pour moi et qui n'a pas eu la possibilité de me regarder longuement et de faire un pas audacieux vers moi". Madjnoun, dans le désert, croit que Laylâ a consenti à ce mariage et l'accuse de loin de ne pas avoir tenu sa promesse. Il est cependant décidé, quant à lui, d'être fidèle à sa parole: "je suis assoiffé d'elle et même l'eau de Zam-Zam (de Makka) ne me désaltèrerait pas". Laylâ écrit une lettre à son amant, l'informe

(c) ketabton.com: The Digital Library

elle a été la nourrice, sinon la mère. Elle parvient à le conquérir. Bien qu'il s'agisse ici d'un cas spécial, la femme, naturellement belle, aime généralement à se parer et à se farder.

Quant à Zalîkhâ, elle est dominée par la passion et se trouve "comme un champ de roseaux secs en feu". "Satisfais-moi, que tu le veuilles ou non", dit-elle à Youssef.

Les belles égyptiennes, épouses de notables, une fois conscientes du bien-fondé de l'amour de Zalîkhâ, l'incitent à faire emprisonner Youssef. La chasteté et l'insoumission de celui-ci dépassent leur comprehension: cas de passion collective, quasi-rituelle et vengeresse des femmes.

Dans les cas de massion mutuelle, les amoureux se promettent la fidèlité à vie. Pour tenir cette promesse sacree, il faut être circonspect, ne pas écouter, par exemple, les envieux,(L.M.), mais être prêt a resister à une famille, une tribu ou même une communauté entiere.

L'amoureuse cherchant a dejouer les obstacles qui l'entourent, fait parvenir son message à son bien-aimé même par l'intermediaire d'une melodie jouée à la harpe (S.Z.).

Separee de son amant, cloîtrée, elle adore ses portraits qu'elle fait peindre pour en parer sa demeure (S.Z.). Zalîkhâ s'entretient amoureusement avec Youssef, l'imaginant devant elle ("l'amour à credit").

Il en est d'ailleurs de même de l'amoureux: "je n'ai pas goûté de sa coupe, mais je m'entretiens amoureusement avec son nom (en l'imaginant devant moi)", dit Majnoun loin de Laylâ. Il adore tout ce qui lui ressemble, comme la biche qui lui rappelle son regard, tout ce qui évoque son souvenir, y compris la trace, sur le sable, des pattes de la chamelle qui la transportait.

Les obstacles rencontrés par les amoureux proviennent des différences et même des oppositions d'ordre social, politique ou tribal, et des concepts éthiques de l'époque.

On redoute, au début, les mauvaises langues pouvant faire tort au prestige des notables, des tribus ou des familles.

Souvent, les amoureux appartiennent à deux tribus ennemies: "nous avons des deux côtés des centaines d'épées teintes par le sang de l'un et de l'autre", dit le père de Qays (=Madjnoun) pour le dissuader de chercher à demander la main de Laylâ.

Mais la passion des amoureux est telle que rien au monde ne pourrait la vaincre. "Nous deux, nous ne reconnaissons que l'amour; la haine des autres ne nous intéresse guère", répond Qays à son père. "C'est l'univers qui m'est ennemi et je suis en guerre avec tout ce qui n'est pas Elle." "Fais éteindre l'incendie au seuil de la porte avant qu'il n'atteingne le plafond", dit la mère de Laylâ à sa fille en lui expliquant,en vain, le danger d'un scandale qui pourrait déshonorer sa famille.

(c) ketabton.com: The Digital Library

partie des oeuvres de Djâmi où il traite de l'amour. Nous considérons que ce recueil de sept récits contient l'essentiel de l'ensemble des ouvrages (dépassant la quarantaine en nombre) du grand écrivain et poète mystique. Des recherches plus vastes pourraient être entreprises au delà de cette vue d'ensemble que nous avons voulue succinte. Cet article, qui n'est que le résumé d'un recueil déjà condensé en lui-même, veut souligner l'intérêt des études détaillées et comparatives (variées dans ce domaine) que les islamisants pourraient entreprendre.

Le présent exposé se divise tout naturellement en deux parties, respectant le point de vue des penseurs et soufis de l'Islam: ʿishq-i majâzi (l'amour considéré comme tel par tous, soit l'amour profane) et l'ʿishq-i-ḥaqiqī (l'amour réel, c'est-à-dire l'amour mystique.).

L'amour profane chez beaucoup de mystiques musulmans est le premier degré de l'élévation qui conduit au second: il n'y a pas de scission mais succession entre les deux étapes, comme nous allons le constater dans les pages qui suivent.

L'AMOUR PROFANE

L'amour, même s'il n'est pas encore parvenu au stade mystique, présente des caractéristiques bien définies. On étudiera les amants, le début de l'amour, ses conséquences, l'effet des conditions sociales, la separation, l'union et la mort.

L'amant est jeune, beau. Bien qu'aimant camper et chasser, il est essentiellement un "intellectuel" perspicace, éloquent, Ses qualités morales importent bien plus que des prouesses athlétiques.

La bien-aimée est belle - ce qui déjà suffit pour attirer l'attention de l'amant dès la première rencontre. Elle est coquette, elle se montre pourtant, une fois devenue amoureuse, très intelligente, patiente, passionnée.

Souvent l'amour commence en coup de foudre: "Ils ont mutuellement embrasé leurs existences" (L.M.). Dans les cas les plus connus (S.A. et Y.Z.) l'amoureuse cherche à conquérir con compagnon. Dans d'autres cas, elle disparaît mystérieusement, non sans avoir "marqué" le coeur de son futur amant "comme est marqué la tulipe en son coeur" (Rayyâ et ʿAyyîna)

Djâmi cinnaît bien les femmes, les apprécie et éprouve pour elles une grande sympathie. Il les critique cependant, et parfois violemment, à cause de ce qu'il décrit comme une éternelle insatisfaction et un manque de reconnaissance (S.A.)."Il est impossible d'agir toujours selon le gré de la femme, ce joli oiseau capricieux, aux plumes multicolores" (L.M.).

La belle Absâl, qui a bien dépassé la trentaine, utilise mille artifices: elle se maquille, agite ses bijoux en marchant, afin d'attirer l'attention de Salâmân, le prince grec adolescent de qui

(c) ketabton.com: The Digital Library

L'AMOUR DANS LES RÉCITS DE JÂMÎ

Signification de l'amour profane et de l'amour sacré
d'après les récits (1472-85) d'un poète mystique de l'Islam
Abd-ur-Raḥmân Jâmi de Hérât

par

Abd-ul-Ghafour Ravan FARHÂDI

L'oeuvre de Djâmi présente, parmi tant de motifs d'intérêt, celui de recueillir et de condenser, comme dans un témoignage final, l'ensemble d'une littérature: celle des poètes mystiques de l'Islam. Toute une tradition de classiques, en langue arabe comme en dari (persan), se résume dans l'oeuvre du grand poète de Hérât. Il vécut à une époque de transition (1414-1492), et marqua,ainsi, la fin de cette ère classique.

Nour-ud-Din Abdur-Rahmân Djâmi a rassemblé sept mathnawi (recudls distiques), chacun de métrique différente, qu'il considère lui-même comme complémentaires, et qui sont, dans l'ordre chronologique, les suivants:

1. Silsilat-uz-Zahab: Chaîne d'Or (1472) (S.Z.)
2. Salâmân-o-Absâl: Salâmân et Absâl (1480) (S.A.)
3. Toḥfat-ul-Ahrâr: Cadeau aux Nobles (1481) (T.A.)
4. Sabḥat-ul-Abrâr: Rosaire des Dévots (1482) (Sb.A.)
5. Youssef-o-Zalikhâ: Youssef et Zaleikhâ (1483) (Y.Z.)
6. Laylâ-o-Madjnoun: Laylâ et Madjnoun (1484) (L.M.)
7. Khirad-Nâma Iskandari: Livre de Sagesse d'Alexandre (1485) (K.I.)

Djâmi a donné le titre de H aft Awrang (sept Trônes), un des noms de la Grande Ourse, à ce recueil en langue Dari (persane), contenant deux récits d'origine greque (S.A. et K.I.), dépourvus d'éléments mystiques, un d'origine judéo-chrétienne (Y.Z.) et un d'origine arabe (L.M.)
Les trois autres ouvrages sont des recueils didactiques, d'éthique et de soufisme. La Chaîne d'Or (S.Z.) comprend aussi des récits arabes tels qu' ʿAyyîna et Rayyâ, esclaves amoureux, Toḥfa, la chanteuse, etc. (Sur l'importance de Djâmi et pour la bibliographie, voir: Encyclopédie de l'Islam. Leyden. 1965. Tome II, pp. 432-33)

On peut remarquer que le Haft AWrang ne représente qu'une

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدیر مسؤول　　پوهنمل شاه علی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه ، پوهاند محمد رحیم الهام

پوهنوال محمد نسیم نگهت سعیدی ، دکتور سید مخدوم رهین

آدرس

ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنتون کابل ـ کابل ، افغانستان

تیلفون : ۴۲۵۵۶ ، ۴۱۳۶۲

وجه اشتراک سالانه

محصلان ۲۰ افغانی

مشترکان دیگر ۲۵ //

// ولایات ۳۵ //

مقالات وارده یکه نشر نشود ، پس داده می شود .

اقتباس مضامین باذکر نام مجلهٔ ادب مجاز است .

قیمت یک شماره ۵ افغانی

مطبعهٔ دولتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXII No. 2 September 1974

Editor

Pohanmal Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library